



جمهوری ایران
مجلس ایران مرکز فروش کتاب

اشارات دانشگاه ملی ایران
«۱۱۹»

تاریخ سیاسی و نظامی دودمان غوری

تألیف :

دکتر مهدی روشن ضمیر

۱۳۲۷
۱۳۲۷

اداره چاپ دانشگاه ملی ایران



۶۵۰۲۸۰۶

انتشارات دانشگاه ملی ایران

«۱۹۹»

تاریخ سیاسی و نظامی دودمان غوری

تألیف :

دکتر مهدی روشن ضمیر

با طبع ۱۳۵۷
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

فهرست مندرجات

پیشگفتار

نقشه سرزمینهای زیر فرمان غوریان صفحه ۱

بخش نخست

۱۸ - ۲	"	۱ - موقعیت جغرافیائی و تاریخی سرزمین غور
۲۶ - ۱۹	"	۲ - تبار غوریان
	"	۳ - امرای دودمان غوری :
۲۹ - ۲۷	"	بسطام
۲۹	"	امیر فولاد غوری
۳۰ - ۲۹	"	امیر بنجی نهاران شنسبی
۳۰	"	امیر سوری بن محمد
۳۱ - ۳۰	"	ملک محمد سوری
۳۲ - ۳۱	"	ابوعلی سوری
۳۳ - ۳۲	"	عباس سوری
۳۴ - ۳۳	"	امیر محمد
۳۴	"	امیر قطب الدین حسن
۳۵ - ۳۴	"	عزالدین حسین

بخش دوم

سلاطین غوری :

- | | | |
|---------|---|---|
| ۴۸-۳۶ | " | ۱- سیف‌الدین سوری |
| ۵۲-۴۹ | " | ۲- بهاء‌الدین سام |
| ۶۲-۵۳ | " | ۳- علاء‌الدین حسین جهانسوز |
| ۶۴-۶۲ | " | لشکرکشی علاء‌الدین حسین به هرات |
| ۷۰-۶۴ | " | لشکرکشی به بلخ و جنگ با سنجر |
| ۷۳-۷۱ | " | ۴- سیف‌الدین محمد |
| ۸۴-۷۴ | " | ۵- غیاث‌الدین محمد |
| ۹۷-۸۴ | " | روابط غیاث‌الدین با خوارزمشاه |
| ۱۰۵-۹۷ | " | ۶- معزالدین محمد پسر سام |
| ۱۳۵-۱۰۶ | " | پیروزیهای غوریان در هند |
| ۱۴۲-۱۳۶ | " | ۷- غیاث‌الدین محمود |
| ۱۵۰-۱۴۳ | " | روابط غیاث‌الدین محمود با تاج‌الدین یلدوز |
| ۱۵۲-۱۵۱ | " | ۸- بهاء‌الدین سام دوم |
| ۱۵۴-۱۵۲ | " | ۹- علاء‌الدین آتسز |
| ۱۵۶-۱۵۴ | " | ۱۰- علاء‌الدین محمد |

بخش سوم

آثار غوریان :

۱۷۱ - ۱۵۷	"	منار جام
۱۷۳ - ۱۷۲	"	مسجد جامع هرات
۱۷۷ - ۱۷۳	"	مسجد قوت الاسلام دهلی
۱۷۷	"	مسجد آجر
۱۸۴ - ۱۷۷	"	طاق قلعه بست
۱۹۷ - ۱۸۵	"	فهرست نام کسان ، قبیلها و فرقهها
۲۰۹ - ۱۹۸	"	فهرست نام جایها
۲۱۹ - ۲۱۰	"	فهرست منابع و ماخذ



پیشگفتار

کتاب حاضر به منظور شناساندن تاریخ و سرگذشت دودمان غوری شنسی و ویژگیهای سیاسی و نظامی آن خاندان نوشته شده است . این دودمان گرچه در تاریخ ایران گمنام نیست ولی تاکنون چنانکه باید و شاید ، پژوهشی دقیق و علمی درباره اش بعمل نیامده و ارزش های سیاسی و میهنی و هنری شاهان محلی آن روشن نشده است .

دودمان غوری شنسی یکی از خاندانهای اصیل ایرانی و سلسله‌ای از شاهان محلی شرق این کشور است که از قرن‌ها پیش از حمله تازیان تا آغازهای سده سیزدهم میلادی در سرزمین غور یعنی ازهرات تا نواحی غزنه فرمانروایی داشته و در پایان دوران حکومتشان بر بخش مهمی از شمال هندوستان نیز استیلا یافته اند .

دوران سلطنت فرمانروایان غوری یکی از پربهایوتربین دوره های تاریخ بخشی از شرق ایران است . امیران غوری در آغاز یورش تازیان با کمال شجاعت و دلیری از سرزمین خود دفاع کردند و اجازه ندادند تا بیگانگان بر سرزمینشان چیرگی یابند و سرانجام پس از آن هم که دین اسلام را پذیرفتند تا حدود سال ۶۱۲ هجری قمری پاسدار فرهنگ و تمدن ایرانی و مدافع سرسخت استقلال و آزادی و هنر و آداب خویش بودند .

نویسندگان معاصر غوریان ، اعم از مورخان یا تذکره نویسان چون منهای سراج جوزجانی ، فخرالدین مبارکشاه مروودی ، نظامی سمرقندی ، بیرونی ، ابن ندیم و — مورخانمانند ابن اثیر ، خواندمیر ، بیهقی ، میرخواند ، عتبی ، حمد الله مستوفی و غیر هم همه جسته و گریخته مطالبی درباره سرزمین غور و دودمان غوری نوشته اند که در تالیف این کتاب مورد استفاده قرار گرفته اند .

نگارنده در این پژوهش کوشش کرده است تا گذشته از آثار فارسی و عربی ، نوشته‌های تاریخدانان اروپائی و صاحب نظران هندی را نیز مورد توجه قرار دهد و از نتایج

بررسیهای آنان بهره ها برگیرد پر ارزشترین نوشته ها و کتابهای اروپائیان و دانشمندان
هندی متعلق به استادانی چون :

Auboyer, Bosworth, Gherardo Gnoli, Gianroberto
Scarcia, Heimo Rau, John Haog, Judi Meline,
Wolsley Haige, Vincent, Rawlinson, H. Cousen,
Mojumdar, Paramatma Saran, Davar F.C. Davar

است که براستی میتوان آنها را در شمار منابع تحقیقی معتبر دوران غوری دانست .
این نویسندگان گذشته از بررسی تاریخ سیاسی ، روانشناسی نظامی و نیروی
شگفت آور فرماندهی سلاطین غوری ، درباره معماری بسیار جالب و تقریباً "منحصر به فرد
این خاندان نیز پژوهشهایی دقیق و جالب انجام داده اند و نکات تاریک تاریخ سیاسی
و تاریخ هنر ایران شرقی قرن ۱۲ میلادی یاسده هیجدهم شاهنشاهی را بخوبی روشن کرده اند .
از جمله باستانشناسان اروپائی آندره ماریک است که در سال ۱۹۵۷ میلادی موفق
شد یکی از آثار بسیار جالب هنری دوران غوریان را کشف و به جهانیان معرفی کند .
این اثر هنری منار جام است که در پایتخت غوریان ، فیروز کوه ، ساخته شده و
از شاهکارهای معماری سده ۱۲ میلادی است . منار مزبور با ارتفاع شصت و سه متری ،
پس از منار قطب دهلی ، که آنهم از بناهای زمان غوریان میباشد ، از بلندترین و زیباترین
منارهای جهان اسلام محسوب میگردد . بقرار تحقیق درباره تاریخ غوریان کسان دیگری
نیز آثاری از خود بجانها داده اند که از منابع و مآخذ مهم زمان خود بشمار میرفته است ولسی
مناسفانه کوشش برای دستیابی بر آنها مفید نیفتاد و بگفته جوزجانی اغلب این
منابع از مدتها پیش نایاب بوده اند .

از جمله آنها یکی مدخل منظوم یا مدخل نجوم را باید نام برد که در تاریخ‌گزیده و طبقات ناصری ذکری از آن بمیان آمده است . نویسنده این کتاب فخر الدین مبارکشاه معاصر سلاطین غوری بوده و مصدر خدماتی نیز شده است .
منابع دیگری که مربوط بدوران مورد بحثند و تا کنون مفقود جلوه کرده‌اند عبارتند از :

۱ - منتخب ناصری که از منابع مهم جوزجانی بوده ووی بارها از آن کتاب نام برده است . مؤلف این اثر مهم ، بگفته جوزجانی از اکابر غزنه بوده و در دربار معز الدین محمد سام بسر میبرده است ولی جوزجانی نام او را ذکر نکرده است . به احتمال نزدیک بیقین این کتاب اثری بوده از ابو الفضل محمد بن حسین کاتب بیهقی که توسط یکی از اکابر غزنه بصورت موجز رونویسی شده است .

۲ - رساله بهائیه متعلق به فخر الدین رازی که درباره خاندان غوری بامیان نوشته شده است .

۳ - تاریخ مجدول اثر امام محمد علی ابو القاسم عمادی (یا امام ابو القاسم - محمد عمادی) ، که مورد استفاده جوزجانی قرار گرفته است . جوزجانی این کتاب را در دهلی مورد مطالعه قرار داده و بهمان سبب تشویق شده و خود طبقات ناصری را آغاز کرده است .

۴ - تاریخ ابن هیثم نابی که جوزجانی از آن نام برده و مورد استفاده قرار داده است .

۵ - مجلس آرای شهابی ، اثر جمال الدین محمد بن ناصر ، دانشمند معروف دربار معز الدین غوری که عوفی در کتاب خود لباب الالباب از آن نام برده است .

۶ - نسب نامه غوریان اثر فخر الدین مبارکشاه مرورودی نیز از منابع مهم این دیوان بوده ، جوزجانی این کتاب را در غور دیده ولی مدتی بعد دیگر دسترسی به آن

نداشته و بر این امر افسوس خورده است .

کوشش نگارنده در تالیف کتاب حاضر بر آن بوده است که گوشه ای از تاریخ ایران را به جوانان میهن بشناساند و اگر که هر آینه توانسته باشد در این مهم توفیقی حاصل کند زحمات خود را به همه حیث ماجور می شمارد .

مهدی روشن ضمیر

دانشگاه ملی ایران

تهران

بخش نخست

۱ - موقعیت جغرافیائی و تاریخی سرزمین غور

سرزمین غور ناحیه‌ای است کوهستانی ، که میان هرات ، فره ، زمین داور ، غرچستان ، گوزگانان ، بامیان و غزنه قرار گرفته و بمناسبت موقعیت طبیعی و وضع جغرافیائی که دارا بوده ، پیوسته از دستبرد دشمنان خارجی در امان بوده است . تقریبا " همه‌ی خاک این سرزمین ، که از هرات تا غزنه طول آن بوده ، کوهستانی و بسیار سرد و بهمین سبب رفت و آمد در آن همیشه خطرناک بوده است . (شکل ۱)

جغرافیا نویسان قدیمی از جمله یاقوت حموی ^۱ ، حمد الله مستوفی ^۲ ، ابو اسحق ابراهیم اصطخری ^۳ ، ابن حوقل ^۴ و غیرهم تقریبا " همه درباره‌ی تاریخ گذشته این منطقه آگاهی‌هایی در دسترس ما نهادند که بیشتر آنها جنبه‌های افسانه‌ای دارند . جغرافی دانان و تاریخ نویسان اسلامی بسبب آنکه دین اسلام تا قرن یازده میلادی ، برخلاف نواحی اطراف غور ، نفوذی در این سرزمین نداشته است و اشخاص

۱ - یاقوت . معجم البلدان ، چاپ قاهره ۷ - ۱۹۰۵ ج ۴ ص ۲۱۸

۲ - مستوفی قزوینی . نزهت القلوب چاپ تهران ۱۳۳۶ ص ۱۹۰

۳ - اصطخری . المسالک و الممالک ، چاپ تهران ۱۳۴۷ ص ۲۲۰

۴ - ابن حوقل . صورت الارض ، چاپ تهران ۱۳۴۵ ص ۹ - ۱۷۸ و همچنین :

Spiegel, F.: Erannische Altertumskunde, Leipzig 1871-8, I, S. 25-8 / Ferrier, J, P.: Caravan Journeys and Wandrings in Persia, Afghanistan and Baloo-chistan, London 1856, PP. 238ff. / Kohzad, Ahmad Ali: Along the Koh-i Baba and Hari Rud, Afghanistan, VI-IX, Kabul 1951-4

مهم مذهبی و دانشمندی از این ناحیه برنخاسته اند ، چندان توجهی به آن نکرده و ارزشی برای مردم آن سرزمین قائل نبوده اند و بهمین علت هم درباره سرزمین مزبور مطالبی جالب و کافی از خود بجا نگذاشته اند . سمعانی نام سه نفر از دانشمندان بغداد را نام میبرد که لقب " الغوری " داشته اند و شاید بتوان تصور کرد که این سه نفر در اصل اهل سرزمین غور بوده اند ولی به احتمال نزدیک بیقین باید آنها را اهل غور شام دانست .^۱

اما آنچه ما در برگهای این کتابها درباره مردم این مرز و بوم و مذهب آنها میخوانیم نسبتاً " همه بزبان آنها میباشد و بیشتر این نویسندگان از اخلاق خشن و وحشیگری مردم غور یاد کرده اند و مسلماً " علت این بدگویی آن بوده است که تا حدود سده پنجم هجری هنوز مردم غور بطور کامل افتخار پذیرش دین اسلام را نداشته اند و بگفته عتبی

۱ - سمعانی : کتاب الانساب ، نسخه خطی لندن (چاپ افسس ۱۹۱۲) برگ ۴۱۳ الف)
همچنین رک جوزجانی ، منهاج الدین عثمان بن سراج الدین :
طبقات ناصری ، کابل ۱۳۴۲ ش ج ۱ ص ۳۱۸ ببعد .
ابن بطوطه : سفر نامه ، ترجمه علی موحد ، تهران ۱۳۳۷ ص ۳۹۱ .
ابو الفداء : تقویم البلدان ، تهران ۱۳۴۹ ص ۶۶ .
یعقوبی ابن واضع احمد بن ابی یعقوب : البلدان ترجمه آیتی تهران ۱۳۴۳ ص ۱۰۵ .

" کافرا " عن کافر " باقی مانده بودند .^۱

مردم سرزمین کوهستانی شرق ایران از جمله ساکنان ناحیه غور، از آغاز تاخت و تاز تازیان پیوسته با رشادت به دفاع پرداخته در مقابل دشمن ایستادگی میکردند . در سال ۶۳ هجری (= ۱۲۴۱ شاهنشاهی) ، هنگامیکه حجاج در پی بدست آوردن این نواحی ، لشکر کشی میکرد ، بامخالفت و دفاع سخت سران محلی از جمله شخصی بنام ژونبیل روبرو گردید . در سالهای بعد ، یا دقیقتر گوئیم ، سالهای ۷۴ و ۸۵ و ۹۹ هجری (= ۱۲۵۲ تا ۱۲۷۶ شاهنشاهی) هم ایستادگی مردم شرق ایران در برابر تازیان ادامه داشته است و ژونبیل (جانشین یا پسر ژونبیل نامبرده در بالا) جنگ و ستیز با متجاوزان به ایران را با کوشش فراوان ادامه میداد و حتی یکبار حجاج را ، پس از شکست دادن سپاهش ،

۱ - عتبی ، ترجمه تاریخ یمنی چاپ تهران ۱۳۴۵ ص ۱۴ - ۳۱۳ و نیز زمجی الاسفراری معین الدین :

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ، کلکته ۱۳۸۰ هـ ۱۹۶۱ میلادی ، بخش نخستین ص ۲۵۸ .

مجدی ، مجد الدین محمد الحسینی . زینت المجالس نسخه خطی نگارنده برگ ۱۷۲ الف ، حمزه بن الحسن الاصفهانی تاریخ سنی فلوک الارض و الانبیاء چاپ سنت پترزبورگ و — لایپزیگ ۱۸۴۴ ص ۱۵۱ .

مستوفی ، حمد الله . نزهت القلوب تهران ۱۳۳۶ ص ۱۹۰ .

ابن حوقل . صورت الارض ، ترجمه جعفر شعار ، تهران ۱۳۴۵ ص ۹ - ۱۷۸ . " اما غور کافرستان است و سبب آنکه در نوشته های اسلامی از آن یاد میشود این است که گروهی مسلمان دارد و در سراسر بلاد مسلمانان سرزمینی نیست که پیرامون و حدود آن تحت تسلط مسلمانان باشد و در وسط آن کافران باشند جز غوریان . . . " . یکی از نویسندگان اروپائی هم "مسلمانا" به نقل از منابع نامبرده - از مردم غور بزشتی نام برده است . رک

Tate, G.P.: The Frontiers of Baloochistan,
London 1909, P.244

مجبور کرد تا دست به عقد قرار داد صلحی بزند (۷۴ هجری)^۱ .

پنج سال بعد بار دیگر حجاج دستور داد به سرزمین غور حمله شود . ژونبیل مجدداً در برابر وی قرار گرفت . اتفاقاً این بار هم حجاج موفقیتی بدست نیاورد ، چون ژونبیل تسلیم او نشد و به نواحی کوهستانی عقب نشینی کرد^۲ . مردم این ناحیه نیز ، به پیروی از ژونبیل ، از آن پس آزادی خود را کم و بیش حفظ کرده از پرداخت مالیات و باج و خراج به خلیفه - تا آنجا که میتوانند - خودداری میکردند . در این میان ، سران و امراء حریص و جاه طلب عرب نیز بسبب رقابت با یکدیگر موفق نمیشدند به مناطق کوهستانی غور کاملاً مسلط شوند و به همین سبب هم دین اسلام در آنجا نفوذی نیافته بود و آیین بودا تا سال ۹۹ هجری در آنجا رواج داشت و حتی حملات بعدی اعراب

۱ - ابن اثیر ، عز الدین ابی الحسین الکامل چاپ لیدن ج ۴ ص ۸۴ بعد .
ژونبیل که در بیشتر منابع بصورت رتبیل ، زنبیل ، ژنده پهل و زینل آمده است ، رهبر اصلی قیام محلی بر ضد عربها بود و تحت رهبری وی بود که مردم کابل در سال ۶۳ - هجری بمخالفت با تازیان قیام کرده و آنها را شکست دادند . برای آگاهی بیشتر رک . طبری ، ابی جعفر بن محمد بن جریر : تاریخ الرسل و الملوک چاپ

Annales, ...M.J. De Goeje, Brill 1883-1885
، سپهر لسان الملک ، میرزا محمد تقی . کتاب احوالات سید الساجدین چاپ باد کوبه
1906 ص ۳۵۳ بعد و همچنین
Bosworth, C.E.: Sistan under
The Arabs, Rome 1968, P.51f,/
Gaube, Heinz: Arabosasanidische Numismatik,
Braunschweig 1973, S.15/
Central Asiatic Journal, Vol. VI, 2,
Juni 1961, pp.120/ Spuler, B.: Iran in
frühislamischer Zeit, Wiesbaden 1952. S.24
۲ - بلاذری . انساب الاشراف ج ۱۱ ص ۱۴ - ۳۱۱ / طبری ، تاریخ الرسل و الملوک
ج ۲ ص ۱۰۳۳ بعد / ابن اثیر ج ۴ ص ۳۶۳ .

تا سال ۱۰۷ هجری ۱۲۸۴ شاهنشاهی هم در این مورد بی نتیجه مانده بود .^۱
بخشهای مهمی از سرزمین غور ، از جمله بامیان تا نواحی کابل و تخارستان ،
زیارتگاه و از مراکز مهم بودائیها بوده است و وجود بت‌های بسیار بزرگ تا ارتفاع ۵۳ متر
در بامیان نیز دلیلی بر این مدعی میباشد . یکی از زائران مشهور چینی بنام هیوانتسانگ
Hiuantsang نیز شرح کاملی از این دو بت بزرگ بامیان در سفرنامه خویش
آورده است .^۲ (شکل ۲)

ابودلف که در زمان سامانیان از راه بخارا به زمین داور رفته است ، در رساله
خود ، درباره‌ی خانهای طلائی در مولتان که پرستشگاه Zun بوده است ، شرح مبسوطی
داده است .^۳ از این نوع بتخانه‌های بودائی در اواخر قرن سوم هجری در سرزمین غور

-
- ۱ - این اشیرج ۳ ص ۱۸۱ و ج ۵ ص ۵۱ / طبری ص ۸۴ و همچنین
Bosworth: Sistan... , P. 51f. / Fischer Weltges -
chichte, Nr. 17, Indien, Frankfurt 1967, S. 299/
East and West New Series, Vol. 14 Nr. 1-2
- ۲ - هنر قدیم افغانستان = Rowland, Benjamin: Ancient Art of
Afghanistan ترجمه احمد علی کهزاد ، کابل ۱۳۴۶ ص ۹۴ بعد و ص ۷۲ و
همچنین : Auboyer, Jeanine: Afghanistan und seine
Kunst, Übers. Darbois, Paris 1968, S. 53
- در سده ۱۷ میلادی اورنگ زیب بزرگترین پیکره بودای بامیان را به توپ بسته و باعث
خرابی آن شده است .

3 - Minorsky: 'Abū-Dulaf Mis'ār ibn Muhalhil's
travel in Iran (C. 950 AD)
Cairo 1955, pp. -16-17



(شکل ۲) تندیس بودا در بامیان

شیزفراوان بوده است و بنا بنوشته محمد بن اسحق الندیم ، هنگامیکه یعقوب لیث صفاری به بامیان رسیده بود ، از بتخانه بامیان تمثالها و بت هائی برداشته و به مدینه السلام فرستاده است . در این بتخانه مقدار بسیار زیادی بت موجود بود و پیرستشگاه مردم بوده است .^۱ دلیل دیگر بر پیوستگی امرای نخستین غور به آئین بودائی و بودائیانی یکی نیز آنست که هنگامیکه سلطان محمود غزنوی به سرزمین غور لشکر کشیده و پیروز شد ، یکی از نوادگان محمد سوری " چون فضای سینه او از نور توحید روشنی نداشت " ! به هندوستان فرار کرده و در آنجا در بتخانه ای منزل نموده است .^۲

بطوریکه جوزجانی مینویسد ، زمانی که ابو مسلم خراسانی بر ضد حکومت اعراب قیام کرد ، یکی از کسانی که بیاری وی برخاسته بود ، امیر فولاد غوری شنسی بوده است و بگفته ی همین مورخ ، امیر بنجی نهاران غوری هنگامیکه بحضور هارون الرشید (۱۹۳ - ۱۷۰ هجری) رفته بود ، در آنجا بدین اسلام مشرف شده است .^۳

چنانچه گفته های منهای سراج جوزجانی را قبول کنیم باز هم نمی توانیم اطمینان داشته باشیم ، که مردم غور در آن زمان همه دین اسلام را پذیرفته بوده اند و شاید میر غلام محمد غبار یا هندو شاه نیز ، مانند اغلب تاریخ نویسان ، از گفته ی منهای سراج جوزجانی اتخاذ سند کرده اند که مینویسند " اخلاف خانواده سوری در قرن اول هجری با خلافت اسلامی عرب داخل

۱ - ابن الندیم ، محمد بن اسحق . الفهرست ، الفن الثانی . من المقالة التاسعه ص ۴۱۰ (چاپ افست تهران ۱۳۵۰) .

۲ - مستوفی قزوینی ، حمد الله . تاریخ گزیده ، تهران ۳۹ - ۱۳۳۶ ص ۴۰۲
میر خواند ، روضه الصفا ، چاپ تهران ۱۳۳۹ ص ۶۳۱ / خواند میر ، غیاث الدین -
بن همام الدین . حبیب السیر ، چاپ بمبئی ۱۸۵۷ جزء چهارم ص ۱۵۲ .

۳ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۲۶ و همچنین Gnoli, Gherardo :

Serie orientale Roma XXX, Le Jnscripciones

Giudeo-Persiane del Gur, Rom 1964, P.7

روابط دوستانه شده و دین اسلام را پذیرفته بوده اند " ۱.

فصیح احمد بن جلال الدین محمد خوافی در کتاب خود در جزو حوادث سال ۲۹۵ هجری اشاره به قیام شخصی بنام بلال میکند که مبلغ فرقه قرامطه بوده است . وی سپس مینویسد که بلال مذهب قرامطه آشکار کرده و از هر طبقه مردم بر او جمع شدند و حتی عده‌ی اشخاصی را که به او گرویده بودند نیز ذکر کرده و ده هزار نفر نوشته است . فصیح سپس اضافه میکند که بلال نامبرده ندیم یعقوب لیث صفاری بوده و امیر اسماعیل سامانی سپاهی به غور فرستاد و همه‌ی پیروان او را از دم تیغ گذرانید . ۲.

در قرن بعد هم اوضاع مذهبی و سیاسی سرزمین غور بهمین منوال بود . ابو- القاسم صاعد اندلسی مؤلف طبقات الامم چنین مینویسد : " در بین مردم غور تا سال ۳۷۲ هجری (= ۱۵۴۱ شاهنشاهی) هنوز اسلام استحکامی نیافته بوده " ۳ و بگفته‌ی استخری و ابن حوقل " در قرن چهارم هجری (دهم میلادی) اکثر غوریان بت پرست باقی مانده بودند و حال آنکه

۱ - غبار ، میر غلام محمد : افغانستان بیک نظر ، کابل ۱۳۲۶ شمسی ص ۷۹ و همچنین Central Asiatic Journal, volume VII, Nr.4, December 1962, P. 20

هندوشاه ، ملا محمد قاسم : تاریخ فرشته (گلشن ابراهیم) چاپ سنگی کانپور ۱۳۵۱ هجری ۱۸۸۳ میلادی ص ۵۴ .

۲ - خوافی ، محمد فصیح احمد بن جلال الدین : مجمل فصیحی . چاپ مشهد ۱۳۴۱ ج ۱ ص ۳۹۴ .

۳ - اندلسی ، ابو القاسم صاعد : طبقات الامم ص ۱۶۹ و همچنین استخری و ابن حوقل .

سرزمین ایشان از هرسو در محاصره متصرفات مسلمانان بوده " .^۱ از آن زمان ببعدمردم سرزمین غور بسبب مهاجرت عربها به آنجا کم با دین اسلام آشنا گردیدند و پایه آیین بودا بتدریج روبستی نهاد . ولی با این وجود هنوز بیشتر مردم به آیین نیاکان خویش باقی مانده بودند .

از سال ۴۰۱ هجری قمری (= ۱۵۶۹ شاهنشاهی) که سلطان محمود غزنوی (۴۲۱-۳۸۹ هـ) در ایران و هندوستان فتوحاتی کرده بود هنوز این مردم دین اسلام را نپذیرفته بودند و بگفته عتبی ، بیهقی و ابن حوقل " غوریان در آن وقت کافر بودند . . . " ، " اما غور کافرستان است . . . " و یا بگفته‌ی خواند میر " فضای سینه آنان از نور توحید روشنی نداشت " . سلطان محمود بالاخره پس از چند حمله توانست شهرهای غور را بتصرف درآورد و پس از استقرار در آنجا ، عده‌ی زیادی از امراء غور را بزندان افکند ولی دودمان شاهان محلی را بحکومت باقی گذاشت و از سالهای ۴۰۹ هجری (۱۵۷۷ شاهنشاهی) ببعده موفق شد راه نفوذ دین اسلام را تدریجا در آن منطقه هموار سازد و بگفته‌ی عتبی " شعرا اسلام را در آن بقاع ظاهر کرد " .^۲ این سلطان بمنظور اشاعه‌ی حتمی دین اسلام دستور داده بود تا با کوشش

۱ - استخری ، ابو اسحق ابراهیم . المسالك و الممالک ، ترجمه فارسی چاپ تهران ۱۳۴۷ ص ۲۲۰ .

ابن حوقل . صورت الارض ، ترجمه جعفر شعار ، تهران ۱۳۴۵ ص ۱۷۸ و همچنین :

Central Asiatic Journal, Vol. VI, p. 117/

Spuler: Iran... , S. 140

۲ - بیهقی ، ابو الفضل . تاریخ بیهقی ، تهران ۱۳۴۲ ص ۱۷۶ ، ۳۴۵ و ۶۷۷

عتبی ص ۱۴ - ۳۱۳ ابن اثیر چاپ اوپسالا ج ۹ ص ۷۶ / حدود العالم ص ۱۰۲ ،

۳۳۳ و ۳۲۴ / ابن حوقل ص ۱۷۸ / خواند میر . حبیب السیر ، تهران ۱۳۳۳

خورشیدی ج ۲ ص ۶۰۱ / بار تولد : ترکستان نامه ، تهران ۱۳۵۲ ج ۲ ص ۷۰۹ -

و همچنین Haige, Wolsley:

The Cambridge history of India, vol. III,

Cambridge 1928, pp. 16-17

هرچه تمام تر مردم را تبلیغ نمایند .^۱

چندی پیش عقد نامه‌ای با تاریخ ۴۰۷ هجری قمری در بامیان بدست آمد^۲
که در متن آن جمله‌های فارسی مانند " نبشته آمد ، چونانک ، آنج نیمه باشد ... " .
به چشم میخورد. در این سند کابین عروس که شامل چند باغ و خانه میباشد ذکر
شده و اگر چه سر لوحه آن با جمله " بسم الله " آغاز گردیده است ولی متن آن
با قانون ازدواج دوران ساسانی شباهت کامل دارد .
نویسنده‌ی این عقدنامه و همچنین کسانی که پایین آنرا بعنوان شاهد امضاء کرده‌اند
دارای خطی بسیار بد و ابتدائی میباشند و این امر نیز ثابت میکند که مردم غور بتازگی
با این خط و سیستم آشنائی پیدا کرده‌اند. در هر حال تا سال ۵۴۵ هـ ق ۱۷۰۹ شاهنشاهی
هنوز هم بسیاری از این مردم مسلمان نشده بودند .^۳

Spuler, S, 140/

۱ - ابن اثیر ج ۹ ص ۷۶ و همچنین

Boyle, J.A.: The Cambridge History of Iran,
vol. 5 Cambridge 1968, P. 160

2) - Scarcia, Gianroberto: East and West, New
Series, vol.14-Nos.1-2, March-June 1963,
P.73-85

Chr. Bartholomae : Die Frau im

مقایسه شود با

Sasanidischen Recht

ترجمه فارسی " زن در حقوق ساسانی " توسط دکتر صاحب الزمانی ، ناصرالدین ،
تهران ۱۳۳۷ .

Spuler, Iran..., S.14 ff.

۳ - رک خوافی ج ۲ ص ۲۴۳ و

یا ترجمه آن کتاب " تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی " ، تهران ۱۳۴۹ ص ۲۰۴

متن سند ازدواج

... بسم

این خطی است که نبشته آمد بر آن سبیل که میخواست الیاس بن شاه منصور مر شهرناز بنت صلوک بن ابو نصر بزنی بنکاح درست صحیح چنانک خدای تبارک و تعالی فرمود و رسول صل الله علیه اصل کابین سه هزار درم آنچ نیمه باشد یک هزار پانصد درم بداد آن از جمله این کابین چهار پاره زمین اندر شهر بامیان . محله چهارده . . . فنج بهار زیریک سرای بده فنج بهار زیر . . . یکی را نام حراحی خوانند دیگر پاره را نام تاوک خوانند سه دیگر پاره را نام زیر جوی خوانند چهارم پاره را برا کوه خوانند درختان که در براکوه است سپیدار غیر آن از جمله این چهار پاره زمین درخت سپیدار باغ فنجبهار سرای لاسون جمله این همه ازچهل وچهار تلید هفت تلید مشاع نابخش کرده پاره حراحی را اول حدش زمین سرهنگ بو الفتح و دیگر حدش زمین دهقان (دهناز ؟) .

بن شاه و زمین سرهنگ بو الفتح سه دیگر حدش زمین سرهنگ بو الفتح زمین خواجه عبد الرحمن چهارم حدش طریق دشت زمین تاوک را دوحدش جوی مادیان سه دیگر حدش زمین دیم . . . عمر بقال و زمین عبد الرحمن بن علی چهارم حدش زمین والده عبد الرحمن بن علی . زمین زیر جوی را اول حدش زمین دیم . . . عمر بقال دیگر حدش امین دهقان بن شاه بن منصور سه دیگر حدش چهارم حدش جوی مادیان زمین براکوه با درختان بید زرد آلو سپیدارها که بر سر این زمین است اندر . چهار اول حدش جوی کاکرداغ دیگر حدش درختان علی بن شاه سه دیگر حدش جوی مادیان چهارم حدش زمین درختان بیدان و زردآلو یکی باغ بده فنجبهار زیرین است اول حدش طریق ده دیگر حدش سرای دان سه دیگر حدش باغ . . . علی بن ابوالحسن چهارم حدش خلف سرای که در ده فنجبهار زیرین است اندر چهار حد اول حدش سرای بو نصر بن هوشنگ

دیگر حدش راه ده سه دیگر حدش خانه خلف بن محمد (بو حمد بن خلف ؟) چهارم
حدش خانه ...

سرای که در ده لاسونست اندر چهار حد اول حدش خانه ماند بن ابراهیم بن—
یوسف الخیاط دیگر حدش طریق سه دیگر حدش

خانه ... احمد بن ابو المظفر چهارم حدش کوه . بستند شهرناز بنت صلوک
بن ابو نصر از شوی خود الیاس بن شاه بن منصور از جهت کابین جمله این زمینهای درختان
باغ سرایهای که حد کردیم وصف کردیم از جمله چهل چهار تلید هفت تلید مشاع نابخش
کرده بدین ... خود داد یا همه حقهای و زمینهای درختان را باغ را اندر آمدن آب
بیرون شدن آب زیر و ...

باهمه حقهای آبی سرابها را اندر آمدن وی بیرون شدن وی زیر وی زبر وی باهمه
حقهای وی بخیرید شهرناز بنت صلوک

بن ابو نصر از شوی خود الیاس بن شاه بن منصور از جهت کابین بخیرید جمله
این زمینهای درختان باغ سرایهای از جمله چهل چهار تلید

هفت تلید مشاع نابخش کرده بخیرید سه هزار درم انج نیمه باشد یک هزار پانصد
درم از جمله این سه هزار درم کابین که مرا با

شوی خود الیاس بن شاه حق بود بدین حصه زمینهای درختان باغ سرایهای
که نام زد کردیم و صف کردیم حد کردیم با همه حقهای وی

مشاع خریدم و برین سه هزار درم و این حصه زمینهای درختان باغ سرایهای
بدین — قوم خود شهرناز بنت صلوک سپرد . ملک و بستند (ویست) و حق و بست

و بستند این شهرناز بنت صلوک این حصه زمینهای باغ درختان سرایهای در
قبض خود گرفت گرفتگی که آن را باز کشتن نباشد

بدین سه هزار درم کابین قطع کردم من از جهت کابین تا شوی خود الیاس بن شاه بن منصور خصومتی نماند نه بدین جهان و نه بدان جهان
 و اگر کسی دعوی کند باطل باشد هر حقی که مرا بود درگردن شوی خود الیاس بن شاه همه بدین حصه زمینهای درختان باغ سرای های قطع کردم .
 و الیاس بن شاه درک زمان بپذیرفته اگر کسی دعوی کند حصه این زمینهای را درختان را باغ را سرای ها را دعوی باز دارم و اگر بعلم عاجز شوم بهای آن بازدهم و هردو خصم بدین رضا دادند شهر ناز بنت صلوک این زمینهای درختان باغ سرای های از جمله چهل چهار تلید هفت مشاع نابخش کرده درقبض خود گرفت از جمله این کابین سه هزار درم بیزار شد و این خط نبشته آمد بعقل تمام بطوع برغبث . . . تا دست وی حجت باشد بگواهی کسهای که نامهای خود باآخر این خط مسما کردند و این خط نبشته آمد هفده روز گذشته از ماه ذو القعدة سنه

سبعین و اربع مایه

شهد دهقان بن شاه . . . شهد احمد بن . . . علی و کتب بخطه . شهد . . . حسن بن -
 علی و کتب بخطه شهد علیمحمد بو . . . امیرک و کتب باملاه . شهد امیرک ابو نصر بن احمد و . . . شهد حسن بن میرک معروف بوالی و کتب بخطه . . . شهد ابو نصر بن . . .
 و کتب باملاه . شهد . . . شهد . . . (شکل ۳)

سرزمین غور در آن زمان بدست محمد بن عباس سوری اداره میشد و سلطان محمود غزنوی او را مطیع خود ساخته بود. ^۱ بنا بگفته صاحب تاریخ یمنی و میر خواند ، محمد

۱ - بلادری . معجم الانساب ص ۴۲۰ / لیلین پول . طبقات سلاطین اسلام ، ترجمه فارسی تهران ۱۳۱۲ ص ۲۵۷ و ۲۶۲ / خواند میرج ص ۲۷۹ / میرخواند . روضه الصفا تهران ۱۳۳۹ ج ۴ ص ۳۱ /
 فهویهای ، پیرغلام حسن . تاریخ حسن چاپ Srinagar 1954 ص ۱۲۰

سوری با وجود داشتن نام اسلامی بدین اسلام اعتقادی نداشته است.^۱ شاید همین امر یکی از علل کشته شدن وی بفرمان سلطان محمود بوده است. قاضی منہاج سراج جوزجانی در طبقات ناصری معین الدین محمد الزمجدی و غیر آنان درباره سردودمان شنسبی چنین مینویسند: "وغالب ظن آنست که در عهد خلافت امیر المؤمنین علی رضی اللہ بردست علی کرم اللہ وجہہ ایمان آورد و از وی عهد ولوئی بستند و منشوری بخط ید مبارک امیر المؤمنین . . . و آن منشور تا زمان بهرامشاه غزنوی در دست ایشان بود."^۲

بنظر نگارنده، این مطلب بگفته خود نویسندگان "غالب ظن" بوده است و پایه و اساس علمی ندارد و مورخان آن زمان آنرا بمنظور بزرگداشت و اهمیت دادن به خانواده غوریان، در نوشته های خود گنجانیده اند.

این سرزمین، بطوریکه در بالا اشاره شد، بسبب موقعیت خاص جغرافیائی خود مدتهای زیاد از نفوذ زبان و ادب عرب نیز برکنار مانده بود و زبان دیوان و زبان ادب در دربار امرا و سلاطین غور، بویژه پیش از آنکه به قلمروی غزنویان دست یابند، زبان پارسی بوده و در میان آنها از تازی گرای و تازه نویسی اثری دیده نشده است و بگفته اصطخری "زبان غور چون زبان خراسان است."^۳

Enzyklopaedie des Islam, II, S.170

- ۱

میر خواند ج ۴ ص ۱۰۲ / عتبی ص ۱۳ - ۳۱۲.

۲- جوزجانی ج ۱ ص ۲۰ - ۳۱۹ / الزمجدی نخستین بخش ص ۲۵۸ / بیہقی ج ۱ ص ۳۴۶ و ۸۱۴ / هندوشاه ص ۵۴.

۳- تویسرکانی، قاسم. تاریخ از زبان تازی در میان ایرانیان، تهران ۱۳۵۰ ص ۳۰۶ اصطخری، ابواسحق ص ۲۲۰.

سلاطین و امرای غوری پس از بقدرت رسیدن و بدست آوردن سرزمین های بیشتر و حصول تماس با عده ی بیشتری از مردم، کم کم متوجه دین اسلام شدند. غیاث الدین محمد و برادرش معز الدین در آغاز کار چون در محیطی که حکومت میکردند، اکثریت مردم طرفدار فرقه کرامی بودند، خود را طرفدار کرامیان نشان میدادند ولی مدتی بعد یکی

Bosworth, C.E.: Central Asiatic Journal, vol. VI, Nr.2 pp. 128 ff.

برای کسب اطلاع درباره کرامیان و نقش آنها در سیستان ، غرچستان و غوررک .

Bosworth, C.E. : The rise of the Karamiyyah in Khurasan, Muslim World, L/1 (Jan.1960), pp.5-14



شکل (۴) سنگ قبر کشف شده در فیروز کوه

۲- تبار غوریان

تا آنجا که نگارنده آگاهی دارد، یکی از نخستین کسانی که درباره دودمان غوری تاریخ نوشته است فخر الدین مبارکشاه مروودی غوری میباشد که از شعرای مشهور دربار معز الدین و غیاث الدین غوری بوده و نسب نامه‌ی آن سلاطین را ببحر متقارب بنظم درآورده است و نسب ملوک غور را از سلطان معز الدین و غیاث الدین تا نیاکان آنها ذکر کرده است.

مبارکشاه این نسب نامه را بنام سلطان علاء الدین جهانسوز (۵۴۵-۵۵۶ هجری = ۱۷۰۹ تا ۱۷۱۹ شاهنشاهی) آغاز ولی بسببی از ادامه آن صرف نظر کرده است. مدتی بعد یعنی در زمان سلطنت غیاث الدین کار خود را از سر گرفته و آن نسب نامه را بنام وی بپایان رسانیده است.^۱

دیگری منهای سراج جوزجانی میباشد که از نویسندگان و رجال دربار سلاطین غور و آل شنسب بوده است. نویسنده نامبرده بسیاری از حوادث تاریخی آن زمان را

۱- مبارکشاه، فخر مدبر، محمد بن منصور بن سعید. آداب الحرب والشجاعة، بتصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران ۱۳۴۶ ص ۷ سر آغاز و جوزجانی: طبقات ناصری ج ۱ ص ۴۱۹ مبارکشاه کتاب مزبور را بنام شمس الدین التتمش (۶۰۷-۶۳۳ هـ ق) نوشته است و نباید وی را با فخر الدین مبارکشاه غوری که نسب نامه غوریان را نوشته است اشتباه کرد. مبارکشاه غوری در ماه شوال سال ۶۰۲ هجری قمری درگذشته و ظاهراً "از نسب نامه او جز چند بیت چیز دیگری باقی نمانده است.

بچشم خود دیده و در کتاب معروف خویش "طبقات ناصری" آنها را شرح داده است .
غیر از دو نویسنده مزبور کسان دیگری نیز جسته و گریخته درباره دودمان غوری مطالبی
نوشته اند که در صفحات بعد به تفصیل از آنها یاد خواهد شد .

و اما آنچه دو تاریخ نویس فوق الذکر و دیگران درباره دودمان و تبار سلاطین
غوری نوشته اند ، هرکجا مربوط به نیاکان آنان بحثی بمیان کشیده اند به آن جنبه
افسانه‌ای داده‌اند . از جمله آنکه نیای بزرگ این خاندان را شنسب دانسته و معتقدند
که وی از اولاد ضحاک بوده که پس از استقرار در سرزمین غور و هنگامیکه بدین اسلام
گرویده بوده است از حضرت علی بن ابی طالب عهد و لوی حکومت غور را گرفته است
و پس از وی نیز جانشینانش به داشتن آن عهد و لوا افتخار میکردند . معین الدین
محمد زمجی اسفزاری حتی نویسندگان کنونی نیز همین ادعا را باور داشته و در نوشته‌های
خود عیناً نقل کرده اند .^۱ قاضی منهاج سراج جوزجانی درباره نسب غوریان به افسانه

جوزجانی ج ۱ ص ۲۵ - ۳۱۹ / الزمجی نخستین بخش ص ۲۵۸ .

غفاری قزوینی : تاریخ جهان آرا تهران ۱۳۴۳ ص ۱۴۰ .

خواند میر : حبیب السیر ج ۲ جزء چهارم ص ۶۰۱ .

میر خواند : روضه الصفا ج ۴ ص ۶۳۰ .

مطهری ، مرتضی : خدمات متقابل اسلام و ایران تهران ۱۳۴۹ ص ۵۱۴ .

هندوشاه : تاریخ فرشته ص ۵۴ .

سلطان محمد خان ابن موسی خان درانی در این مورد عقیده دیگری اظهار داشته و
مینویسد : " در یکی از تواریخ افغان مسطور است که چون بخت بسیاری از اسرای بنی
اسرائیل را بقتل رسانید بقیه را بکوهستان غور فرستاد و در آنجا جمعیت ایشان زیاده
شد و آنصفحات را بتصرف آوردند . . . " (رک تاریخ سلطانی چاپ بمبئی ۱۲۹۸ ص^۱)

پردازى پرداخته و آنها را ، همچنان که بدان اشاره شد ، از نسل ضحاک^۱ پسر ارون داسپ دانسته است و مى گوید : " ارون داسپ پدر ضحاک بود پسر پسر تا زیو برسد و باتفاق اهل تواریخ این تازیو برسد پدر همه عرب بود (و برادر هوشنگ ملک بود) ... " .
ولى ما میدانیم که در روایات ایرانی ، ضحاک یک شخص داستانی است و اعراب هم هیچ یک از قبایلشان را تا کنون به ضحاک منسوب نکرده اند و تا آنجا که نگارنده آگاهی دارد ، از ضحاک تنها در سلسله روایات اساطیری خداینامک تازی ذکر شده است .

در حقیقت ضحاک همان اژدهاک یا ده آک (ده عیب) است و بنظر نگارنده منسوب کردن این دودمان به ضحاک افسانه ای بیش نیست و به احتمال نزدیک بیقین ضحاک از واژه سهاک گرفته شده است چون اکنون نیز در بخشهایی از افغانستان و دره های جنوب هندوکش قبایلی آریایی وجود دارند بنام سهاک که بهمان اصل سک ها میرسد و قبایل معروف درانی ساگری (سهاگری - سکزی) که میان قندهار و سیستان سکونت دارند نیز از آن گروهند (رک جوزجانی ج ۲ ص ۲۹۸ و ۲۹۹) .

۱ - از قرار معلوم نسبت دادن نیاکان خویش به ضحاک در میان بزرگان این ناحیه رسم بوده است . از جمله طایفه غلیزائی نیز نسب خود را به ضحاک وحتى به نوح میرسانیده اند .

رجوع شود به

Fraser-Tytler, W.K.: Afghanistan..., p.50-51/
Bosworth: The Ghaznavids, their Empire in
Afghanistan and Easter Iran 994-1040,
Edinburg 1963, p.10

عدمای از نویسندگان هم در اثر عدم اطلاع، غوریان را ترک نژاد دانسته اند .
و علت این امر آنست که این نویسندگان، غلامان ترک نژادی را که در لشکر کشیها شرکت
داشته و بعدها بعنوان سپهسالار و یا امرای دست نشانده سلاطین غوری در هندوستان
مامور نظم امور و لشکر کشی بوده اند و پس از پایان دوران غوریان در آن سرزمین یعنی
در هندوستان بحکومت رسیده اند به غلط با غوریان یکی دانسته اند .

نام افراد سرشناس خاندان غوری نشان میدهد که ایرانی نژاد بودند . از جمله
نام جد آنها که تمام سلسله به او منسوبند شنسب میباشد که نامی است ایرانی و از گننوب
ریشه گرفته است . سلاطین غوری علاقه بسیار شدیدی به زبان مادری خود یعنی فارسی
داشته اند و چنانکه بدان اشاره شد ، در میان آنها از تازی گزایی و تازی نویسی اثری
دیده نشده است .^۲ اما و سلاطین غوری به شعر و ادبیات فارسی علاقه زیادی داشته اند .

۱) - Bary, W.M. Theoder de...: Sources of Indian Tradition, New York 1958, p.3783/
Fischer Weltgeschichte, Indien, Bd, 17. S.190/
و همچنین رک گوستاو لویون . تمدن اسلام و عرب ، ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی
چاپ سوم تهران ۱۳۱۸ ص ۲۴۴ .
Hoag, John: Islamische Architektur, Stuttgart 1976, S.280.

۲- تویسرکانی ، قاسم . تاریخی از زبان تازی در میان ایرانیان ، تهران ۱۳۵۰ ص ۳۰۶
عبد الحی حبیبی در کتاب خود بنام " پشتو و لویکان غزنه یک تحقیق جدید در تاریخ
ادبیات پشتو و تاریخ غزنه ، کابل ۱۳۴۱ " در صفحه ۱ بدون ذکر منبع و ماخذ چنین
نوشته است . " زبان پشتو در اوائل خروج اسلام در غور و خراسان زبان ادب و دربار -
بوده که بعدها در عصر سلاطین بزرگ غور قصائد و اشعار شیوائی از آنها باقی مانده
است " .

این ادعا برخلاف واقع است و نگارنده تا کنون بجز از چند قصیده که اثر شعرائی گمنام
مانند شیخ اسعد سوری صاحب پته خزانہ و ملکبیار غرشمین (اهل دهلی !) و شیخ تیمین ،
که اصل و نسب و پیوستگی آنها به سرزمین غور و سلاطین غوری کاملاً آشکار نیست ،



به هیچ نوشته با شعری که به لهجه پشتو باشد برنخورده‌ام . (برای کسب اطلاع درباره این شعرای گمنام رک عتیق الله پژواک ، غوریان ، انجمن تاریخ افغانستان ۱۳۴۵ ص ۹-۸۹) . در هر حال بنا بگفته‌ی استادانی چون ذبیح الله صفا ، برتولد شیپولر و دانشمندان دیگر ، سلاطین غوری خراسانی بوده و زبان آنها جز فارسی چیز دیگر نبوده است . جغرافیا دان بزرگ و معروف اصطخری هم در این باره چنین نوشته است : " زبان غور چون زبان خراسان است " (اصطخری ، المسالک و الممالک ترجمه فارسی تهران ۱۳۴۷ ص ۲۲۰) . اتفاقاً در انسیکلو پدی اسلام چاپ نولیدن و لندن ۱۹۶۵ ص ۱۰۹۹ نیز چنین آمده است :

"There is nothing to confirm that recent sur -
mise that the Ghurids were Pashto-Speaking"
Justie, Ferdinand : Iranisches درباره نام شنسب رک
Namenbuch, Marburg 1895 S. 282

علاء الدین حسین جهانسوز خود نیز شعر میسروده است . از جمله اشعار او یکی آنست
که با این بیت آغاز میگردد :

ای خاک در سرای تو افسر من وی حلقه بندگی تو زیور من ...

کسانی هم که در دربار سلاطین غوری خدمت میکرده اند جز به فارسی شعری نمیسروده اند .
یکی از آنها فخر الدین مبارکشاه است که اشعار فارسی بسیار ساده و شیرینی از خود بیادگار
نهاده است . از جمله این بیت از اوست :

آهوی بهشتی چو بدام تو درست اندر بزکوهی بچه کار آویزی ...^۱

در اردوی معزالدین غوری ، هنگام حمله‌ی وی به هندوستان ، چون تقریباً " تمام سربازانش
ایرانی و فارسی زبان بوده اند ، واژه‌های فارسی وارد زبان مردم آن قسمت از هند ، که
اردوگاه معزالدین بود ، گردید و از این راه هسته مرکزی زبان اردو تشکیل یافت .^۲ آجالب
آنست که سلاطین غور به ایرانی بودن خود افتخار میکرده اند .^۳ یکی از سلاطین بسیار

۱ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۴۷ و ۳۶۵ .

۲ - بیرونی ابوریحان : ماللهند ، ص ۸ و همچنین

Davar, F.C.: Iran and India through the ages,
Bombay 1962, P.149

3) - Enzyklopaedie des Islam, II, S.170/

Schlosser, Dr. Chr.: Weltgeschichte für das
deutsche Volk, Berlin 1876, 2. Ausgabe 5. Bd.,
s.545/Fletcher, Arnold: Afghanistan
Highway of Conquest, N.Y. 1965, p.35

مهم‌این دودمان یعنی غیاث‌الدین محمد در روی‌کتیبه‌های تزئینی منار جام که باکاشی‌های بسیار زیبا آجرکاری‌های منحصربفرد ساخته شده‌اند بخود نام شاه‌شاه دادهاست. ۱ (شکل ۵)

در هر صورت در ایرانی بودن این خاندان هیچ‌گونه شکی وجود ندارد. مجومدار

Paramatma Saran و پاراماتما ساران R.C. Mojumdar

استادان تاریخ و تاریخ فرهنگ دانشگاه‌های دهلی و نگپور هندوستان و هایگ

Sir Wolseley Haig تاریخ‌دان و استاد معروف انگلیسی و نویسنده تاریخ

The Cambridge History of India هندوستان

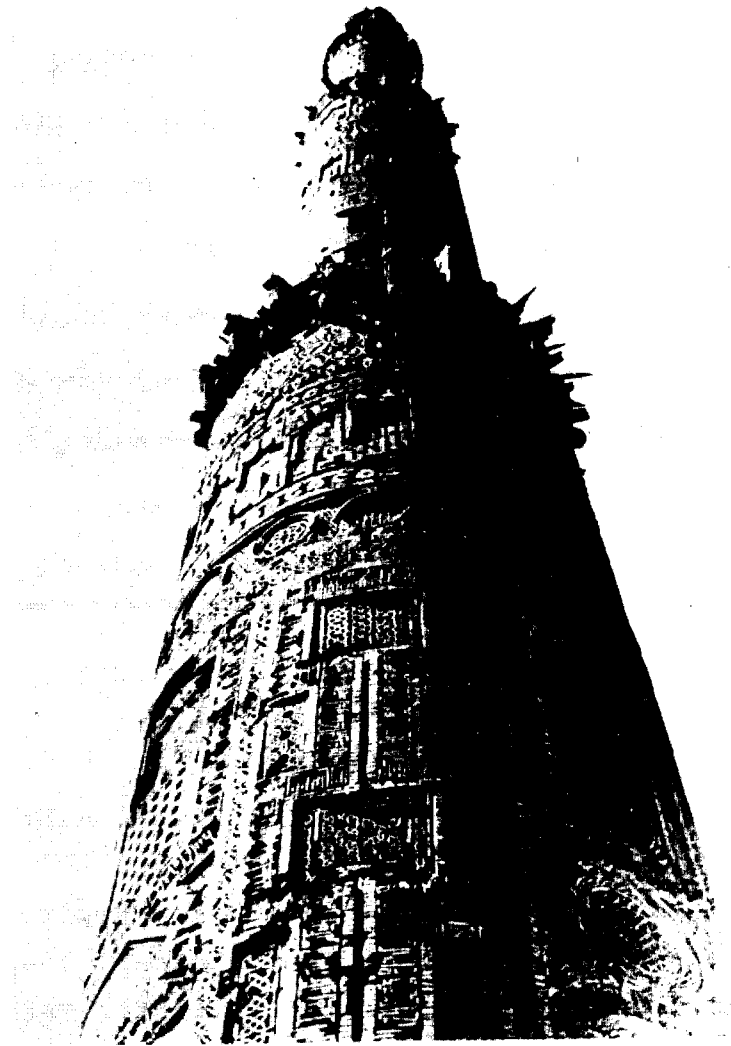
و اشخاص دیگری که در تاریخ و فرهنگ ملل شرق اطلاع وسیعی داشته و درباره غوریان

نیز تحقیقاتی دارند و همچنین استادانی چون ذبیح‌الله صفا، برتولد شپولر B. Spuler

و بوسورت Bosworth نیز بهمین عقیده بوده و آنها را همانند سامانیان خراسانی

و ایرانی دانسته‌اند. ۲.

-
- 1) - Moline, Judi : Kunst des Orients IX 1/2, S.138-9/ Mazaheri, A.: Les Trésors de L'Iran, Geneve 1970, p.168
 - 2) - Haige, Sir Wolseley: The Cambridge History of India, vol.III, Cambridge 1928, p.38/ Mojumdar, R.C.: The Struggle for Empire, Bombay 1957, vol.V, p.117/ Schlosser, S.545/ Enzyklopaedie des Islam, II, S.170f./ The New Encyclopaedia Britannica. Macropaedie, 15.ed. vol.I, p.173/ Fletcher, P.35/ Central Asiatic Journal, Vol.VI, p.118.



(شکل ۵) نمای آجرکاری و زیبای منار جام و کتیبه معروف آن

اکنون بطور اختصار به تاریخچه امرای خاندان غوری بنابنوشته‌های تاریخنویسان

همزمان غوریان اشاره می‌گردد .

۳- امرای دودمان غوری

بسظام

بگفته‌ی جوزجانی " بسظام " یکی از پسران ضحاک بوده که پیش از رفتن شنسب به غور ، حکومت هندوستان و بنا بروایتی امارت غور را نیز بدست آورده است . مؤلف نامبرده سپس درباره زدو خوردهای فریدون باضحاک بحث کرده و در میان آن زدوخوردها نامی از بسظام نیز بمیان کشیده است و چنین می نویسد که فریدون لشکری گران برای سرکوبی بسظام به هندوستان فرستاد . بسظام که تاب مقاومت نداشت بطرف شقنان^۱ رفت . فریدون سپاهسانی به تعقیب او فرستاد و بسظام ناچار شد به مناطق کوهستانی غور فرار کند . با استقرار بسظام در غور نخستین پایه حکومت این سلسله در این ناحیه نهاده میشود . در مورد اولین کسی از این دودمان که در ناحیه غور مستقر گردیده ، روایت دیگری نیز وجود دارد که برای جلوگیری از طول کلام از بیان آن خودداری میشود .^۲ در هر حال امرای شنسی از تخمه بسظام بوده و آنها را به چهار دسته تقسیم کرده اند :

۱- سلاطین غور

۲- سلاطین بامیان

۳- سلاطین غزنه

۴- سلاطین شنسی هند

۱- در حدود العالم " شقنان " آمده است و اکنون آنرا شغنان میگویند (جوزجانی ج ۱ ص ۳۲۱) .

۲- برای آگاهی بیشتر درباره این روایت رک (جوزجانی ج ۱ ص ۳۲۲ و همچنین میرخواند ج ۴ ص ۳۱- ۳۰ و هندوشاه ص ۵۴) .

نگارنده در این بحث تنها درباره سلاطین و امرای غور گفتگو بعمل آورده است و در ضمن گهگاهی هم به سلاطین بامیان ، غزنه و هند اشاره میکند .

تاریخ نویسان پادشاهان غور را معمولاً " از امیر فولاد غوری شنسی آغاز کرده و تعداد آنها را به بیست و دو تن رسانیده و در آن نام سلطان علاءالدین محمد بن ابی علی را دوبار قلمداد کرده اند . از جمله جوزجانی یکبار نام او را بعنوان هیجدهمین سلطان^۱ و یکبار هم بعنوان بیست و دومین سلطان نام برده است .^۲

باین حساب شماره این امراء به بیست و یک نفر میرسد . ولی از طرف دیگر در اغلب کتب و یا مقالاتی که درباره امرای مزبور نوشته شده است ، نام سیف الدین سوری را جزء سلاطین غور ذکر نکرده بلکه نام او را یا زیاد برده و یا آنکه فقط جزو سلاطین - غزنه آورده اند ، در صورتیکه سیف الدین سوری را میبایست اولین سلطانی دانست که در ناحیه غور حکومت مستقل و پابرجایی بوجود آورده است و بگفته جوزجانی " اول کسی از این خاندان (که) اسم سلطنت گرفت سلطان سوری بود . . . - ذکر او در طبقه دیگر در ابتداء ذکر سلاطین غزنین کرده آید و الله الموفق " .^۳

نویسنده مزبور در چند صفحه بعد مجدداً " به این مطلب اشاره کرده می نویسد : " الاول السلطان سیف الدین سوری . . . و اول کسی که از این دودمان بروی اسم سلطان اطلاق کردند او بود . . . " ^۴ و بگفته معین الدین محمد الزمعی اسفزاری " سلطان سوری جد سلاطین غور است " .^۵

۱ - الثامن عشر الملك الحاجی علاءالدین محمد بن ابی علی بن الحسن الشنسی (جوزجانی ص ۳۶۹) .

۲ - الثامن و العشرون السلطان علاءالدین محمد بن ابی علی ختم الملوك (جوزجانی ج ۳ ص ۳۸۲)

۳ - همان منبع ص ۳۳۶ و هندوشاه ص ۵۵ .

۴ - همان منبع ص ۳۹۳ و ص ۵۵ .

۵ - زمجی ، نخستین بخش ص ۲۴۵ .

در هر حال همانطور که اشاره شد ، نگارنده بنیانگذار سلطنت در دودمان غوری را سیف الدین سوری میداند لذانیکان او را همچنانکه تاریخ نویسان ، بویژه جوزجانی ، نوشته اند و بیشتر شرح زندگانی و حکومتشان را با افسانه توأم کرده اند به طور اختصار نام میبرد .

امیر فولاد غوری شنسی

یکی از پسران ملک شنسب بن خرنگ بوده و از حوادث مهم زمان وی قیام رادمرد ایرانی ابو مسلم است و بگفته جوزجانی و هندوشاه امیر فولاد سپاهیان غور را بمدد ابو مسلم فرستاده است .

امیر بنجی نهاران شنسی

بگفته جوزجانی این امیر بر اثر اختلافی که بسبب حکومت غور با قبیله شیثانیان داشت ناچار شده بود که همراه شیث بن بهرام برای رفع آن اختلاف بنزد هارون الرشید (۱۹۳ - ۱۷۰ هـ ق) (۱۳۶۷ - ۱۳۴۵ شاهنشاهی) برود . هارون الرشید بسبب کاردانی و دانستن آداب امارت ، حکومت غور را حواله امیر بنجی نهاران کرد و پهلوانی لشکر ممالک غور را به شیث بن بهرام سپرد .

از اتفاق های جالب آنکه امیر بنجی نهاران و شیث بن بهرام در این سفر یعنی

در حضور هارون الرشید بدین اسلام مشرف شده و سپس بجانب غور بازگشته اند . ۲

- ۱ - به لفظ غوریان شیث راشیش میگفته و می نوشته اند (جوزجانی ج اول ص ۳۲۵) .
- ۲ - همان منبع ص ۳۲۶ موفقیت امیر بنجی نهاران در این سفر بسبب راهنمایی یک نفر یهودی بوده است و نامبرده راه و رسم بار یافتن بخدمت خلیفه و ادای احترامات را بوی یاد داده بود تا بدان وسیله مورد لطف و مرحمت هارون الرشید قرار بگیرد . رک

Gnoli, Gherardo: Le Iscrizioni giudeo-Persiane

del Gur, Rom 1964, p.7 . جوزجانی ج ۱ ص ۳۲۶ - ۳۲۵ .

از آن زمان ببعد لقب سلاطین شنسبانی برای این خاندان جنبه رسمی بخود گرفت .

امیر سوری بن محمد

پس از امیر بنجی - که تاریخ مرگ او معلوم نیست - چنان بنظر میرسد که اوضاع سرزمین غور چندان مناسب نبوده و حکومت مستقلی در آنجا وجود نداشته است . تنها چیزی که ما از آن دوره ، تا بحکومت رسیدن امیر سوری میدانیم ، زد و خوردها و اختلافاتی است که میان مسلمانان و غیر مسلمانان ساکن این سرزمین رخ داده است . از جمله جنگی است که میان مردم ناحیه والشتان ^۱ بالا و پایین واقع در جنوب شرقی غور و مسلمانان رخ داده است .

اتفاقاً " در همین زمان یعقوب لیث صفاری (۲۶۵ - ۲۴۷ هـ ق برابر ۱۴۳۷ - ۱۴۲۰ شاهنشاهی) که عازم شرق بود ، به تکینا باد ، که از شهرهای رخج است ، رسیده و لک امیر آنجا را سرکوبی کرد .

بزرگان غور ناچار بسوی سند فراری شدند و در آنجا هم دشمنی و نفاق خود را فراموش نکردند و باهم در زدوخورد بودند . امیر سوری نیز همراه مسلمانان به آن ناحیه رفت و در آنجا سکنی گزید . نامبرده سر سلسله امیران مندیشیان شنسبانی بوده است . از پایان زندگی این امیر نیز اطلاعی در دست نیست .

ملک محمد سوری

پس از امیر سوری اوضاع سرزمین غور گرفتار نا امنی شده ، سبکتگین چند بار از خراسان بدانجا لشکر کشی کرده و بر شدت نا امنی ها افزوده بود . این نا امنی باروی کار آمدن ملک محمد سوری برای مدتی برطرف شد . هنگامیکه محمود غزنوی بسلطنت رسید

۱ - اکنون بدان بالشتان گویند و ضمیمه ناحیه حکومتی ولایت قندهار است .

ملک محمد خود را مطیع وی دانسته خراج میداد ولی پس از چندی ب فکر استقلال افتاد و از دادن خراج سرباز زد . البته فکر خود مختاری وقتی بسراوزد که سپاهیان فراوانی جمع کرده و قلاع محکمی در نواحی حکمرانی خود آماده کرده بود . سلطان محمود جاه طلب که تمام فکرش متوجه کشورگشایی بود از این امر ناراحت شده به سوی غور لشکر کشی کرد .

ملک محمد در قلعه آهنگران بدفاع پرداخت و مدتها به جنگ و ستیز مشغول بود ولی چون دفاع را بی نتیجه دید ناچار از قلعه خارج شد و به خدمت سلطان محمود رفت وی نیز ملک محمد را با پسر کوچکترش که شیش (شیت) نام داشت به غزنین تبعید کرد و پسر دیگر او ابو علی را بجاننشینی او برگمارد (۴۰۰ هجری برابر ۱۵۶۸ شاهنشاهی) .

ملک محمد در میان راه در محلی بنام گیلان وفات یافت و یا یقولی خود را مسموم کرد^۱ سلطان محمود پسر او شیت را از آنجا مجدداً " به غور باز فرستاد .^۲ محمد زمجی اسفزاری در این باره عقیده دارد که شیت پسر ملک محمد با کمک پدر از زندان فرار کرد و بدین سبب سلطان محمود فرمان قتل ملک محمد را صادر کرد .^۳

ابو علی سوری

ابوعلی سوری پسر بزرگ ملک محمد سوری به هنگام حکومت پدر عنوان ولایتعهدی او را داشت . وی شخصی بود به اصطلاح سیاستمدار یعنی در هنگام ولیعهدی در بدست آوردن دل مردم کوشش فراوان داشت و زمانی هم که پدرش در مقابل سلطان محمود قیام

۱ - خوافی : مجمل فصیحی ۲ ص ۱۱۳ / خواند میر : حبيب السیرج ۲ جزء چهارم ص ۳۷۹
بیهقی : تاریخ بیهقی ج ۱ ص ۱۷۶ ، ۳۴۵ ، ۶۷۷ / جوزجانی ج ۱ ص ۳۲۹ / کهویهای
ص ۱۲۰ هندوشاه ص ۵۴ .

۲ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۲۹ / عتبی : تاریخ یمنی چاپ تهران ۱۳۴۵ ص ۳۱۴

۳ - زمجی : روضات الجنات ... ص ۳۹۴ .

کرده و بفکر خود مختاری افتاده بود وی در پنهانی به پدر خود خیانت کرد و با سلطان قهار غزنوی رابطه داشت و نسبت بوی اظهار بندگی و کوچکی میکرد و بهمین جهت هم هنگامیکه سلطان محمود ملک محمد سوری را پس از شکست دادن اسیر کرد ابو علی را به امارت غور برگماشت . ابو علی هنگامیکه به حکمرانی رسید بفکر تحبیب قلوب افتاد و چند مدرسه و یک مسجد جامع بنا کرد .

پس از مرگ محمود غزنوی و بسطنت رسیدن مسعود ، ابو علی ، چون گذشته ، فرمانبردار سلطان غزنوی بود ولی چندی نگذشت که عباس پسر شیث عده ای هوادار جمع و بر عموی خائن خود قیام کرد و حکومت را بدست گرفت .

عباس سوری

امیر عباس ، بطوریکه بدان اشاره شد ، در زمان حکومت عمویش ابو علی ، با عده ای از جوانان همدست شده او را از حکومت خلع و زندانی کرد و سپس تمام ذخایر و اموال حکومتی را بچنگ آورد .

عباس جوانی بود شجاع و باسیاست و در امور کشور داری سختگیر . وی به دانش و فرهنگ علاقه‌ی خاصی نشان داده و با علم نجوم آگاهی خوبی داشته است .

همانطور که گفته شد ، عباس امیری بود سختگیر و با انضباط و بهمین سبب هم عده ای او را دشمن داشته‌اند . از جمله جوجانی نیز نام او را بزشتی یاد کرده‌مینویسد که در زمان حکومت وی مردم درمانده و عاجز شدند و مدت هفت سال باران نبارید و حیوانات اهلی زاد و ولد نکردند .

در تاریخ ایران بارها این امر بچشم میخورد که هنگامیکه فرمانروایی نسبت به عده ای از مردم مانند شعرا ، وقایع نگاران ، موقوفه خواران و امثال آنها سخت گیر بوده و به اصطلاح وظیفه آنها را قطع میکرده است ، نسبت به او دشمنی کرده و نام او را در آثار خود بزشتی یاد کرده اند .

اینگونه اشخاص نیامدن باران ، خشکسالی و زاد و ولد نکردن حیوانات را از گناهان امیر یا سلطان وقت بحساب آورده و این حوادث طبیعی را نتیجه خشونت و بدی وی میدانسته‌اند و گاهی هم پاره‌پاره آن فراتر نهاده و برای بدنام کردن وی دست به جعل افسانه‌های عجیب و غریب نیز زده‌اند .

امیر عباس در زمان حکومت خود دست به ساختن بناهای زیادی زده و برای این منظور ، استادان ماهر و برجسته‌ای از اطراف دعوت کرده و بکار گماشته بود .

بالاخره سختگیری‌های امیرعباس برعهده‌ای از مردم یا بهتر گفته شود ، برعهده‌ای از راحت طلبان و مفتخواران ، گران آمد ، برای برانداختن حکومت وی نامه‌هایی به سلطان ابراهیم غزنوی نوشته و او را به غور دعوت کردند . سلطان ابراهیم نیز از این موقعیت استفاده کرد و با سپاهیان فراوان به سرزمین غور حمله آورد . مخالفان امیرعباس از جمله اشراف غور با عده از طرفداران خود به سلطان ابراهیم پیوستند و امیرعباس را مجبور به تسلیم شدن کردند . سلطان ابراهیم پس از این پیروی امیرعباس را اسیر کرده و به غزنه فرستاد و آنگاه حکومت غور را به پسر او محمد واگذار کرد (حدود سال ۴۵۰ هجری برابر با ۱۶۱۷ شاهنشاهی) .

امیر محمد

پس از زندانی شدن امیرعباس ، بنا بتقاضای اشراف غور سلطان غزنوی پسر امیرعباس بنام محمد را به مارت غور منصوب کرد . این امیر ، بنا بگفته جوزجانی ، " درغایت حسن خلق و نهایت لطف مزاج و بیس‌عادل و گزیدها خلاق و نیکوسیرت . . . بقدر امکان در احیاء مراسم خیر و بذل عدل و احسان جد و جهد نمودن گرفت ، سلاطین غزنین را بطوع و

۱ - از جمله افسانه‌های امیرعباس است . رک جوزجانی ج ۱ ص ۳۳۱ زمجی - ص ۳۹۴ و هندوشاه ص ۵۵ .

رغبت خدمت میکرد و امتثال و انقیاد مینمود و مال معهود میفرستاد^{۱۳} . درهرحال
اوضاع سیاسی سرزمین غور بسبب سرسپردگی و بویژه بذل و بخشش های بیمورد امیرمحمد
مدتی آرام بود تا مرگ او را در گرفت .

امیر قطب الدین حسن

پس از امیر محمد ، جانشین او قطب الدین حسن بحکومت غور نشست . درزمان
او آرامشی نسبی حکمفرما بود و گهگاه شورشهایی هم رخ میداد که با ارسال سپاه آرام
میگردید . مهمترین انقلاب در این زمان شورش مردم تگاب از ولایات و جیرستان است
که باعث لشکر کشی قطب الدین بدان سوی گردید . هنگامیکه قطب الدین حسن قلعه
تگاب را در محاصره گرفته بود تیری به او اصابت کرد و کشته شد . سپاهیان وی پس از
مرگش بر شدت محاصره و جنگ افزودند و موفق شدند قلعه را گرفته و آنرا با خاک یکسان
کنند (۴۹۳ هجری) .

عز الدین حسین

پس از قطب الدین پسرش عز الدین که پدر سلاطین غور نامیده شده است ، در
سال ۴۹۳ هجری برابر ۱۶۵۸ شاهنشاهی به امارت نشست . در این زمان سلاطین غزنوی
جای خود را به سلجوقیان داده بودند و سنجر ، سلطان مقتدران نواحی شده بود . عز-
الدین حسین برای جلوگیری از حمله سنجر بخاک غور پیوسته با ارسال هدایای گرانبها ،
اطاعت و دوستی خود را نسبت به او ابراز میکرد وضع سیاسی و اجتماعی سرزمین غور در
زمان حکومت این امیر رضایتبخش بود و مردم ، یا بگفته جوزجانی ، " علما و زهاد " در
امن و امان زندگی میکردند .

: - جوزجانی ج اول ص ۳۳۲ .

پسران عز الدین عبارت بودند از ملک شهاب الدین محمد خرنگ ملک مادین و غور، ملک فخر الدین مسعود امیر بامیان و تخارستان ، سلطان علاء الدین حسین پادشاه غور و غزنین و بامیان ، سلطان سیف الدین سوری پادشاه غور و غزنه ، سلطان بهاء الدین سام پادشاه غور ، ملک الجبال قطب الدین محمد امیر غور و فیروز کوه ملک شجاع الدین امیر خراسان و غور .

بخش دوم

سلاطین غوری

۱ - سیف الدین سوری (۱۷۰۵ تا ۱۷۰۸ شاهنشاهی برابر با ۵۴۱ تا ۵۴۴ هجری و ۱۱۴۶

تا ۱۱۴۹ میلادی) .

ملک عزالدین حسین^۱ از سه زن خود هفت پسر بجای نهاد . فخر الدین مسعود

۱ - جوزجانی ج ۱ ص ۵ - ۳۳۴ / منابع و مآخذ مربوط به دوران امرا و سلاطین غور ، تا آنجا که نگارنده آگاهی دارد ، درباره تاریخ مرگ عز الدین حسین چیزی ننوشته اند و تنها از قرائن متون میتوان این تاریخ را تعیین کرد . سیف الدین سوری در جمادی - الاول سال ۵۴۳ هجری غزنه را بتصرف آورده است (غفاری قزوینی ، قاضی احمد . تاریخ جهان آرا ص ۱۴۱) و جوزجانی (طبقات ناصری ج ۱ ص ۳۳۷) در این مورد چنین مینویسند : " چون ملک الجبال بغزنین رفت و عمارت شهر فیروز کوه مهمل - گذاشت سلطان بهاء الدین از سنگه به فیروز کوه آمد و شهر را عمارت کرد . . . و جلوس او بغیروز کوه (در شهر) سه اربع و اربعین و خمسمائه بود . . . " پس با این حساب تاریخ مرگ عز الدین حسین بایستی قبل از این تاریخ یعنی در حدود سال ۵۴۱ و ۵۴۲ - هجری باشد . همچنین رجوع شود به خوافی : مجمل فصیحی ج ۲ ص ۲۴۱ / لین بول : طبقات سلاطین اسلام ص ۲۶۴ - بیهقی (ص ۹۳۸ و ۵۱۲) سال مزبور را ۵۳۳ نوشته است که احتمالاً " اشتباه چاپی میباشد .

پسر بزرگش (۵۰۰ هجری ۱۷۱۴ شاهنشاهی) از یک خدمتکار ترک بود . قطب الدین محمد
ملک الجبال دومین پسرش نیز از یک برده بوجود آمده بود و پنج برادر بعدی از زنی از
خانواده های محترم بدنیا آمده بودند .

سیف الدین سوری ، بزرگترین برادر از این پنج پسر ، پس از پدر بعنوان حکمران
غور بتخت نشست وبگفته جوزجانی وی " اولین کس از خاندان شنسی که بروی اسم سلطان
اطلاق کردند " بود . وی شهر و قلعه آستیه^۱ را به پایتختی برگزید و سرزمینهای موروثی
را میان برادران تقسیم کرد . ولایت ورسار سهم قطب الدین محمد ملک الجبال شد و او
فیروز کوه را به پایتختی انتخاب کرد و آنجا را بصورت شهری در آورده و به ساختن قلعه ای
بزرگ دست زد .^۲

۱ - یکی از شهرهای مهم غور (جوزجانی ج ۱ ص ۳۳۶ و ۳۵۴ / یاقوت : معجم ج ۱ و ۲
ص ۲۲۶) .

۲ - فیروز کوه یکی از شهرهای عمده و مرکز غورستان بوده که در سال ۱۲۲۲ میلادی توسط
قوای چنگیز خان بکلی خراب شده است و تنها اثری که از آن شهر با شکوه باقی مانده
است همان منار جام است که در آن زمان در مرکز شهر قرار گرفته بوده است (شکل ۶) .
محل این مناره ، که کسی جز در حکایات و افسانه ها ، از وجودش اطلاعی نداشت ، در
سال ۱۹۵۷ میلادی توسط یکی از باستان شناسان فرانسوی بنام André Maricq
پیدا شده است (رک

Auboyer, Jeannine : Afghanistan und seine
kunst, S. 61 / Kunst des Orients IX 1/2, S. 131ff

و همچنین جوزجانی ج ۱ ص ۳۳۵ خوافی ج ۲ ص ۵۰۶ و هندوشاه ص ۵۵ (در بخش سوم
کتاب حاضر نیز توضیحات لازم در آن مورد آمده است) .

خط کشی به ملک فخر الدین مسعود (۵۵۰ هجری ۱۷۱۴ شاهنشاهی ؟) داده شد. ناحیه سنگه^۱ به بهاء الدین سام (۵۴۴ هجری ۱۷۰۸ شاهنشاهی) رسید که پایتخت آن مندیش بود. منطقه وجیر (اجرستان کنونی) سهم علاء الدین حسین جهانسوز گردید و به شهاب الدین محمد نیز ناحیه مالدین واگذار گردید . شجاع الدین علی بن حسین بعنوان سهم خود جرماس^۲ را دریافت کرد . شجاع الدین علی بزودی از دنیا رفت و برادرانش این ولایت را به پسر او علاء الدین ابو علی دادند .

چندی از این تقسیم املاک نگذشته بود که میان قطب الدین محمد و برادران ناتنی او نفاق و اختلاف بوجود آمد و علت اصلی آن در مسئله جانشینی بود . چنانچه مشهور است قطب الدین داماد بهرامشاه غزنوی بوده است .^۴ ۵

-
- ۱ - یکی از نواحی غور . یاقوت و ابن اشیر آنرا " سنجه " نوشته اند . همچنین رک جوزجانی ص ۳۳۷ .
 - ۲ - یاقوت الرومی ، شهاب الدین : معجم البلدان ج ۳ و ۴ ص ۹۱ / جوزجانی ج ۱ ص ۳۴۰ .
 - ۳ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۴۰ .
 - ۴ - همان منبع ص ۳۳۶ .
 - ۵ - بطوریکه معلوم است اولین کسی که قطب الدین را داماد بهرامشاه دانسته است ابن اشیر میباشد (ابن اشیر چاپ اوپسالا ۱۸۵۱ ج ۱۱ ص ۸۹ و چاپ بیروت ص ۱۳۵) همچنین رجوع شود به غفاری قزوینی ص ۱۴۱ و بیهقی ج ۱ ص ۲۰ - ۴۱۹ و ۵۱۲ . اعظمی سنگسری در نشریه بررسیهای تاریخی سال ۷ شماره ۳ ص ۱۳۹ بهرامشاه را - داماد قطب الدین دانسته اند .

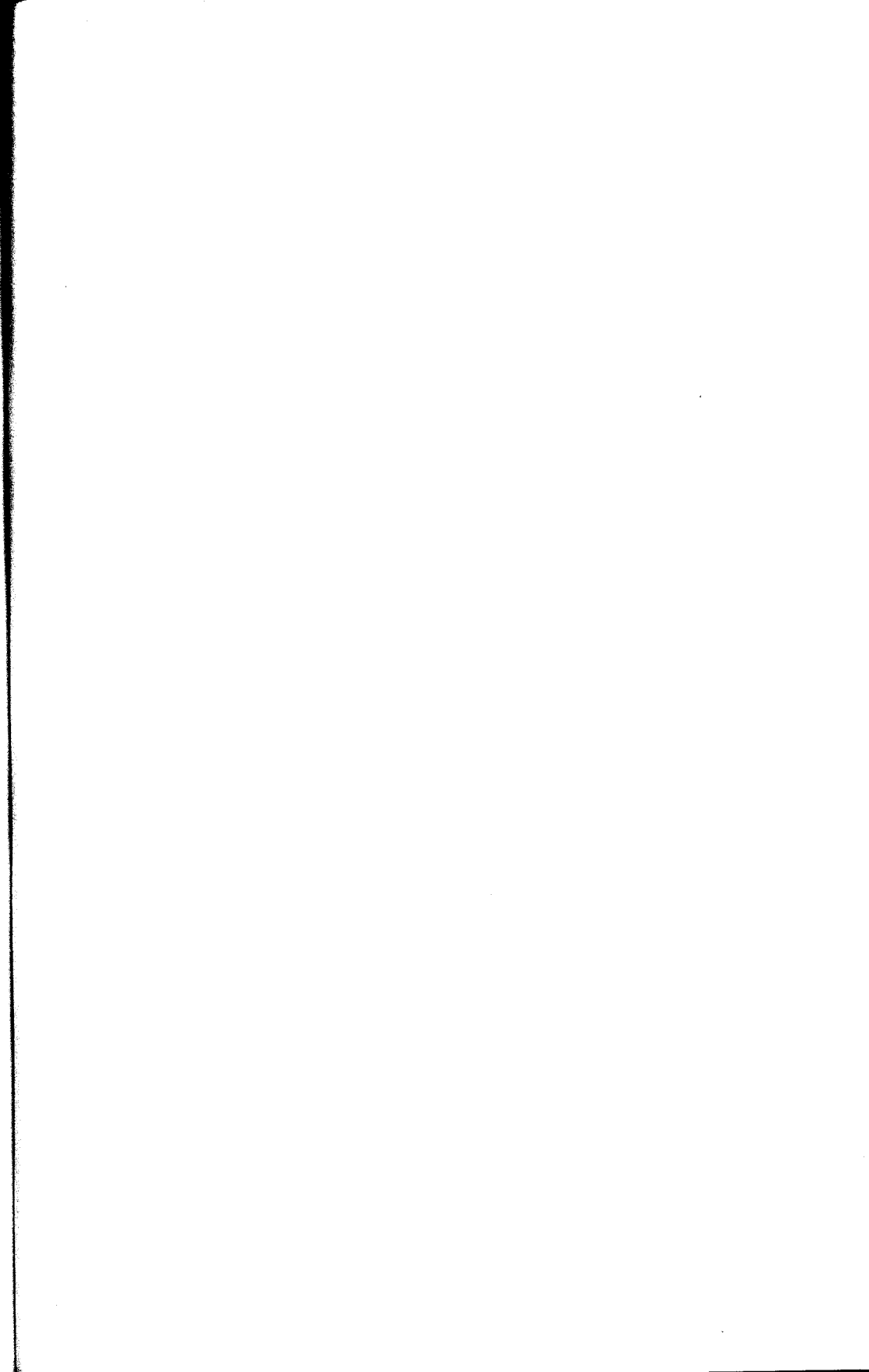
قطب الدین محمد در سال ۵۴۳ هجری برابر ۱۷۰۷ شاهنشاهی دژ فیروز کوه را که تازه به او واگذار شده بود ، ناتمام رها کرد^۱ و بحالت قهر به غزنه رفت . بهرامشاه غزنوی از او بگرمی استقبال کرد و مورد لطف و محبت قرارش داد .

قطب الدین محمد هنگام توقف خود در غزنه روابط بسیار خوبی با اطرافیان بهرامشاه و مردم غزنه پیدا کرده بود ولی کم کم عده ای از حسودان از وی نزد بهرامشاه بدگویی کرده وجود او را خطرناک جلوه دادند .

بهرامشاه نیز که از نزدیکی قطب الدین با اشرف و خوش بینی مردم نسبت بوی دچار بدگمانی و حسادت شده بود در اثر آن بدگویی ها تحریک شده و به بهانه ای پوچ یعنی بجرم " نظر خیانت در حرم پادشاهی " دستور داد تا در پنهانی او را کشتند و در غزنه بخاک سپردند .^۲

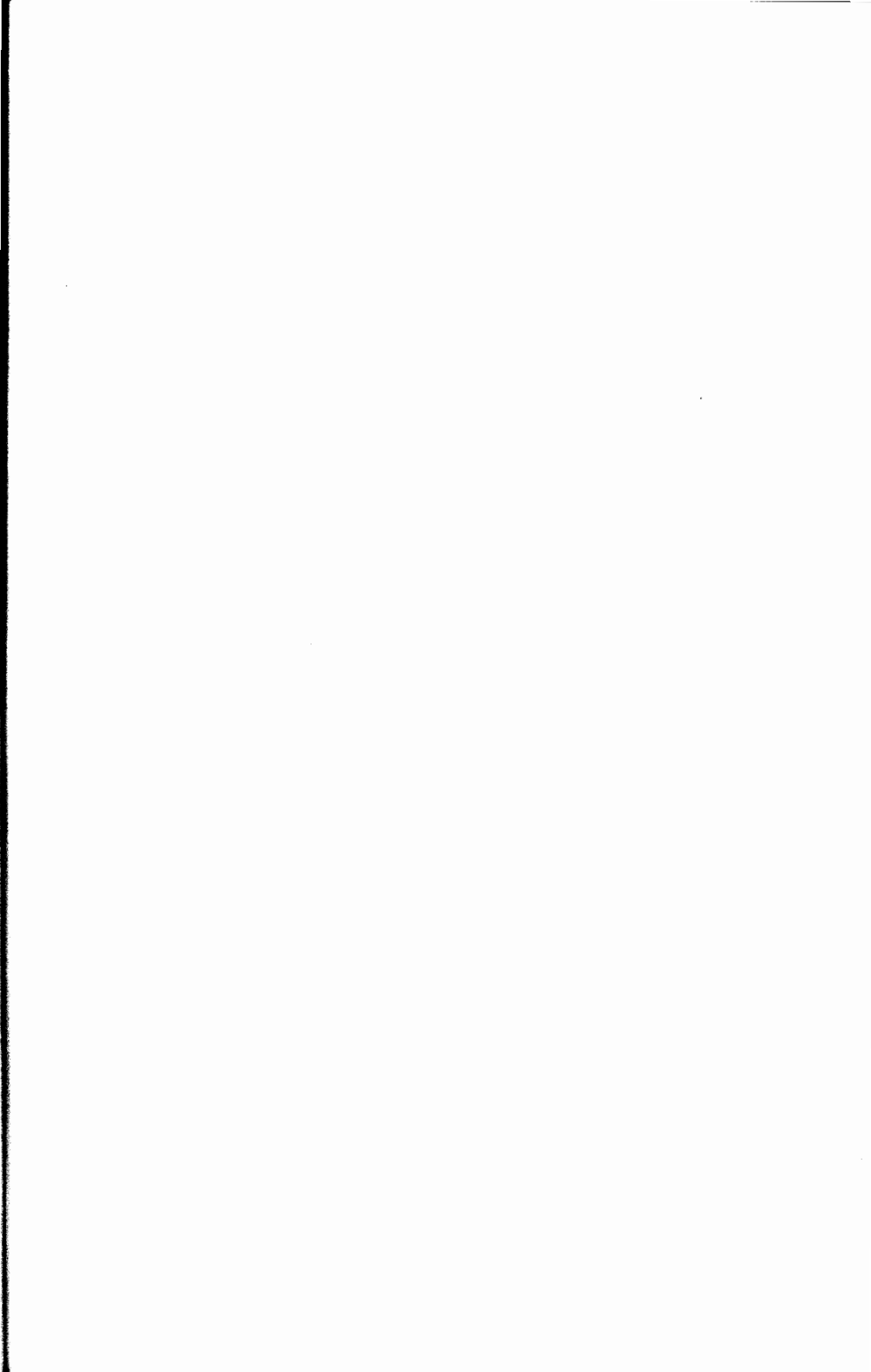
-
- ۱- جوزجانی ص ۳۳۷ / غفاری قزوینی : تاریخ جهان آرا ص ۱۴۱ .
 - ۲- جوزجانی ج ۱ ص ۶-۳۳۵ / ابن اثیر چاپ اوپسالا ج ۱۱ ص ۸۹ و چاپ بیروت ص ۱۳۵ / هندوشاه ص ۵۵ ابو الفضل بیهقی آمدن قطب الدین محمد به غزنه را بنحوی دیگر نوشته و عقیده دارد که وی همراه لشکری برای تصرف غزنه حرکت کرد ولی بدست بهرامشاه اسیر گردیده (تاریخ بیهقی ج ۱ ص ۵۱۲) همچنین رک

Mojumdar, R.C.: The struggle for empire, p.96/
Müller: Der Islam im Morgen u. Abendland 2.
Abt. Berlin 1855, S.174/ Brockelmann, Carl:
History of the islamic People, London 1959,
p.241-2





(شکل ۶) منار جام در کنار هریرود



پس از قتل قطب الدین محمد ، برادرش سام پسر حسین که در غور بود جانشین او گردید ولی پس از مدت کوتاهی درگذشت .^۱

قتل ناجوانمردانه آن شاهزاده‌ی پناهنده بدست سلطان غزنوی ، موجب خشمی عظیم در میان غوریان گردید . سیف الدین سوری فرمانروا و سلطان آنزمان غور در جمادی الاول همان سال تمام نیروی نظامی خود را تجهیز کرد و برای گرفتن انتقام رهسپار غزنه گردید .

بهرامشاه که تاب برابری با او را نداشت بدون هیچگونه مقاومتی غزنه را ترک کرد و به لاهور گریخت و سلطان سوری به آسانی شهر غزنه را بتصرف در آورد .^۲

سبب فرار بهرامشاه به لاهور بخوبی معلوم است . پرداخت مبالغ هنگفت وجه نقد بعنوان باج و خراج به سنجر ، خزانه او را خالی کرده و این امر بطور مؤثر بر قدرت نظامی او اثرگذارده بود و به اینجهت تنهاراه امید برای او ، بدست آوردن کمک و جمع‌آوری قوا از هندوستان بود .

۱- بیهقی ج ۱ ص ۱۳- ۵۱۲ / جوزجانی ج ۱ ص ۳۳۸ / خواند میر ج ۲ ص ۶۰۲ / غفاری قزوینی ص ۱۴۱ .

۲- ابن اشیر چاپ اوپسالاج ۱۱ ص ۸۹ و چاپ بیروت ص ۱۳۵ / جوزجانی مینویسد که جنگی میان این دو رقیب رخ داد و سیف الدین سوری بهرامشاه را شکست داده است (جوزجانی ج ۱ ص ۳۹۳) ولی منابع دیگر چنین ذکر کرده اند که بهرامشاه بسبب ضعف نیروی نظامی تاب برابری نداشته و قبل از حمله سیف الدین سوری غزنه را ترک کرده و به لاهور فرار نموده است (غفاری قزوینی ص ۱۴۱ / بیهقی ج ۱ ص ۵۱۳ و ۴۱۹ / خواند میر ج ۲ ص ۶۰۳ و همچنین هندوشاه ص ۵۵) -

سیف الدین سوری هنگام حمله به غزنه حکومت سرزمین غور را به برادر خود بهاء الدین (پدر غیاث الدین و معز الدین) سپرد و خود در غزنه با بزرگواری و مهربانی تمام کوشش در تسخیر قلوب مردم کرد . وی عنوان سلطان بخود داده و چون از موقعیت و وضع سیاسی خود در غزنه مطمئن بود تمام سپاهیان غوری را به غور باز فرستاد و تکیه اش بر سپاهیان تازه ی غزو غزنه قرار گرفت و بگفته جوزجانی " حاشیه و حشم و کار داران بهرامشاهی را با خود نگاهداشت و بر ایشان اعتماد نمود . " ^۱ و تنها کسانی را که نزد خود نگاهداشت سید مجد الدین موسوی و چند نفر از خدمتکاران بسیار نزدیکش بودند . چندی نگذشت که عده ای از طرفداران و جیره خواران بهرامشاه ، که بسبب خوش باوری و سادگی سیف الدین سوری ، مورد اطمینان وی قرار گرفته بودند ، خیانت کردند و جریان را به بهرامشاه گزارش دادند . ۲ .

در این موقع فصل زمستان نیز فرا رسیده و برای سیف الدین غیر ممکن بود که سپاهیان غوری خود را به غزنه فراخواند چون کوهستانها پر از برف بود و گذشتن سربازان از ارتفاعات در حکم نابودی آنها بشمار میرفت .

بهرامشاه بمحض وصول آن نامه ها سپاهی مجهز آماده کرد و بفرماندهی حسین

۱ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۹۴ / بیهقی ج ۱ ص ۴۱۹ / هندوشاه ص ۵۱ /

/Mojumdar, P. 96/

- فدائی ، میرزا نصر الله (بهادر جنگ) . داستان ترک تازان هند ، بمبئی ۱۸۶۷ ج

ص ۱۸۴ .

۲ - همان منابع .

بن ابراهیم علوی ، یکی از امرای دست نشانده خود در نواحی هندوستان ،^۱ شهزاده را بقصد غزنه ترک کرد . بهرامشاه ناچار شد در ماه ذو القعدة ، بعلت برف و سرمای زیاد در میان راه چندی توقف نماید .^۲ و بالاخره در اوایل ماه ذوالحجه به مرز کابل رسید .^۳

سیف الدین سوری که ناگهان از حمله بهرامشاه آگاه شده بود ، چون دسترسی بسپاه اصلی خود نداشت ، در غزنه مشغول جمع آوری سپاه گردیده^۴ و بهمراهی عده‌ای از سرداران دورو که در ظاهر دم از اطاعت او میزدند بسوی دشمن رهسپار گردید .

در مرز کابل زد و خورد مختصری میان دو رقیب رخ داد و متعاقب آن در روز - چهارشنبه اول محرم سال ۵۴۴ هـ ق (= ۵۰ - ۱۱۴۹ م و ۱۷۰۸ شاهنشاهی) در نوغتکین

۱ - سالار حسین بن ابراهیم علوی را بهرامشاه هنگامیکه قیام محمد با هلیم را سرکوبی کرده بود از طرف خود به امارت آن نواحی منصوب کرده بود (مبارکشاه فخر مدبر : آداب الحرب و الشجاعة چاپ تهران ۱۳۴۶ ص ۳۷۹ و بیهقی ج ۱ ص ۵۱۳) / ابن اثیر چاپ اوپسالا ج ۱۱ ص ۹۰ و چاپ بیروت ص ۱۳۵ " حسن بن ابراهیم العلوی " - نوشته است . همچنین رجوع شود به

Hashmi: The late

Gaznawid, p. 98/Müller: Der Islam, S. 175

2) - Koymen. M. A.: Buyuk Selcukulu Imparator-

lugue Tarihi, Ankara 1954, S. 571-4

از آقای دکتر کورن رومف که در ترجمه صفحه هایی از این کتاب بمن یاری داده اند - سپاسگزاری میکنم .

۳ - همان منابع و بر پایه فتحنامه ای که بهرامشاه پس از فتح غزنه برای امیر قماج فرستاده است .

۴ - بیهقی ج ۱ ص ۴۱۹ / غفاری قزوینی : تاریخ جهان آرا ص ۱۴۱ / جوزجانی ج ۱

ص ۳۹۴ و همچنین Koymen, S. 571-4

نزدیک کابل جنگ سختی درگرفت^۱ که در آن سیف الدین ، باوجود شجاعت زیاد و صف آرائی صحیح ، بسبب خیانت سران سپاه دچار شکست گردید و ناچار شد بسوی غزنه بازگردد . بهرامشاه در تعقیب دشمن ، بسوی غزنه حمله برد و در روز دوم محرم با پیروزی وارد شهر گردید و سیف الدین سوری را اسیر کرد .^۲

بگفته جوزجانی آخرین جنگ میان این دو رقیب در نواحی سنگ سوراخ رخ داده و سیف الدین سوری پس از شکست خوردن بکوهستان پناه برده است سپس دشمنانش وی و وزیرش سید مجد الدین موسوی را با وعده امان گرفتار ساخته اند . بهرامشاه پس از آنکه سیف الدین سوری و وزیرش را اسیر کرد فرمان داد تا آنها را سوار بر دو شتر کرده در خیابانهای غزنه بگردانند .

1) - Koymen, Selcuk... , S. 571-4

۲ - ابو الفضل بیهقی جریان این جنگ را بطور مختصر چنین نوشته است : " غزنویان سیف الدین سوری را گرفته به بهرامشاه سپردند " (بیهقی ص ۴۲۰) همچنین رک - جوزجانی ج ۱ ص ۵ - ۳۹۴ / خواند میرج ۲ ص ۶۰۲ / راوندی : راحت الصدور... ص ۱۷۵ / غفاری قزوینی ص ۱۴۱ / ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۱ ص ۱۳۵ /

Muller, S. 175/Boyle, p. 160

هندوشاه ص ۵۵ / خواند میر چاپ سنگی بمبئی ۱۸۵۷ جزء چهارم ص ۱۵۳ / بناکتی ، فخر الدین ابو سلیمان داود بن تاج الدین : تاریخ بناکتی تهران ۱۳۴۸ ص ۹ - ۲۲۸ / فدائی ص ۱۸۴ .

۳ - ابن اثیر نام وی را " السید الماهیانی " نوشته است (ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۱ ص ۱۳۵) / بیهقی ص ۴۲۰ .

مردم چاپلوس یعنی همان کسانیکه مورد لطف و محبت و اعتماد سیف الدین قرار گرفته بودند برای خوشنودی سلطان غزنوی دست به اعمال وحشیانه‌ای زده بر سر آن دو خاشاک و کثافت میریختند . با این وضع آنها را تا سر پل طاق غزنه بردند و در آنجا به دار آویختند (پنجشنبه دوم محرم سال ۵۴۴ هجری برابر با سال ۱۷۰۸ شاهنشاهی) .
 بهرامشاه سپس دستور داد تا سر سیف الدین را از تن جدا کردند و آنرا بخدمت سلطان سنجر فرستادند .^۱

جسد سیف الدین و وزیرش در غزنه بخاک سپرده شد .^۲

سیف الدین سوری ، بعنوان فرمانده و سلطان یک ناحیه کوهستانی و دور افتاده ، نه از نظر موروثی قادر به اداره کردن یک کشور بزرگ بود و نه از نظر موقعیت ، ولی کوشش میکرد که در این راه پیروزی هایی بدست آورد . بدنبال آنکه تصمیم گرفت انتقام قتل برادرش را بگیرد ، پایتخت معروف بهرامشاه غزنوی را بدون ریخته شدن قطره ای خون تصرف کرد .

۱ - جوزجانی ج ۱ ص ۵ - ۳۹۴ / بیهقی ج ۱ ص ۴۲۰ و ۵۱۲ / خواند میر ج ۲ ص ۶۰۲ / غفاری قزوینی ص ۱۴۱ / خوافی ج ۲ ص ۲۴۱ / عوفی : لباب الالباب ، چاپ لیسن ۱۹۰۳ ج ۲ ص ۲۷۶ / ابن اشیر چاپ بیروت ج ۱۱ ص ۱۳۵ / هندوشاه ص ۵۵ و ۵۱ / شاعر دربار سلطان سنجر نیز بمناسبت رسیدن سر سیف الدین سوری ، خوشخدمتی کرده و - ضمن یک رباعی چنین سروده است : " دور از سرتو سام برسام بمرد - و اینک سر سوری بعراق آوردند "

راوندی . راحت الصدور و روایه السرور . . . چاپ تهران ۱۳۳۳ ص ۱۷۵ / میرخواند : روضه الصفا ج ۴ ص ۳۱۴ / بناکتی ص ۲۲۹ / مجدی نسخه خطی نگارنده برگ ۱۷۲ الف و نسخه چاپ قم ۱۳۴۲ ص ۲۲۶ و همچنین Brockelmann , P. 242

Mojumdar, P. 96 و فدائی ج ۱ ص ۱۸۵ .

۲ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۴۵ .

او با وجود این پیروزی با توده مردم و بزرگان با مهربانی و سخاوت رفتار کرد و بجای آنکه مانند سلاطین غزنوی و یا سلطان سنجر از مردم شهر مغلوب مالیاتهای گزاف گرفته خزانه اش را پر کند ، سعی کرد که از طریق مهربانی و بخشندگی در قلوب مردم - که در اثر پرداخت مالیاتهای سنگین فقیر شده بودند - جای بگیرد و در نتیجه مردم شهر تسلیم شخصیت معنوی او گردیدند و بهمین سبب توانست مدت هشت ماه یعنی از جمادی الاول سال ۵۴۳ تا اول محرم ۵۴۴ برابر ۱۷۰۷ و ۱۷۰۸ شاهنشاهی در غزنه حکمرانی کند و این بخاطر نیروی شخصیت او بود نه بجهت قدرت نظامیش .

چون وی پس از فتح غزنه بلافاصله لشکرش را به غور فرستاد و مردم غزنه در آن حال با او مخالفتی نداشتند و اگر چند نفر از مورخان از جمله جوزجانی و ابو الفضل بیهقی و هندوشاه اهل غزنه را خواهان و طرفدار غزنویان معرفی کرده اند ، مسلماً " مقصودشان عده‌ای معدود از " خدام آل محمودی " و کسانی که " با سیف الدین سوری ظاهراً " دوستی می نمودند " ^۱ میبوده است .

و اما موضوع پس فرستادن سپاهیان به غور بی احتیاطی و ضعف سیاست او را نمیرساند ، چون سیف الدین با دقت کامل مراقب موقعیت وخیم و خطرناکی بود که در خراسان و نواحی مرزی غور در حال وقوع بود . و اعزام لشکر به غور دور اندیشی او را در چنان موقعیتی بخوبی نشان میدهد . شکست سلطان سنجر از قراخانیان در نبرد ختلان ، در تاریخ خاندان سلجوقی نقطه عطفی بود . حکمران های ملوک الطوائفی که در امپراتوری سلجوقی دارای املاک موروثی بودند ، در این هنگام یعنی زمان ضعف سلطان ، ب فکر توسعه قلمروی خود افتاده بودند .

۱ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۹۴ / بیهقی ج ۱ ص ۴۱۹ .

اتسز خوارزمشاه اعلام خود مختاری کرده و حتی دو نفر از فدائیان اسماعیلی را مامور کشتن سلطان سنجر کرده بود^۱ (در حدود سال ۵۳۳ هجری و ۱۶۹۷ شاهنشاهی) . حکام و امرای دیگر نیز که مطیع سنجر بودند شروع به غارت اندوخته‌های مردم کرده و دودستگی و نفاق خانوادگی ، بین دسته های مختلف ، کار روزمره شده بود .^۲

بلخ و هرات و نواحی مرزی غور پر از اغتشاش بود و امرا و حکمرانان جاه طلب ، غزهای بدوی را که درختلان و اطراف بلخ سکونت داشتند ، اجیر میکردند و اینها بعنوان مزدور حاضر بخدمت برای هر حکمران جاه طلبی بودند و عامل مهمی نیز در موازنه قدرتها بشمار میرفتند .^۳

سیف الدین سوری از این جریانات آگاه بود و خود را برای مقابله با خطرات احتمالی آماده میکرد . او دستور داده بود تا دژهای نظامی دیگری در نواحی مرزی غور بسازند و گرچه ارتشی نیرومند از سربازان محلی داشت ولی با وجود آن از دسته های غز نیز قشونی فراهم کرده بود .^۴

۱ - جوینی : جهانگشای جوینی ج ۲ ص ۸ / خواند میر ج ۲ ص ۵۱۹ و ۶۳۱ / بارتولد : ترکستانی نامه ج ۲ ص ۳ - ۶۸۲ و Spuler, S. 176
۲ - جوزجانی ج ۱ ص ۲۶۲ / خواند میر ج ۲ جزء ۴ ص ۵۱۹ و ۶۳۱ / لین پول : طبقات سلاطین اسلام ص ۱۵۹ / راوندی ص ۱۷۴ / جوینی ج ۲ ص ۴ ببعده / بارتولد ج ۲ ص ۶۲۲ ببعده / یزدی ، محمد بن محمد الحسینی : العراضه فی الحکایات السلجوقیه چاپ قاهره ۱۳۳۶ ص ۷ - ۹۶ و همچنین Spuler, S. 176

3) - Koymen, Selcuk AUCDF, v.5, S.619

4) - Ibid , S. 571-4

تمام این مقدمات نشان میدهد که سیف الدین دارای اندیشه های عالی برای آینده سازی آسیای مرکزی بوده است. گرچه یک حادثه اتفاقی او را بغزنه کشانید ولی بخوبی به نیروهایی که در مرز کشورش جمع میشدند توجه داشت. سلطان سنجر تمام حواش را متوجه جنگ با قراختائیان و حکام سرکش از جمله خوارزمشاه کرده بود.

سلطان سوری، با اطمینانی که به نیروی جنگی خود داشت، سرپوشی روی نیت خود نهاد و آشکارا خطبه رادر غزنین بنام خود خواند و بر روی نام سنجر خط بطلان کشید. این عمل برای وی کاری بس ساده و آشکار بود زیرا او در برابر سلطان سلجوقی هیچ وظیفه اخلاقی و معنوی نداشت.

غوریان برخلاف سلسله های دیگر در بدست آوردن حکومت خویش مدیون غزنویان و سلجوقیان نبودند و تبعیت آنها نیز فقط با قدرت نظامی صورت گرفته بود. سیف الدین سوری کسی بود که در هنر لشکر کشی و قوانین جنگی آشنایی کامل داشت. وی گذشته از آن مشوقی برای پیشرفت علم و دانش نیز بشمار میرفت.

شاعری بنام سید حسن که ضمناً یکی از سرداران او نیز بوده است در موقع فتح غزنه بدست بهرامشاه دستگیر گردیده و همراه سرسیف الدین بخدمت سنجر فرستاده شده بود.^۱ شاعران دیگری نیز بوسیله نظامی عروضی ذکر شده اند که بسبب کمبود اطلاعات موثق نمیتوان آنها را هم زمان با سیف الدین سوری دانست.

۱ - عوفی: لباب الالباب ص ۲۷۶ / خواند میر ج ۲ ص ۵۱۹، ۳۱ - ۶۳۵ / راوندی: راحت الصدور ص ۱۷۴ / لین پول: طبقات اسلام ص ۶۰ - ۱۵۹ و

Wittfogel, k., History of Liao, P. 619

نظامی عروضی نیز خود را به دودمان غوری منسوب میداشته است و چهار مقاله را - بنام ابو الحسن علی غوری پسر فخر الدوله مسعود پسر عز الدین حسین تالیف کرده و در سالهای ۵۵۱ و ۵۵۲ بپایان رسانیده است (چهار مقاله چاپ تهران ۱۳۴۱ - دیباچه و ص ۱۳۲).

بهاء الدین سام پسر عز الدین حسین

(اول محرم ۵۴۴ تا رجب ۵۴۴ هـ ق برابر با سال ۱۷۰۸ شاهنشاهی)

مانی که قطب الدین محمد ملک الجبال به غزنه رفته در آنجا کشته شد ، بهاء الدین سام از سنگه ، مقر خود ، به فیروز کوه آمد و زمام امور آن ناحیه را بدست گرفت . وی دستور داد تا بنای ساختمان قلعه فیروز کوه را که هنوز به پایان نرسیده بود ادامه دهند . هنگامیکه سیف الدین سوری ، در جمادی الاول سال ۵۴۳ هجری ۱۷۰۷ شاهنشاهی عازم غزنه بود ، بهاء الدین سام را بعنوان جانشین خود ، بحکومت غور منصوب کرد . نامبرده از سال ۵۴۴ (۱۷۰۸ شاهنشاهی) فیروز کوه را بیایختختی برگزید و ساختمان شهر و قلاع آنرا که قطب الدین محمد ناتمام گذارده بود پایان رسانید .^۱

پیروزی سیف الدین سوری در غزنه باعث شادی و هیجانی در میان مردم غور گردید و — تحرکی چشمگیر در امور سیاسی و آمادگی بیشتر جنگی در سرزمین غور ، که میان دونیروی قدرتمند غزنوی و سلجوقی قرار گرفته بود ، بوجود آورد .

بهاء الدین سام ، به پیروی از سیف الدین سوری ، پیش بینی های دفاعی مهمی در سرزمین غور انجام داد و دستور داد تا چهار دژ محکم نظامی در مرزهای غور بنا کردند . طبیعت نیز در سرزمین کوهستانی غور برای تشویق مردان به تسلط در ارتفاعات و پرتگاهها و دفاع از سرزمینشان کمک شایانی کرده بود .

۱ — جوزجانی ج ۱ ص ۳۳۷

۲ — این منطقه در کوهستان غور قرار دارد . بنا بگفته بیرونی این ناحیه در طول ۸۹ ،

۳۳ درجه قرار داشته است (حدود العالم ص ۳۴۳) .

دژهای نظامی نامبرده عبارت بودند از دژ کجوران^۱ گرمسیر و غور ، قلعه شور سنگ در ارتفاعات هرات ، قلعه بندار در کوهستانهای غرستان و بالاخره دژ فیروز میان غرستان و پارس^۲ .

از این چهار دژ نظامی سه دژ درمرزهای شمال غربی غور ، یعنی در کنار نواحی هرات و غرستان بنا گردیده بودند چون این نواحی بسبب کم بودن ارتفاع کوهستانها ، آسانترین راه برای حمله به سرزمین غور بحساب میآمد . این اقدامات تدافعی در مرز هرات ، احتمالاً " بسبب ترس از سنجر بود .

پیروزی سلطان سیف الدین سوری در غزنه و بوجود آمدن ارتش نیرومند بهاء-الدین ، موقعیت مناسبی بوجود آورده بود تا غوریان بتوانند با شاران غرستان ، همسایگان مجاور ، پیمان دوستی و اتفاق برقرار کنند .^۳

-
- ۱- این منطقه در شرق هرات ، جنوب مرورود و شمال غزنه قرار داشته است و در زمان یاقوت به غرجستان معروف بوده است . . . (یاقوت : معجم ج ۵ و ۶ ص ۷۹-۲۷۸) .
 - ۲- جوزجانی ج ۱ ص ۳۳۷ (مادین و نادین) .
 - ۳- همان منبع و همان صفحه " . . . با شاران غرستان اتصال کرد . . . " . توضیح آنکه در گذشته حکام یا پادشاهان را در این نواحی شار میگفته اند (رک مبارکشاه : آداب الحرب و . . . ص ۲۴۷ و خواند میر ج ۲ ص ۳۷۹) .

بعد از قتل سیف الدین سوری در غزنه ، بهاء الدین سام در محرم سال ۵۴۴ هجری (= ۱۱۴۹ م و ۱۷۰۸ شاهنشاهی) در فیروز کوه بتخت نشست^۱ و بلافاصله ، با علم به آنکه بهرامشاه دارای ارتشی نیرومند بود ، مقدمات کینه جوئی قتل برادرش را تدارک دید .

بطوریکه از متن سکه‌هایی که بهاء الدین پس از جلوس بتخت سلطنت ، ضرب کرده است ، برمیآید ، وی عنوان سلطان اعظم بر خود نهاد و برای اظهار وفاداری موروثی خود نسبت به سلسله سلجوقی چاره‌ای اندیشید و دستور داد تا نام ملکشاه مرحوم را در پشت سکه های رایج حک کنند . وی همچنین برای نشان دادن اثبات خود مختاری و عدم رضایت و اطاعت نسبت به فرمانروایی سلطان سنجر دستور داد تا نام او را از سکه ها حذف کنند .

دلیل عدم رضایت و دشمنی بهاء الدین با سنجر بخوبی آشکار است . فرستادن سربریده سیف الدین سوری توسط بهرامشاه برای سنجر^۲ و نامه هایی که سنجر برای اقدامات بهرامشاه ارسال داشته بود ، برای تشریح اینکه چرا بهاء الدین سام از وفاداری نسبت بسطان سنجر سرباز زده بود ، کافی میباشد .

بهاء الدین پس از تجهیزیات لازم برای خونخواهی برادر مقتول خود به غزنه لشکر کشید و پیش از حرکت ، علاء الدین حسین را بعنوان جانشین خود معین کرد .

۱ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۸ - ۳۲۷ و Sourdell - Thomine, J. ;

Steles arabe de Bust, Afghanistan. (Arabica. III. 1956) Inventoire 114

۲ - بیهقی ج ۱ ص ۴۲۰ / راوندی ص ۱۷۵ / خوافی ج ۲ ص ۲۴۱ .

هنگامیکه بهاء الدین بقصد غزنه در راه بود در محلی بنام گیلان^۱ بسبب ناراحتی و غصه و یا بمرض آبله یا سرسام وفات کرد .^۲

تاریخ مرگ بهاء الدین بوسیله هیچیک از تاریخنویسان ذکر نگردیده ولی مدارک مربوطه ثابت میکند که درگذشت او درست قبل از زمستان سال ۵۴۴ هجری ۱۷۰۸ شاهنشاهی یا دقیقتر گفته شود پیش از رجب آن سال اتفاق افتاده است .

بهاء الدین با ملکه گیلان دختر ملک بدر الدین گیلان ازدواج کرد و از او دو پسر بنام محمد که بعداً " غیاث الدین محمد نامیده شد و شهاب الدین (که لقب معز الدین یافته بود) و سه دختر به نامهای ملکه جبال (مادر تاج الدین زنگی) ، حره جلالی و بالاخره ملکه خراسان داشت .^۳

۱ - محلی بوده در نزدیکی غزنه .

۲ - جوزجانی ص ۳۳۸ ، علاء الدین جهانسوز درست پس از مرگ بهاء الدین سام بسوی غزنه لشکر کشی کرده و بنا بگفته ابن اثیر ، وی در سال ۵۴۵ هجری (۱۷۰۹ شاهنشاهی) به هرات رسیده و طبق نوشته فخر مدبر این حمله زمستانی بسیار سخت صورت گرفت - است یعنی بهاء الدین بلافاصله پس از شکست و کشته شدن سیف الدین سوری حمله را - آغاز کرده است . درباره علت مرگ بهاء الدین عقاید مختلفی ابراز گردیده است . جوزجانی ج ۱ ص ۳۳۸ . " از غایت فکر و غم . . . " خواند میرج ۲ ص ۶۰۲ " دراثنا راه سام بعلت سرسام درگذشت " / هندوشاه ص ۵۵ و قاضی احمد غفاری در تاریخ جهان آرا ص ۱۴۱ " . . . آبله برآورده فوت شد . "

ابن اثیر در الکامل ج ۱۱ ص ۱۳۵ " فمات بالجدری " . همچنین رک

Mojumdar :

The Struggle for empire . . . , P. 96

۳ - جوزجانی ص ۸ - ۳۳۷ .

۳ - علاء الدین حسین جهانسوز (۵۴۴ تا ۵۵۶ هـ ق)

پس از مرگ بهاء الدین سام ، که در راه اتفاق افتاد ، علاء الدین حسین به -

سلطنت غور رسید .

تاریخ‌نویسان از تاریخ تولد و آغاز زندگی وی چیزی بجا نگذاشته‌اند و تنها مطلبی که از دوران جوانی او بدست ما رسیده آن است که او در رشته ادبیات و الهیات و فنون نظامی ، که در آن زمان لازمه شاهزادگان بود ، تحصیل کرده و آشنائی کامل داشته است . عوفی دیوان اشعار علاء الدین حسین را در کتابخانه پیر دوات دار در سمرقند مطالعه کرده و اشعار او را پرازنه‌های شاعرانه دانسته است و در زمان عوفی دیوان مزبور بعنوان یک اثر مشهور خوانده می‌شده است .^(۱)

بسبب طبع شعر و لطافت خاطر و ذوق ادبی وی بود که سلطان سنجر ، بهنگام اسارت ، او را ندیم و همدم خود کرده بود .^۲ او مسلماً " در اثر همین علاقه وی به شعر و ادبیات بوده است که فخر الدین مبارکشاه بن حسین مرورودی ، که از شعرای مشهور آن زمان بوده ، کتاب نسب نامه‌ی سلاطین غور را بنام وی آغاز کرده است و نظامی عروضی سمرقندی نیز مدتها ملازم وی بوده و در دربار او بسر می برده است .^۳ بطوریکه معروف است ، علاء - الدین حسین در نظر داشته است ، انوری را ، که در هجووی شعری گفته بوده است ، بدربار خود بکشاند (شاید بمنظور تنبیه وی ؟) ، ولی موفق نشده است^۴ .

۱ - عوفی ج ۱ ص ۹ - ۱۳۸ در متن کتاب چاپ لیدن " کتابخانه سرد و آبدار سمرقند " نوشته شده است .

۲ - علاء الدین حسین به هنگام اسارت در دربار سنجر شعری سروده که بیت اول آن چنین است .

" بگرفت و نکشت شه مرا در صف کین هر چند بدم کشتنی از روی یقین . . . "

رک جوزجانی ج ۱ ص ۳۴۷ و ۳۴۲ / خواند میر ج ۲ ص ۶۰۳

۳ - مبارکشاه ص ۷ سر آغاز / جوزجانی ج ۱ ص ۲۸۳ / خوافی ج ۲ ص ۲۲۶ / نظامی -

عروضی . چهار مقاله چاپ ششم تهران ۱۳۴۱ ص ۵ و ۱۳۲

۴ - عوفی ص ۹ - ۱۳۸

علاء الدین حسین هنگامیکه خبر مرگ بهاء الدین را شنید در اواسط سال ۵۴۴ هجری ۱۷۰۸ شاهنشاهی بتخت سلطنت غور نشست^۱ و سپس بدون فوت وقت بیبانه گرفتن انتقام ، سپاهیان خود را آماده کرده و با ارتش پنجاه هزار نفری^۲ خود بسوی غزنه براه افتاد .

بهرامشاه از حرکت ارتش غوری آگاه گردید و با اطمینان به ارتش تازه نفس هندی و سپاهیان غزنه ، پایتخت خود را ترک کرد و از راه رخج و تگیناباد رهسپار زمین داور شد تا راه را بر دشمن ببندد .

هنگامیکه سپاهیان دو رقیب در دشت زمین داور در برابر یکدیگر قرار گرفتند ، بهرامشاه سفرائی نزد علاء الدین فرستاد تا او را ضمن تهدید ، از جنگ باز دارد ، ولی علاء الدین پاسخ فرستاد که وی برای گرفتن انتقام قتل غیر عادلانه دو برادر خویش آماده جنگ است و به تصمیم خود پابرجا میباشد . پس از آنکه این گفتگوها نتیجه ای نداد هر دو سپاه خود را برای نبرد آماده کردند .

دولت شاه پسر بهرامشاه که فرمانده سواره نظام فیلهای جنگی بود به سپاه غور حمله برد . سربازان پیاده غوری ، بدستور علاء الدین حسین ، دست به حيله نظامی زده ، صف خود را شکافته ، راه را برای آنها باز کردند ولی بلافاصله اطراف سواره نظام دولت شاه را گرفته او و سربازانش را قتل عام کردند .

این شکست اثری بد بر سربازان بهرامشاه نهاد پس ناچار عقب نشینی کردند . بهرامشاه در حال عقب نشینی هنگامیکه به محلی بنام جوش آب گرم ، نزدیک تگیناباد

۱ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۴۱ / خوافی ج ۲ ص ۲۴۳ این نویسنده تاریخ بتخت نشستن علاء الدین حسین را سال ۵۴۵ هـ ق ذکر کرده است / غفاری قزوینی ص ۱۴۱ و هندو شاه ص ۵۶ .


۲ - نظامی عروضی ص ۵ و ۴۶ / میر خواند ج ۴ ص ۳۱۴

رسید در صدد جنگ مجدد برآمد ولی این بار نیز شکست خورده با عجله به غزنه بازگشت . در آنجا مجدداً " سپاهیان تار و مار شده را جمع کرده در صدد دفاع برآمد ولی بار سوم نیز دچار شکست گردید . علاء الدین بدون از دست دادن وقت شهر غزنه را با حملهای برق آسا اشغال کرد و فرمان داد تا مدت هفت شبانه روز شهر را به آتش کشیدند و بناهای سلاطین غزنوی ، باستانهای چند ساختمان ، همه را خراب کردند . در این میان غارت و کشتار طرفداران بهرامشاه با شدت هرچه تمامتر ادامه داشت و حتی گروهی از زنان غزنه را که شایع بود در هنگام اسارت سیف الدین سوری بدنبال او براه افتاده و با دف و آواز اشعار توهین آمیزی خوانده بودند در حمای زندانی و با بستن منفذهای آن همه را خفه کردند .^۱

علاء الدین حسین فرمانی نیز صادر کرد تا مکانی را که در آن سیف الدین سوری و وزیرش سید مجد الدین موسوی را بدار زده بودند و با خاک یکسان سازند سپس چند سید اهل غزنه را وادار کرد تا توبره هایی از خاک غزنه را بگردن آویخته و به فیروز کوه حمل کنند . در آنجا بدستور وی آن خاک را با خون آن چند سید آمیخته در بنای چند قلعه

۱ - بیهقی ج ۱ ص ۳ - ۴۲۲ / جوزجانی ص ۴ - ۳۴۳ / نظامی ص ۴۶ / ابن اشیر ج ۱۱ ص ۹ - ۱۰۸ / خواند میر ج ۲ ص ۳ - ۶۰۲ / مبارکشاه ص ۹ - ۴۳۷ و ۱ - ۴۸۰ / غفاری ص ۱۴۱ / هندوشاه ص ۵۱ / لین پول . طبقات سلاطین اسلام ص ۲۶۲ - فروریختن کتابخانه سلطنتی غزنه نیز ممکن است در اثر همین آتش سوزی رخ داده - باشد (رک ابن اشیر ج ۱۰ ص ۱۶۳ و تاریخ الحکما ص ۶۹) از طرفی احتمالاً " خراب شدن قصر لشکرک بازار در نزدیکی بست و در کنار رود هیلمند (هیرمند) نیز در همین زمان رخ داده است (رک Auboyer . . . , S. 546

ابن اشیر تاریخ فتح غزنه بدست سلطان علاء الدین حسین را جمادی الاولی سنه ۵۴۳ ذکر کرده است (ابن اشیر چاپ بیروت ج ۱۱ ص ۱۳۵ و ۱۶۵) همچنین رک : ←



Vincent, A. Smith : The Oxford History of India
3. Ed. Oxford 1958, P. 232ff./

Müller, S. 175/Schlosser's Weltgeschichte...,
S. 546/Wilber, Donald N.:

Afghanistan its people its society its cul-
ture, N Y. 1962, P. 14/

Clifford, Mary Louise : The land and people of
Afghanistan, Edinburgh 1963, p. 98/

Frayser-Tytler : Afghanistan a study...,
p. 27/

Umberto, Scerrato : East and West, vol. 13, Nos. 4,
Rome Dec. 1962/Boyle, p. 160/Wilber, Donald N. :

Afghanistan its people its society its culture.
New Haven 1962, p. 14/ Tille, Armin: Weltgeschichte,
erster Band, Leipzig und Wien 1920, S. 417

بکار بردند . چنانچه ادعای فخر مدبر و بناکتی را قبول کنیم ، در این واقعه بیش از شصت هزار تا هفتاد هزار نفر کشته شده اند ^۱ . و برطبق روایت جوزجانی و دیگران ، که واقعه غزنه را ، مانند فخر مدبر ، برمبنای شایعات بیان کرده اند ، علاء الدین دستور نبش قبر تمام پادشاهان غزنوی بجز محمود و ابراهیم را صادر کرده بوده است ^۲ .

در هر صورت ، تاریخ‌نویسان همه از رفتار خشن علاء الدین انتقاد کرده اند و

جوزجانی اولین کسی است که بوی لقب جهانسوز داده است ^۳ .

علاء الدین حسین بعد از آنکه انتقام خود را کشید و مردم شهر را مطیع و منقاد خود کرد ، برای ارضای بیشتر خاطر خود ابیاتی با مضمونهای عالی و مملو از تحسین و تمجید خویش ساخت و سپس لباس سوگواری پوشیده هفت شبانه روز بر سر قبر برادرانش مراسم عزاداری بجا آورد آنگاه دستور داد تاجسد آنها را در صندوقهایی نهادند و همراه خود به غور برده در آنجا آنها را در جوار مزار اسلاف خویش دفن کرد ^۴ .

۱ - مبارکشاه : آداب الحرب ... ص ۴۳۷ / بناکتی ص ۳۳۳ / بیهقی ج ۱ ص ۴۲۳ / هندوشاه ص ۵۲ .

۲ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۴۴ / خواند میر ج ۲ ص ۶۰۲ / هندوشاه ص ۵۲ / فدائی ج ۱ ص ۱۸۶ بعد .

۳ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۳۷ بعد / غفاری : تاریخ جهان آرا چاپ تهران ۱۳۴۳ ص ۱۴۱ بیهقی ج ۱ ص ۴۲۳ / خواند میر ج ۲ ص ۶۰۳ و همچنین

Fletcher, Arnold: Afghanistan Highway..., p. 35/

Frayser-Tytler..., W.K. , ..., p. 27/

Clifford..., p. 98/ Umberto, Scerrato, P. 265/

۴ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۴۵ و ۳۴۶ .

قطعه ای که علاء الدین در مدح خود سروده است چنین آغاز میگردد .
آنم که هست فخر زعالم زمانه را آنم که هست جور ز بدم خزانه را
انگشت دست خویش بدنمان کندعدو چون برزه کمان نهم انگشتوانهرا . . .

علاء الدین حسین پیش از بازگشت بسوی غور ، وضع هرج و مرج غزنه را آرام کرده و در دوباره سازی و برگردانیدن آن منطقه بحالت اولیه اش بسیار کوشید . آنگاه از راه بست وزمین داور به پایتخت خود بازگشت . بست در آن زمان شهری مشهور ومركز بازرگانی بود وبرخلاف گفتهی بعضی تاریخنویسان ، علاء الدین این شهر را ویران نکرده است چون مدارک باستانشناسی نشان میدهدکه این شهر فقط اندکی خسارت دیده ، سپس دوباره مرمت یافته است .^۱

این شهر که ازدوران پارتها سابقه تاریخی دارد ، در قرن اول اسلامی نیز یکی از مراکز مهم بازرگانی بود ، و در حمله مغول مانند سایر شهرهای این ناحیه خراب و نابود شده است . یکی از آثار هنری و زیبای این شهر ، که خوشبختانه تاکنون نیز برجای مانده است ، دروازه قوسی شکل مسجد قلعه بست میباشد ، که بعقیده باستانشناسان به سبک معماری دوران غوریان یا خوارزمشاهیان بنا گردیده و احتمالاً " قبل از حمله مغول یعنی در زمان علاء الدین حسین خرابی یافته است .^۲ (شکل ۷)

یکی دیگر از نقاطی که مورد این حمله قرار گرفته وآسیب دیده است قصر معروف غزنویان بنام لشکری بازار است که در محل پیوستن ارغنداب و هیلمند واقع بوده و به

-
- 1) - Schlumberger, Le palais ghaznavide
lashkari Bazar. Syria XXIX, 1952, P. 251
 - 2) - Auboyer: Afghanistan und seine Kunst,
S. 58f. / Scerrato, Umberto : Monumente
Grosser Kulturen, Islam, Wiesbaden 1974,
S. 63-4 / Krouse, W. Walter: Wenn es Zwölf -
Schlägt in Kabul, . . . , München 1957, S. 64



(شکل ۷) دروازه مسجد قلعه بست

عقیده چند نفر از باستانشناسان خرابی اول آن بدستور علاء الدین حسین صورت گرفته است !

تاریخنویسان درباره‌ی این جنگ و سرنوشت بهرامشاه عقاید ضد و نقیضی دارند .

عده ای از آنها از جمله بیهقی ، فخر مدبر ، خواند میر و بناکتی عقیده دارند که بهرامشاه

1) - *ibid*, S. 59

قبل از حمله علاء الدین حسین به غزنه وفات کرده است .^۱ ولی مسلم است که بهرامشاه در آن جنگ رهبری سپاهیان را بعهده داشته است . حتی خواند میر که در یک جامرگ بهرامشاه را قبل از حمله علاء الدین به غزنه ذکر کرده است در جای دیگر مینویسد "وقول اصح آنکه بین الجانبین چند کرت مقاتله روی نمود "و یا بگفته جوزجانی و دیگران "سه کرت از پیش علاء الدین غوری منهزم گشت".^۲

در هرحال با توجه به عقاید بیشتر این مورخان ، بهرامشاه پس از سه بار شکست به هند فرار کرده است . علاء الدین حسین قبل از بازگشت به غور ، یکی از سران لشکری خود بنام امیر خان را با پنجهزار سپاهی در غزنه مستقر و او را مأمور حفاظت آن ناحیه کرد . امیر خان مردی خشن و ستمگر بوده است .

مبارکشاه فخر مدبر در باره دوران حکومت وی داستانی نقل کرده مینویسد که غزنه بطور معجزه آسایی بوسیله شخصی روحانی بنام خواجه ابوالموید از جور و ستم امیرخان نجات یافته است . نتیجه این معجزه آن بود که ناگهان لشکری عظیم در نزدیکی غزنه ظاهر شده و امیر خان از ترس آن با همهی لشکریانش غزنه را ترک و فرار کرده است .^۳

در واقع ظهور معجزه آسای این لشکر عظیم چیزی جز بازگشت بهرامشاه همراه

۱ - بیهقی ج ۱ ص ۴۲۲ / مبارکشاه ص ۴۸۰ / خواند میر ج ۲ ص ۶۰۲ / نظامی عروضی ص ۴۶ : " سلطان بهرامشاه از پیش او برفت " / بناکتی ص ۲۲۹ .

۲ - خواند میر : ج ۲ جزء ۴ ص ۶۰۲ / جوزجانی ج ۱ ص ۲۴۲ و ۳ - ۳۴۱ و همچنین هندوشاه ص ۵۲ و Mojumdar , P. 96

۳ - مبارکشاه ص ۴۳۷ بعد / بیهقی ج ۱ ص ۶۰ - ۲۵۹ .

سپاهیان تازه‌اش از هند نبوده است. حقیقت تاریخی این افسانه توسط یک سندتاریخ‌دار^۱ تایید شده است که برطبق آن بهرام‌شاه قبل از ربیع‌الاول سال ۵۴۵ هجری (۱۷۰۹ شاهنشاهی) به غزنه بازگشته است یعنی زمانیکه علاء‌الدین حسین درغور سرگرم اعزام قشون به هرات و مشغول زد و خورد با سلطان سنجر بوده است.^۲

در هر صورت بهرام‌شاه پس از اخراج امیر خان مدتها در غزنه بوده و بسال ۵۵۲

هجری (۱۷۱۶ شاهنشاهی) در آن شهر درگذشته است.^۳

علاء‌الدین حسین چندی بعد نسبت به برادرزادگان خود غیاث‌الدین و شهاب

الدین (معز‌الدین) بدگمان شد و پس از مقررکردن مبلغی وجه نقد بعنوان مخارج روزمره،

آنها را در دژ نظامی و جیرستان زندانی کرد.^۴ سبب بدگمانی او فقط توسط ابن اثیر

۱- جوینی، اتابک، عتبه‌الکتابه تهران ۱۳۲۹ ص ۸۹ (نامه سلطان سنجر به بهرام‌شاه مورخ ربیع‌الاول ۵۴۵ هجری در مورد همکاری وی برای جنگ برضد علاء‌الدین حسین).
۲- جوزجانی ج ۱ ص ۲۴۱: "چون علاء‌الدین به غور بازگشت، بهرام‌شاه به غزنه آمده و فوت کرد" همچنین رک Sourdell-Thomine-Stelle arabe de Bust, Arabica III 1956, P.225-364/Mojumdar, P. 96

۳- ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۱ ص ۱۵۱ / بیهقی ج ۱ ص ۳۱۶ تاریخ مرگ اورا با شتاب ۵۴۷ ذکر کرده است. جوزجانی آغاز حکومت بهرام‌شاه را سال ۵۱۲ و مدت سلطنت او را ۴۱ سال دانسته است که با این حساب همان سال ۵۵۲ میشود (جوزجانی ج ۱ - ص ۲ - ۲۴۱) و هندوشاه ص ۵۲.

۴- جوزجانی ج ۱ ص ۳۴۶ / خواند میر ج ۲ ص ۴۰۰ (علاء‌الدین قبلا "ابن دوبرادر را بحکومت غزنه منصوب کرده بود ؟) / هندوشاه ص ۵۶.

ذکر گردیده است که طبق آن علاءالدین حسین نواحی سنگه ، تیول قبلی بهاء الدین سام و گرمسیر قندهار و نگینا باد را به آن دو برادر تفویض کرده بوده است و این دو برادر در آن نواحی سیاست بسیار ملایمی در پیش گرفته و با بذل و بخشش های فراوان خود باعث توجه مردم نسبت بخود شده بودند تا در موقع مناسب از حمایت آنها در مقاصد سیاسی خود استفاده کنند .

این موضوع و رفتار جاه طلبانه آنها بگوش علاء الدین حسین رسیده ^۱ و باعث آن بدگمانی شده بود و بهمین علت تا پایان زندگی خود آن دو برادر را در زندان قلعه و جیرستان تحت نظر و مقید نگه داشته بود .

لشکرکشی علاء الدین حسین به هرات

هنگامیکه علاء الدین حسین در غور سرگرم تجهیز سپاه بود ، خسرو شاه پسر بهرامشاه غزنوی سپاه بزرگی در لاهور فراهم کرد و بسوی غزنه حمله آورد . علاء الدین که در صدد حمله به هرات بود میل داشت که با او از در صلح درآید ، باین طریق که خسرو شاه قلعه تکینا باد را بوی واگذارده و به غزنه قناعت کند ولی خسرو شاه که به کمک و پشتیبانی سنجراطمینان داشت حاضر بصلح نگردید . برحسب اتفاق در این موقع گرفتاریهای سلطان سنجر بحد اعلای خود رسیده بود و نمیتوانست به او کمک کند .

۱ - ابن اثیر چاپ اوپسالاج ۱۱ ص ۱۵۹ و چاپ بیروت ص ۱۶۶ / ابو الفضل بیهقی از ابن اثیر نقل کرده مینویسد که علاء الدین حسین برادر زادگان خود را بند نکرده بلکه ایشان را به ایالت سنجه (سنگه) تعیین نمود و چون با مردم خوشرفتاری میکردند نام ایشان بلند شد و مردم به آنها روی آوردند . جمعی از اهل حسد میان آنها را جنگ انداختند . . . (بیهقی ج ۲ ص ۸ - ۹۴۷ و همچنین میر خواند ج ۴ - ص ۷ - ۶۳۶ و هندوشاه ص ۵۶ و Mojumdar , P. 96

خسرو شاه که از این جهت ناامید شده بود ناچار غزنه را ترک و به لاهور فرار کرد . وی در همانجا ماند تا آنکه در سال ۵۵۵ هجری (اوایل سال ۱۷۱۹ شاهنشاهی) درگذشت .^۱

پیروزی غزنه علاء الدین را ترغیب کرد تا بتلافی پشتیبانیهای سلطان سنجر از بهرامشاه ، که منجر بقتل سیف الدین سوری شده بود ، با وی بجنگ برخیزد بویژه آنکه در آن زمان سلطان سنجر دوران سقوط خود را طی میکرد و دشمنانش از هر سو آماده نابودی وی بودند . علاء الدین در آغاز برای نشان دادن خودمختاری خویش از پرداخت باج و خراج مقرر به سنجر امتناع ورزید .^۲

در این لحظات ، وضع مغشوش و درهم سیاسی هرات در اوایل سال ۵۴۵ هجری (۱۷۰۹ شاهنشاهی) ، بهترین موقع برای حمله علاء الدین حسین و اجرای نقشه انتقام جویانه وی بود . علی چتری تیولدار هرات ، که بگفته طعن آمیز راوندی و خواند میر " سلطان سنجر او را از مرتبه مسخرگی بدرجه امارت رسانیده بود " ، نیز با پشتیبانی مردم ستم دیده آن شهر ، که آرزوی آزادی خود را داشتند ، برضد سنجر قیام کرده بود .^۳

علاء الدین حسین و علی چتری برای تحکیم وضع خود در برابر سلطان سنجر با هم متحد شدند و علاء الدین در اوایل ربیع الاول سال ۵۴۵ (۱۷۰۹ شاهنشاهی) از دعوت علی چتری استقبال کرد و وارد هرات گردید ولی کوشش کرد تا در امور سیاسی هرات ابداء دخالتی نکند و وضع مردم را بحال خود باقی گذارد .

۱ - بیهقی ج ۱ ص ۴ - ۴۲۳ / جوزجانی ج ۱ ص ۲۴۳

۲ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۴۶

۳ - خواند میر ج ۲ جزء ۳ ص ۵۱۰ / راوندی ص ۱۷۶ / ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۱

ص ۱۶۴ و چاپ اوپسالا ص ۱۰۸

علاء الدین در آنجا ، برای فریب سنجر ، دستور داد تا خطبه را طبق معمول بنام وی بخوانند ولی سنجر که از ماجرا با خبر شده بود از مرو بسوی هرات حرکت کرد و پیامهایی برای متحدانش از جمله تاج الدین سیستانی و بهرامشاه فرستاد و لزوم تشکیل نیروی واحدی را تاکید کرد .^۱ در آن موقع بهرامشاه هنوز از ضربه خرد کننده ای که علاء الدین حسین براو وارد کرده بود رنج میبرد و تاج الدین سیستانی بهترین تیولدار وفادار سنجر هم این سیاست را ، که با کمک بسنجر دشمن جدیدی برای خود فراهم سازد ، ابلهانه دانسته به بهانه ای از همکاری سرباز زد . در یک چنین موقعیتی سنجر دریافت که عقب نشینی و انتظار برای فرصتی مناسبتر طریق عقل است .^۲

لشکر کشی به بلخ و جنگ با سنجر

پیروزی علاء الدین در بدست آوردن کمک ، او را تشویق کرد که از وضع وخیم سیاسی سنجر استفاده کند و باصطلاح از آب گل آلود ماهی بگیرد . در این میان در تخارستان ، سرحد شمالی غز هم ، دو دستگی هایی بوجود آمده بود .
امیر زنگی بن خلیفه ، حاکم تخارستان ، با امیر قماج حکمران دست نشانده سنجر در بلخ ، اختلاف پیدا کرده بود لذاغزهای ساکن در منطقه حکومتی خود را بکمک طلبیده آنها را برضد قماج تجهیز کرده بود ولی امیر قماج با دادن وعده های فریبنده ، غزه را بسوی خود کشانید و بالاخره در جنگی که میان آن دو رقیب رخ داد امیر قماج پیروز شد و توانست امیر زنگی و پسرش را اسیر کرده بقتل رساند .^۳

علاء الدین از مدتها پیش به تخارستان نظر انداخته بود و بهمین سبب بمنظور پیشبرد خیال خود نظر غزه را بسوی خود جلب کرد و شروع به توسعه متصرفات خود در

۱ - جوینی اتابک . عتبه الکتبه ص ۸۹ / ابن اشیر چاپ بیروت ج ۱ ص ۱۵۱ و ۱۶۴ .

۲ - Barthold, Text 28-29

۳ - ابن اشیر چاپ بیروت ج ۱ ص ۱۷۸ ببعد

مرز شمالی بامیان کرد ، ولی امیر قماچ سر راه او قرار گرفت . در اینجا غزها چون منافع بیشتری نصیبشان میشد به پشتیبانی علاء الدین برخاسته باعث شکست قماچ گردیدند . علاء الدین بلافاصله پس از این پیروزی بامیان و تخارستان را تصاحب کرد .^۱

سنجر از پیشرفتهای علاء الدین نگران شده رهسپار مرز بلخ گردید و از اردوی سلطنتی خود در حومه بلخ بار دیگر نامه ای به بهرامشاه نوشته^۲ از او تقاضای همکاری کرد . علاء الدین که شهر بلخ را در تصرف داشت با حمله سنجر ناچار شد آن منطقه را ترک کند .^۳ سنجر بزودی دریافت که از طرف بهرامشاه کمکی عاید او نخواهد گردید لذا چون از نیروی نظامی غزها اطلاع داشت با اعطای مزیت های زیادی توانست آنها را بکمک خود طلبیده^۴ در صدد سرکوبی علاء الدین و علی چتری برآید .

علاء الدین نیز همراه متحد خود ، علی چتری ، برای جلوگیری از نفوذ سنجر بسوی وی حرکت کرد . دو سپاه در اوپه یا بقولی نزدیک قصبه ناب ، واقع در دره هریرود ، برای جنگی قطعی رودرروی هم قرار گرفتند . درباره تاریخ وقوع این جنگ اغلب تاریخ نویسان یاسکوت یا آنکه سال ۵۴۵ هجری برابر ۱۲۰۹ شاهنشاهی را ذکر کرده اند . نظامی عروضی سمرقندی که منسوب به دودمان غوری بوده و بگفته خودش : " . . . من بنده در هرات چون متواری گونه همیگشتم . . . " تاریخ این جنگ را سال ۵۴۷ برابر ۱۲۱۱ شاهنشاهی ذکر کرده است که مسلما " تاریخ صحیح میباشد .^۵

-
- ۱ - همان منبع و همان صفحه ها
 - ۲ - جوینی اتابک . عتبه الکتبه ص ۹۱ .
 - ۳ - ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۱ ص ۱۲۹ .
 - ۴ - همان منبع .
 - ۵ - نظامی ص ۱۰۴ و ۱۳۲ / و نیز : خوافی ج ۲ ص ۲۴۴ / خواند میر ج ۲ ص ۶۰۳ / راوندی ص ۶ - ۱۷۵ / هندوشاه ص ۵۶ / جوزجانی ج ۱ ص ۳۴۶ (این نویسنده محل جنگ را سه گوشه ناب ذکر کرده است) .

علاء الدین چون از وفاداری سربازان ترک و غز لشکر خود اطمینان کامل نداشت دستور داد تا بمنظور پایداری و استقامت آنها، یک روز قبل از آغاز جنگ، آب هریرود را به زمینهای پشت جبهه جاری سازند. در آغاز جنگ، شش هزار سرباز غز و ترک، لشکر علاء الدین حسین و علی چتری را - طبق قرار و توطئه قبلی - ترک کرده به اردوی سنجر پیوستند. این عمل لطمه‌ی شدیدی به روح جنگاوری سپاه غوریان وارد آورد و دست‌بفرار زدند. در این کشمکش عده‌ی بسیار زیادی در گل و لای فرو رفته بدست دشمن کشته شدند. علاء الدین و علی چتری نیز دستگیر شده بحضور سلطان سنجر برده شدند. وی دستور داد تا فوراً "علی چتری را کشتند و علاء الدین حسین را بزندان انداختند".^۱

سلطان سنجر با توجه به اوضاع سیاسی و موقعیت بس خطرناک خود با علاء الدین حسین به بزرگواری رفتار کرد و پس از چند روز او را از زندان بیرون آورده مورد لطف و محبت خویش قرار داد و بگفته جوزجانی "ندیم خاص سلطان سنجر گشت". علاء الدین حسین از آن پس پیوسته در دربار سنجر حضور داشته است و نظر به لطف و محبت سلطان نسبت بخود اشعاری در مدح وی میسرود. البته این اظهار مهر و محبت و بزرگواری زیرکانه سنجر نسبت به علاء الدین نقشی بود سیاسی، چون سلطان سلجوقی با توجه به اوضاع خطرناک امپراطوری خویش از جمله وجود خوارزمشاه، قراختائیان یاغی و بالاخره غزهای شورشگر و متجاوز، صلاح در آن دیده بود که نظر علاء الدین حسین را بسوی خویش جلب کند تا از نیروی نظامی وی بعنوان یک متفق با نفوذ وفادار استفاده جوید. در این موقع غزها

۱ - جوزجانی ج ۱ ص ۷ - ۳۴۵ / نظامی ص ۱۰۴ و ۱۳۲ / خوانی ج ۲ ص ۲۴۴ / خواندمیر ج ۲ ص ۶۰۳ / راوندی ص ۱۷۶ و همچنین

Dr. Schlosser's Weltgeschichte, S. 564

بعقیده بناکتی امام احمد غزالی شفاعت علاء الدین حسین را کرده اورا از کشته شدن نجات داده است (رک بناکتی ص ۳۳۳)

که از ضعف دولت سنجر آگاه و پی به اهمیت خود برده بودند ، در اطراف بلخ شروع به ایجاد مزاحمت و شورش کرده بودند و بهمین سبب هم سلطان سنجر پیش از آنکه به سرکوبی غزها اقدام کند علاءالدین را بابدرقه ای شایان و احترامی کامل به غور فرستاد . از طرفی چون سلطان سنجر نسبت به پیروزی خود بر غزها اطمینان کامل نداشت ، تمامی اسب و رمه و گلهی شتران و خزانه خود را به امانت تحویل علاءالدین داد تا آنها را به غوربرد و در موقع مناسب دوباره بدربار سنجر باز فرستد .^۱

دوران اسارت یا توقف علاءالدین حسین در دربار سلطان سنجر ، برخلاف عقیده

چند تن از مورخان از جمله کارل بروکلمن Carl Brockelmann ،

که دو سال ذکر کرده اند^۲ ، نمیتواند بیش از چند ماه بوده باشد . جنگ میان علاء -

الدین حسین و سلطان سنجر طبق نظر چند تن از مورخان از جمله نظامی عروضی سمرقندی ،

که خود شاهد جریانات بوده ، در سال ۵۴۷ هـ ق ۱۷۱۱ شاهنشاهی رخ داده است . از

طرف دیگر جنگ سنجر برضد غزها و شکست و اسارت او در محرم سال ۵۴۸ هجری (۱۷۱۲

شاهنشاهی) صورت گرفته است .^۳ پس در این صورت اسارت علاءالدین حسین فقط چند

ماه و یا بگفته خواند میر " چند گاهی " ^۴ بیش نبوده است .

۱ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۴۸ / راوندی ص ۱۷۶ / خواند میر ج ۲ ص ۶۰۳ - ۶۰۲ /

Dr. Schlosser's Weltgeschichte 546

۲ - بروکلمن ، کارل . تاریخ ملل و دول اسلامی (ترجمه) چاپ تهران ۱۳۴۶ -

ص ۳۴۲ .

۳ - خوانی ج ۲ ص ۲۴۶ / ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۱ ص ۱۷۹ .

۴ - خواند میر ج ۲ جزء ۳ ص ۵۱۰ .

در چند ماهی که علاء الدین حسین از کشور خود دور افتاده بود ، عده ای از امیران و بزرگان غور برادر زاده اوناصل الدین حسین مادینی را بسلطنت نشانیده بودند . این سلطان دست نشانده چندان موفقیتی در کارهای کشوری نداشت ، چون بلافاصله پس از جلوس وی بتخت سلطنت عده ای در ولایت کشی به بهانه های مختلف ، از جمله گرفتن انعام و علوفه دست بغارت اموال دولتی زدند .^۱ غیبت چند ماهه رهبری قدرتمند مانند علاء الدین نشان داد که اوضاع داخلی سرزمین کوهستانی غور بزودی دستخوش آشوب خواهد گردید ولی بلافاصله پس از آنکه خبر آزادی و بازگشت وی در غور منتشر شد چند نفر از زنان حرم بتحریک سران کشوری طرفدار علاء الدین ، شبانه ناصر الدین حسین را با بالش خفه کردند .^۲

علاء الدین حسین پس از ترک دربار سنجر ، پیش از آنکه به فیروز کوه ، پایتخت خود برود ، بسوی ولایت کشی رفته ، متمردان و سرکشان آن ناحیه را سرکوبی و قلاع آنها را خراب کرد و سپس بسوی فیروز کوه ، که مردم آن با اشتیاق درانتظارش بودند ، رهسپار گردید . وی پس از استقرار و تنظیم امور داخلی غور ، ب فکر مناطقی افتاد که قبل از جنگ با سلطان سنجر بدست آورده بود . در این زمان سنجر در اسارت غزها بود و دیگرمانعی برای پیشرفتهای سیاسی وی وجود نداشت لذا بزودی به نواحی بلخ و تخارستان دست اندازی کرده و آن نواحی را بتصرف در آورد . در یک چنین موقعیتی ناپایدار و مغشوش یعنی زمانی که غزها مشغول غارت مرو و نیشابور و دیگر شهرهای خراسان بودند ، علاء الدین روی بفتوحات دیگر آورد و شهرهای جروم ، داور ، بست و قلعه تولک را که در کوهستانهای هرات بود نیزضمیمه متصرفات خود کرد و آنگاه متوجه غرستان (غرچستان) گردید . حاکم آن ناحیه ، ابراهیم شاه ، رابطه دوستانه ای با وی بوجود آورد و علاء-

۱- جوزجانی ج ۱ ص ۳۴۸ / خواند میرج ۲ ص ۶۰۳ .

۲- جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۰ / خواند میرج ۲ ص ۶۰۴ .

الدین نیز بخاطر تحکیم آن روابط دوستانه ، دختر وی بنام حره نور ملک را بزنی گرفت و سپس دره حاصلخیز مرغاب را ، پس از درهم شکستن مقاومت ساکنان آن ، اشغال کرد . ۱

پیروزی اخیر برای علاءالدین کارآسانی نبود چون برای تصرف یکی از قلاع معروف آنجا بنام سبجی مدتها وقت مصرف کرد تا به نتیجه رسید . علاءالدین از آن پس تا پایان زندگی قلمروی حکومتش را بابدست آوردن مناطق مهم سوقالجیشی و حساس مرزی استحکام بخشید . در طی جریانات گذشته یعنی بهنگام درگیری علاءالدین با سلطان سنجر ، شهر غزنه مجدداً " بدست خسرو شاه افتاده بود ولی بزودی گرفتار حمله غزها شد و چون تاب برابری با آنها را نداشت بسوی لاهور فرار کرد . ۲ بعضی تاریخنویسان در این مورد دچار اشتباه شده اند و عقیده دارند که پس از استیلا و ورود خسرو شاه در غزنه ، علاءالدین به آن شهر حمله برده و باعث فرار شاه گردیده است . ۳

خواندمیر در این مورد عقیده دیگری دارد و مینویسد که علاءالدین پس از فتح غزنه حکومت آنجا را به غیاث الدین و شهاب الدین برادر زادگان خود تفویض کرد و آن دو برادر خسرو شاه را بالطائف الحیل بدست آورده و در قلعه ای محبوس کردند و او در سال ۵۵۵ هجری وفات یافته است . ۴ این تاریخنویس ، خسرو شاه را با خسرو ملک اشتباه گرفته است چون این خسرو ملک بوده که بعدها بفرمان غیاث الدین در قلعه بلروان غرجستان زندانی شده و بالاخره بقتل رسیده است . ۵

۱ - همان منابع .

۲ - جوزجانی ج ۱ ص ۲۴۳ .

۳ - بیهقی ج ۱ ص ۳۱۷ و ۹۲۸ / مبارکشاه ص ۴۸۰ / خواندمیر ج ۲ ص ۴۰۰ / بناکتی ص ۲۲۹ .

۴ - خواندمیر ج ۲ ص ۴۰۰ / ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۱ ص ۲۶۲ .

۵ - جوزجانی ج ۱ ص ۲۴۴ / بناکتی ص ۲۲۹ .

یکی از اتفاقات مهم که در آخرین سالهای زندگی علاء الدین حسین رخ داده است ، آمدن مبلغین اسماعیلیه به سرزمین غور میباشد . در این زمان فرقه اسماعیلیه که میخواستند قلمروی خود را از جهت خراسان توسعه دهند با ارسال داعی یا گماشتگان مخفی ، بمنظور تبلیغ مردم غور ، و بویژه سلطان قدرتمند آن سرزمین ، دست بکار شده بودند . ما درست نمیدانیم که عقیده علاء الدین نسبت به این فرقه چه بوده است و تنها از گفته جوزجانی در میابیم که وی به آنها اجازه داده بود تا در قلمروی غور بکار دعوت و تبلیغ اشتغال ورزند و حتی بگفته همین تاریخنویس " سلطان علاء الدین . . . ایشانرا اعزاز کرد و بهرجا از مواضع غور در سر دعوت کردند و ملاحظه الموت طمع بضبط و انقیاد اهل غور در بستند " ۱ .

اتفاقا " این موضوع یکی از مواردی است که مورد بدگویی تاریخنویسان قرار گرفته است و آنرا " غبار بد نامی بر ذیل دولت او " دانسته اند .

علاء الدین که یکی از سلاطین نیرومند غور بود ، در ربیع الثانی سال ۵۵۶ - هجری (اواخر ۱۷۱۹ شاهنشاهی) در گذشت . جسد او را در آرامگاه خانوادگی و در جوار برادرانش در سنگه بخاک سپردند . ۲ .

۱ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۴۹ .

۲ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۴۹ / ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۱ ص ۲۷۱ و چاپ اوپسالا ص ۱۰۹ / غفاری ص ۱۴۱ / لین پول ص ۲۶۲ / خواند میر ج ۲ ص ۶۰۴ / خوافی ج ۲ ص ۲۴۸ (دو نویسنده اخیر سال مرگ علاء الدین را سال ۵۵۱ ذکر کرده اند) .

۴ - سیف الدین محمد

سیف الدین محمد در سال ۵۳۹ هجری برابر با ۱۷۰۳ شاهنشاهی بدینیا آمد^۱ و چنانکه پیدا ست در رشته های ادبیات و حکمت تحصیلاتی داشته و نسبت به شعراء و ادباء علاقمند بوده است. از جمله دانشمندان معروف آنزمان فخر الدین مبارکشاه غوری است که مدتها در دربار وی بسر برده و دو قصیده در مدحش سروده است.^۲ سیف الدین پس از مرگ پدرش علاء الدین حسین ، در ربیع الاول سال ۵۵۶ هجری با موافقت و یاری امیران غوری به تخت سلطنت نشست.^۳ وی وارث تاج و تخت مستحکم پدرش گردید و با هیچگونه خطری روبرو نبود . سلطان غزنوی از لحاظ نظامی دیگر دارای قدرتی نبود و خراسان نیز از سه جهت بسبب کشمکشهای میان غزها ، موید ای ابه و محمود خان گرفتار ناامنی و شورش بود و به همین سبب سرزمین غور مدتها در امان بود . سیف الدین محمد در آغاز حکومتش شمس الدین (غیاث الدین) و شهاب الدین (معز الدین) را که پدرش در قلعه و جیرستان زندانی کرده بود ، آزاد کرد .^۴ این سلطان بر عکس پدرش شخصی متعصب بود و علماء و اطرافیان در او نفوذ فوق العاده داشتند و بر شدت تعصب او اثر فراوانی گذاشته بودند .

۱ - ابن اثیر ج ۱۱ ص ۱۹ - ۱۱۸ .

۲ - رازی ، امین . هفت اقلیم (نقل از جوزجانی ج ۱ ص ۳۹۷) .

۳ - ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۱ ص ۲۷۱ / جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۰ /

خواند میر ج ۲ ص ۶۰۴ / محمد خوافی تاریخ جلوس او را اشتباها " سال ۵۵۱ ذکر کرده است (خوافی : مجمل فصیحی ج ۲ ص ۲۴۸) .

Mojumdar, p. 97

۴ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۴۶ و ۳۵۱ و

بهترین نشانه تعصب خشک مذهبی او یکی این بود که دستور قتل عام طرفداران فرقه اسماعیلیه را صادر و در اندک مدتی آنها را قلع و قمع کرد و این اقدام وی او را در نظر بعضی مورخان یک حاکم ایده آل جلوه داده است و تقریباً "همه ی آنها او را یک سلطان خوب و عالیقدر معرفی کرده اند .^۱

سیف الدین محمد تقریباً "تمام وقت خود را صرف اجرای وظایف دینی می کرد و از اداره امور سیاسی و ملی غافل مانده بود . وی در نگهداری صلح و برقراری روابط حسنه با کشورهای همجوار مخصوصاً " در برابر حملات بیگانگان مردی ضعیف و بی سیاست بود . او نه دارای شخصیتی قوی مثل پدرش بود و نه آنچنان جذبه و جراتی ذاتی داشت که باعث ترس متجاوزان باشد .

سیف الدین محمد در آغاز سلطنت خود به جهت حسادت و بدگمانی بی مورد ، فرمانده لشکر خویش ، سپهسالار درمیش بن شیت را تنها بسبب داشتن دو دستاویز زرین و مرصع ، که وی از ملک ناصر الدین حسین بن محمد مادینی به خلعت گرفته بود ، غافلگیر کرد و ناجوانمردانه از پشت سر او را هدف تیر قرار داد .^۲ مورخان این عمل زشت و خائنانه او را نا دیده گرفته و آنرا " غیرت رجولیت و حمیت سلطان " قلمداد کرده اند .^۳ چندی پس از این کار افکار عمومی نسبت به او بد شد و از آن پس دستوراتش از ارزش افتاد و بالطبع از قدرت نظامیش نیز کاسته شد .

در همین اوان یعنی در سال ۵۵۷ هجری برابر با سال ۱۷۲۰ شاهنشاهی در سرزمین بزرگ خراسان دگرگونیهایی سیاسی روی داده و اوضاع منطقه گرفتار نابسامانیهایی گردیده بود .

۱ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۰ بعد / خواند میرج ۲ ص ۶۰۴ .

۲ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۱ / خواند میرج ۲ ص ۶۰۴ .

۳ - همان منابع .

مویذای ابه^۱ یکی از رقیبان خود بنام محمود خان و فرزند او جلال الدین را اسیر کرده و هردو را نابینا ساخت و سپس از نیشابور و طوس، مرکز قدرت خود، پا را فراتر نهاده بسطام و دامغان را نیز به متصرفات خود افزوده بود. در خراسان بویژه قسمت شرقی آن قدرتی وجود نداشت که جلوی تاخت و تاز غزها را بگیرد و بسبب همین وضع نابسامان بود که غزهای نواحی مرو و بلخ آشوب و غارتگری را در مرزهای غور در غرستان (غرستان) آغاز کرده بودند. سیف الدین محمد بالاخره ناچار شد تمام نیرویش را جمع کند و از راه غرستان برای تنبیه غزها لشکر بکشد. در کنار شهر دزق (کنار مرو رود) دو سپاه در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. در هیاهوی صحنه نبرد سپهسالار ابو العباس شیث^۲ فرمانده جدید لشکر از موقعیت استفاده کرد و سیف الدین محمد را، بجزیران قتل برادرش درمیش بن شیث، که قبلاً "ناجوانمردانه بدست وی کشته شده بود و شرحش گذشت، بقتل رسانید، یعنی بهمان ترتیب از پشت سر بوی حمله کرد و با نیزه او را بسختی زخمی و از اسب بزیر انداخت. همزمان با بزیر افتادن سلطان از اسب، لشکریانش فرار کردند و جسد وی در میدان جنگ برجای ماند. جنگ و قتل سیف الدین محمد در ماه رجب سال ۵۵۸ هجری برابر با سال ۱۷۲۱ شاهنشاهی اتفاق افتاد بنا بگفته جوزجانی و خواندمیر، سیف الدین محمد پس از افتادن از اسب هنوز زنده بوده است و اندکی بعد پس از فرار لشکریان غور یکی از سربازان غز بالای سر او آمده با کارد بزندگیش خاتمه داده است.^۳

- ۱- مویذای ابه یا ملک مویذ از جمله غلامان سنجر بوده است که در سال ۵۵۲ هجری حکومت را بدست گرفته و در نواحی خراسان دارای قدرتی شده بود (محمد بن ابراهیم سلجوقیان و غز در کرمان ص ۴۳ و بار تولد ج ۲ ص ۷۰۲).
- ۲- در طبقات ناصری شیث بنا به لهجه محلی، همه جا "شیش" نوشته شده است.
- ۳- جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۲ / خواندمیر ج ۲ ص ۶۰۴ / غفاری ص ۱۴۱ / خوافی ج ۲ ص ۲۵۳.

غیاث‌الدین محمد (رجب ۵۵۸ تا ۲۷ جمادی‌الاول ۵۹۹ هجری

قمری برابر با ۱۷۲۱ تا ۱۷۶۱ شاهنشاهی

غیاث‌الدین محمد که در آغاز به نام شمس‌الدین معروف بود در حدود سال

۵۳۵ هجری برابر با سال ۱۶۹۹ شاهنشاهی بدنیآ آمد^۱.

او در سنین کودکی بود که پدرش بهاء‌الدین سام در سال ۵۴۴ هجری یا سال

۱۷۰۸ شاهنشاهی درگذشت.

عمویش علاء‌الدین حسین سرپرستی او و برادرش شهاب‌الدین را بعهده گرفت

و به مواظبت از حقوق و اموال موروثی آنان پرداخت. هرچند از زندگی دوران کودکی او

اطلاعات زیادی در دست نیست ولی چنین استنباط میشود که در آموزش او به هیچوجه

غفلت نشده بوده است^۲.

۱- مورخان درباره تولد غیاث‌الدین چیزی ننوشته‌اند ولی بنا به گفته‌ی جوزجانی،

وی ۶۳ سال عمر کرده است و روز مرگ او ۴ شنبه ۲۷ جمادی‌الاول سال ۵۹۹ می‌باشد

لذا تاریخ تولد غیاث‌الدین با محاسبه دو تاریخ داده شده همان حدود سال ۵۳۵ -

هجری میباشد. (رک جوزجانی ج ۱ ص ۳۶۱) / فدائی تاریخ بتخت نشستن غیاث

الدین را سال ۵۵۲ دانسته است (ج ۱ ص ۲۵۵).

۲- وی یکی از خطاطان معروف زمان خود بوده است (ابن‌اثیر چاپ بیروت ج ۱۲ -

ص ۱۸۲) از دانشمندان معروف دربار او یکی فخرالدین مبارکشاه مرورودی است که -

نسب نامه سلاطین غوری را بنام وی با تمام رسانیده است (آداب الحرب والشجاعه

سراغاز ص ۷) و از شعرای درباری و مانوس غیاث‌الدین محمد بوده است (جوزجانی

ج ۱ ص ۳۶۵).

همانطور که قبلاً^۱ بدان اشاره شد ، علاء الدین حسین پس از چندی نسبت به وفاداری برادرزاده‌هایش بدگمان شده و آنها را تا پایان عمر خویش در قلعه و جیرستان زندانی کرده بود . پس از مرگ او سیف الدین محمد بلافاصله در آغاز سلطنت خویش آنها را از زندان آزاد ساخت . سیف الدین محمد نسبت به این دو برادر مهربانی زیاد کرده ، حتی شمس الدین را به دربار خود آورده و رفیق بزم و عیش و نوش خود کرده بود .^۱

برادر دیگر یعنی شهاب الدین پس از آزادی به پیش عموی خود ملک فخرالدین مسعود حاکم بامیان رفته در آنجا بسر می برد .

شمس الدین به هنگام لشکر کشی سیف الدین محمد برضد غزها در رجب ۵۵۸ برابر با سال ۱۷۲۱ شاهنشاهی شرکت داشت . پس از کشته شدن سیف الدین محمود شکست سپاه غور شمس الدین با قسمتی از لشکریان از میدان جنگ گریخته از راه اسیر دره و شهر افشین به قصبه و زاورد رسید .

در آنجا ابو العباس شیث یعنی همان سپهسالاری که به انتقام برادرش باعث قتل سیف الدین محمد شده بود ، بخدمت شمس الدین رسیده همه ی بزرگان و امراء لشکر غور و غرستان را با خود هم‌رای و بر سلطنت شمس الدین بیعت کردند و او را در همان جا به تخت نشانید . و به مناسبت تاجگذاری قلعه‌ای نیز بنا کردند . پس از مراسم تاجگذاری ، شمس الدین با همراهان بسوی فیروز کوه حرکت کرد و در آنجا بار دیگر مراسم به تخت نشستن را بجا آورد و به عنوان غیاث الدین ملقب گردید .^۲

۱- جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۳ ، خواند میر ج ۲ ص ۶۰۴ .

۲- جوزجانی ج ۱ ص ۵۴-۳۵۳ .

فخر الدین مسعود حاکم بامیان و عموی غیاث الدین چون خود را بزرگ خاندان می پنداشت و از لحاظ نیروی نظامی نیز نیرومند بود سلطنت غور را حق خود میدانست برای آنکه بین دو برادر تفرقه بیاندازد ، شهاب الدین را که مدتها در حضورش بود برضد برادر تحریک و او را به فیروز کوه روانه کرد .^۱ شهاب الدین نیز به نزد برادر خویش رفت و مورد مهربانی قرار گرفت .

غیاث الدین به محض ورود برادر او را به منصب رئیس نیروهای مسلح خود انتخاب^۲ و حکومت ولایت استیه و کجوران را نیز بوی اعطا کرد .

حکومت سرزمین غور در این زمان چندان بی دردسرنبود . از یک طرف غزها ، طبق عادت همیشگی خود ، مشغول مزاحمت بودند و با ابوالعباس شیث سپهسالار غیاث الدین ، که دارای قدرت زیادی شده بود ، همدستان شده در پی اغتشاشات بیشتری بودند . غیاث الدین با کمک برادرش شهاب الدین طرحی برای رهایی از قید و بند تسلط و قدرت نمایی ابوالعباس ریختند . نقشه آنها باینصورت بود که یک قاتل حرفه ای ترک را که از خواص آنها بود مامور کردند تا او را بقتل رساند . روزی هنگامیکه ابوالعباس در دربار غیاث الدین حضور داشت آن مامور ناگهان وی را مورد حمله قرار داده بقتل رسانید .^۳

بدنبال این رویداد فخر الدین مسعود که در پنهانی با ابوالعباس برضد غیاث الدین توطئه چیده بود بطمع بدست آوردن سلطنت غور و تخت فیروز کوه ملک علاء الدین قماج حاکم بلخ و تاج الدین یلدوز حاکم هرات را بکمک خود دعوت کرد .

۱ - همان منبع ص ۳۹۵ . " ملک فخر الدین روی بجانب معز الدین کرد که برادرت کاری کرد تو چون خواهی کرد ؟ برخود نخواهی جنید . . . "

۲ - همان منبع ص ۳۵۴ " . . . سر جاندار شد . . . "

۳ - خواند میر ج ۲ ص ۶۰۵ / جوزجانی ج ۱ ص ۵۵ - ۳۵۴ .

ملک فخر الدین را ، برادر ناتنی اش سیف الدین سوری ظاهرا " بدلیل آنکه او پسر یک کنیز ترک بوده است ولی در حقیقت بخاطر ترس از او تقریبا " کنار گذارده بود . این امیر زاده در زمان حکومت سیف الدین سوری ، بهاء الدین سام و علاء الدین حسین خیلی آرام و بدون مزاحمت زندگی میکرد و در مدت سلطنت سیف الدین محمد با یک وضع مستقل در منطقه تحت فرمان خود حکومت میکرد و در زمان سلطنت سیف الدین محمد ، اثری از ارتباط و همکاری بین آنها وجود نداشت و حتی در لشکر کشی سیف الدین بر ضد غزها نیز شرکت نکرده بود . در این هنگام که غیاث الدین گرفتاریهایی پیدا کرده بود ، فخر الدین مسعود با همکاری و کمک ملک علاء الدین قماج و تاج الدین یلدوز حاکم بلخ و هرات در ماه رمضان سال ۵۵۹ هجری قمری برابر با ۱۷۲۲ شاهنشاهی از هر طرف بسوی فیروز کوه حمله آوردند .^۱

این اتحاد ظاهرا " با توافق کامل غزها صورت گرفته بود ، چون حاکم بست نیز در این قرار داد سهیم بود . تاج الدین یلدوز حاکم هرات با لشکر خود از راه هریرود بسوی فیروز کوه حرکت کرد . از سوی دیگر فخر الدین مسعود بامیانی و در پیشاپیش وی ملک علاء الدین قماج از راه غرچستان شروع به پیشروی کردند . بین اعضاء این اتحادیه همبستگی واقعی بچشم نمیخورد ، چون هریک از متحدین بیشتر در اندیشه بزرگ جلوه دادن خود و بطمع بدست آوردن فیروز کوه بودند . غیاث الدین بهمراهی و کمک برادرش شهاب الدین از این موقعیت استفاده کرده با هریک از مهاجمان جداگانه روبرو شد . لشکر هرات در محلی بنام راع زرار دو زد و بزودی مورد حمله سپاهیان غیاث الدین قرار گرفته گرفتار شکست گردید و تاج الدین یلدوز حاکم هرات در این جنگ کشته شد . سپاهیان غور که از این پیروزی سرمست شده بودند بلافاصله بهمرز غرچستان ، یعنی آنجا که لشکر قماج قرار گرفته بود ، روی آوردند .

۱ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۵ ببعد .

این حمله چنان با شدت و سرعت توأم بود که دشمن غافلگیر گشته غیر از فرار و کشته دادن چاره ای نداشت . علاء الدین قماچ نیز بدست سربازان غیاث الدین گرفتار و کشته شد . سپس بفرمان غیاث الدین سرقماچ را از تن جدا کرده برای ارباب فخر الدین مسعود آنرا به لشکر گاه وی فرستادند . سلطان غوری پس از پیروزی دوم وقت را تلف نکرد و با سرعت هر چه تمامتر لشکر عمومی را در محاصره قرار داد و باعث شکست و تسلیم شدن وی گردید ولی در میان شگفتی همگان فخر الدین مسعود عموی خود را با عزت و احترام به لشکر گاه خود برد و مورد تکریم و احترام زیاد قرار داد و پس از چندی او را مجدداً " به مرکز حکومت خود پس فرستاد .^۱

این بزرگواری و بخشندگی ، فخر الدین مسعود را تنبیه کرد و وی تا آخر عمر دیگر درصدد مخالفت با برادر زادگان خود بر نیامد .

با آنکه پیروزیهای جنگی غیاث الدین احتمالاً " هرگونه خطر تجاوز خارجی را برطرف کرده بود ولی موقعیت او در وضعی نبود که بتواند آرام نشیند و گرفتار کشمکشهای جدیدی نگردد . پس از کشته شدن تاج الدین یلدوز یکی دیگر از بندگان سلطان سنجر بنام بهاء الدین طغرل^۲ در هرات حکومت را بدست گرفت . پس از چندی مردم آن شهر که از حکومت وی ناراضی بودند نامه ای به غیاث الدین نوشته او را به هرات دعوت کردند .

در این مدت غیاث الدین موفق شده بود شهر تاوس ، ولایت کالیون^۳ و فیوار و سیفرود را جزو متصرفات خود کند و دختر عموی خویش ملکه تاج الحریر جوهر ملک (دختر علاء الدین حسین) را بزنی بگیرد .

۱ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۵ بعد / خواند میر ج ۲ ص ۶۰۵ بعد

۲ - رک جوزجانی ج ۱ ص ۳۰۳ و ۳۵۷ و ۳۸۷

۳ - بگفته استخری کالون از شهرهای خراسان بوده که میان هرات و مرو قرار داشته ولی این حوقل آنرا از شهرهای با میان دانسته است .

چندی بعد شهرهای غرچستان، طالقان و جزروان^۱ را نیز ضمیمه متصرفات خود کرد و حکومت جروم و نگیناباد را به برادر خود شهاب الدین بخشید .

اوضاع خراسان و سرزمینهای مرزی غور در این موقع چندان رضایت بخش نبود و حکام محلی در مقابل یکدیگر صف آرای کرده و مشغول مبارزه و قدرت طلبی بودند . در شهرهای عمده خراسان هنوز هم جنگ میان محمودخان و مؤید الدوله آیه ملک الامرای غزان^۲ جریان داشت .

یکی دیگر از سران معروف بنام اختیار الدین آیثاق امیردهستان که تحت حمایت ایل ارسلان ، جانشین آتسز ، بسر می برد بر اثر زد و خورد با رقیبان ناچار شده بود که در سال ۵۵۷ هجری (۱۷۲۵ شاهنشاهی) به خوارزم بگریزد . پس از فرار او غزان ، گرگان و خوارزم را غارت کردند ولی به زودی بازگشتند و آیثاق مجدداً " با یاری خوارزمیان در دهستان و گرگان به حکومت نشست . مؤید الدوله آیه در ماه رمضان ۵۵۷ محمودخان و فرزند او جلال الدین محمد را اسیر کرد و نابینا ساخت .^۳ وی سپس پا را فراتر نهاده ، تا سال ۵۵۹ هجری قمری برابر با ۱۷۲۲ شاهنشاهی به متصرفات خود افزوده بسطام و دامغان را نیز گرفت ولی باز هم غزان از ایجاد شورش دست نکشیده و در مرو و بلخ و سرخس مشغول تاخت و تاز و فرمانروایی بودند .

-
- ۱ - معرب گزوران کنونی است که مربوط به میمنه افغانستان است (جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۷ زیر نویس ۵)
 - ۲ - مؤید الدوله آیه در سال ۵۴۸ هجری قمری بر نیشابور ، طوس ، نساء و دامغان استیلا یافته و در سال ۵۵۲ قدرت فراوانی بدست آورده و به حکومت رسیده بود . جانشینانش که طغانشاه بن مؤید و سنجر شاه بن طغانشاه بودند به مؤید یه معروف شده اند (محمد بن ابراهیم . سلجوقیان و غز در کرمان ص ۴۳ و ۵۹ و ۲۳۲)
 - ۳ - ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۱ ص ۲۷۳ .

در سال ۵۶۱ هجری قمری (۱۷۲۴ شاهنشاهی) میان ایل ارسلان و موید آی‌ابه نیز کار به جنگ کشید و ایل ارسلان توانست از خود و متصرفات خود بخوبی دفاع کند . یکی دیگر از نقاطی که در آن شورش جریان داشت سرزمین ماوراء النهر بود . قراختائیان در سال ۵۶۰ هجری بلخ و اند خود را غارت کردند و با ابوالمظفر قلیچ طمغاج خان مسعود ^۱ ، که از سال ۵۵۸ هجری قمری برابر با ۱۷۲۱ شاهنشاهی خود را سلطان نامیده بود ، درگیری پیدا کرده بودند .

از طرفی استقرار و تسلط غزها در کنار رود جیحون (آمو دریا) برای آرامش داخلی ابوالمظفر تهدیدی بزرگ بشمار می آمد و به اینجهت وی ناچار بود که آنها را سرکوبی کند . وی قبل از اقدام به حمله بر ضد غزها در سال ۵۶۰ هجری قمری (۱۷۲۳ شاهنشاهی) حصار شهر بخارا مرمت کرد و برای غافلگیر کردن غزهای وحشی ، در زمستان آن سال بالشکری بزرگ (صد هزار نفری) از روی یخ های آمو دریا گذشته به آنها حمله برد . غزها که در حال پراکندگی به سر میبردند شکست سختی خورده به غزنه فرار کردند به عبارت دیگر بساط خود را از خراسان برچیده و در نواحی غزنه بگسترده ^۲ .

۱ - ابوالمظفر ملقب به قتلغ بلگابک در روی سکه هایش بخود لقب " رکن الدنيا و الدین داده است . رک بار تولد ، ترکستان نامه ج ۲ ص ۲۰۴ به نقل از نرشخی .

Umberato Scerrato : East and West, vol.13, p.265

۲ - ابن اشیر چاپ بیروت ج ۱۱ ص ۳۰۵ .

در این میان درخانواده ایل ارسلان نیز پس از مرگ او اختلافاتی رخ داده بود . سلطان شاه پسر کوچک او به یاری مادر خود ترکان^۱ به تخت سلطنت نشست اما تکش پسر بزرگ ایل ارسلان ، که در آن زمان فرمانروای جند بود ، زیربار حکومت برادر کوچکتر نرفت و به نزد قراختائیان شتافت و از آنها کمک طلبید .

فرمانروایی قراختائیان در این زمان بدست دختر گورخان که به ازدواج شخصی بنام فوما درآمده بود قرار داشت . شوهر ملکه تقاضای تکش را پذیرفته با لشکری بزرگ متفقا^۲ به خوارزم حمله آوردند . سلطان شاه و مادرش که تاب برابری نداشتند بدون جنگ پایتخت را ترک کردند و به دهستان گریختند . ولی چون در آنجا هم در امان نبودند و مورد حمله تکش قرار گرفتند به دربار غیاث الدین ، سلطان غور ، پناهنده شدند^۳ (۵۶۹ هجری برابر با ۱۷۳۲ شاهنشاهی) . در این میان غیاث الدین با یاری برادرش شهاب الدین (که بعدها به معز الدین ملقب گشت) سرزمین و دولت خویش را به درجه یک کشور و دولت قوی و جهانی ارتقاء داده بود . این جنگ ها و اختلافات در نواحی مرزی و خراسان و تغییر اوضاع در بلخ و هرات و بویژه ضعف غزها ، غیاث الدین را بر آن داشت که نقشه مورد علاقه خود را برای پیشروی های خود عملی سازد .

پس از شکست غزها در سال ۵۶۰ هجری قمری (۱۷۲۳ شاهنشاهی) و رفتن آنها بسوی غزنه ، غیاث الدین فرصت نکرده بود تا متوجه آن حدود باشد لذا در این زمان یعنی سال ۵۶۹ هجری قمری (۱۷۳۲ شاهنشاهی) هنگام آن رسیده بود که بسرکوبی آنها اقدام کند و وارد مبارزه گردد . وی دستور داد تا همه ی سران لشکر ، سپاهیان خود را بسیج کرده آماده حمله به غزنه گردند .

۱ - کلمه ترکان معمولا " بصورت نام ملکه های ترک بچشم میخورد ولی درحقیقت این نام اسم خاص نیست بلکه معنی آن بانویا ملکه میباشد . برای کسب اطلاع بیشتر رک لغت نامه دهخدا .

۲ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۸ / ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱ ص ۳۷۷ / بارتولد . ترکستان نامه ص ۷۰۹ و ۷۰۸ .

غزها باتمام نیرو و امکانات خود آماده دفاع در برابر لشکرغور بودند چه احساس داشتن یا نداشتن شهر غزنه بمنزله زندگی یا مرگ برای آنها بود . آنها بلخ را که از زمان شورش برضد سلطان سنجر ، بصورت یک دژ نظامی در آورده بودند از دست داده و به قراختائیان واگذار کرده بودند . مرو و سرخس هنوز تحت تسلط غیر مستقیم آنها بود و آنجا همانند جزیره‌ای محاط در میان امواج دشمنانی چون خوارزمشاه در شمال ، قراختائیان در مشرق ، موید آی ابه در مغرب و بالاخره غورها در جنوب قرار گرفته بود . در چنان موقعیتی غزنه آخرین نقطه امید برای غزها بود و بهمین دلیل حاضر بودند ، برای هروجوب از خاک آن جان فدا کنند . ولی شهاب الدین و غیاث الدین مردانی نبودند که این چیزها درجات و شهامتشان خللی وارد سازد . بالاخره حمله آغاز شد و غزهای پریشان چاره‌ای غیر از تحصن و یا جنگ و گریز نداشتند . شهاب الدین نیز با همان روش نظامی خاص خود یعنی جنگ و گریز با آنها روبرو شد و مجبورشان ساخت که سنگرهای خود را ترک کنند . بالاخره پس از زد و خورد های پی در پی غزها شکست خورده با دادن تلفات زیاد صحنه را ترک کردند .

غیاث الدین با جشن و سرور به شهر سقوط کرده وارد شد ۵۶۹ هجری قمری (۱۷۳۲ شاهنشاهی) و بلافاصله برادرش شهاب الدین را بحکومت آنجا نشانند و خود به فیروز کوه بازگشت .^۱ با فتح غزنه پشت غزها شکسته شد و در سال ۵۷۰ هجری شهاب الدین مناطق

۱ - جوزجانی ج ۱ ص ۸ - ۳۵۷ و ۳۹۶ / خواند میر ج ۲ ص ۶۰۵ / بارتولد ص ۷۰۹ /
خوافی ج ۲ ص ۲۶۰ و همچنین Mojumdar, p. 97/Auboyer, S. 61/
Tille, Armin: Weltgeschichte, S. 418

کابل و گردیز را نیز از دست آنها خارج ساخته^۱ بلافاصله کرمان و سنوران^۲ را نیز مسخر کرد .

پیروزی غیاث الدین در غزنه و توسعه قلمروی غورد در مرز هندوستان تاثیر زیادی در بالا بردن و استحکام موقعیت سیاسی وی نهاده بود . مردم هرات که تحت تسلط حاکم بیگانه ، بهاء الدین طغرل ، زندگی مشقت باری را میگذرانیدند ، بوسیله دعوت پنهانی از غیاث الدین ، خواهان آزادی از دست ظلم و جور حاکم خود بودند . غیاث الدین نیز از این موقعیت مناسب استفاده کرده با سپاهی بزرگ همراه نود فیل جنگی رهسپار هرات گردید . بهاء الدین طغرل که از مخالفت مردم نسبت بخود اطلاع داشت بدون آنکه در فکر دفاع باشد از هرات فرار کرده به خوارزمشاه پناه برد .

بدین ترتیب شهر هرات در سال ۵۷۱ هجری قمری (۱۷۳۴ شاهنشاهی) بدون هیچگونه خونریزی بدست غیاث الدین افتاد . وی با مردم هرات خوشرفتاری کرد و یکی از افسران برجسته خود خرنگ غوری را به اداره امور آنشهر برگمارد .

-
- ۱ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۹۶ / خوافی ج ۲ ص ۲۶۱
 - ۲ - کرمان (بفتح اول و دوم) شهری بوده است میان غزنه و لاهور که تا غزنه در حدود سه روز راه بوده و امروزه منطقه کوچکی به این نام وجود دارد (رک جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۸ و ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۲ ص ۲۱۴ و ۱۶۸)
 - ۳ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۸ / بهاء الدین طغرل مدتی بعد در جنگ بر ضد غیاث الدین در سال ۵۸۸ بقتل رسید (جوزجانی ص ۳۵۹)
 - ۴ - ابن اثیر به تاریخ وقوع این فتح مطمئن نبوده ولی جزئیات آن را بطور شایسته ای بیان کرده است (ابن اثیر ۱۱ ص ۶۹) . برای کسب اطلاع درباره اصل و نسب امیر خرنگ به ص ۳۲۴ - جوزجانی ج ۱ رجوع شود .

در اطراف هرات هنوز تعدادی حکام کوچک فرمانروایی میکردند ولی حاکم نیرومندی در خراسان یافت نمیشد که بتواند علناً " در برابر غیاث الدین خودنمایی کند .

تاج الدین حرب حاکم سیستان نیز برای جلوگیری از حملات غزها و اسماعیلیه دست دوستی بسوی غیاث الدین دراز کرده بود .^۱

طوغان شاه در آن زمان قدرتی نداشت و گرفتار تکش بود . خوارزمشاه هم بیشتر اوقات سرگرم کشمکشهایی برای حفظ تخت و تاجش بود . بهمین دلیل غیاث الدین تصمیم گرفت تا نقاط بیشتری را ضمیمه خاک خود کند لذا در سال ۵۷۳ هجری قمری (۱۷۳۶ شاهنشاهی) با لشگری متشکل از سپاهیان غور و غزنه به فوشنج حمله برده آنجا را تصرف کرد . در همین زمان حکام گرگان ، طالقان ، خلم ، بادغیس و میمنه و سپس فرمانروایان مرو رود ، دژق ، پنج ده ، فاریاب و اند خود نیز به اطاعت وی درآمدند .^۲ و بالاخره با فتح سرخس روحیه غزهای حاکم این ناحیه بکلی تضعیف گردید و بدون هیچگونه واکنشی تسلیم شدند .

روابط غیاث الدین با خوارزمشاه

آتسز خوارزمشاه که بحق باید او را مؤسس دودمان خوارزمشاهیان دانست پس از کشمکشهای فراوان برای نگهداری مناطق تحت فرمان خود در ۹ جمادی الثانی سال ۵۵۱

۱ - رک بارتولد ص ۷۱۰

۲ - شرح وقایع فقط توسط ابن اشیر و جوزجانی داده شده است . میمنه شهری است میان بامیان و غور جنوبی و اند خود شهری است بین بلخ و مرو و بادغیس میان هریرود و مرغاب قرار گرفته است (رک لسترنج ص ۴۱۱ و ترجمه آن ص ۴۳۹ و - همچنین یاقوت ص ۴۶۱ - یاقوت این شهر را در سال ۶۱۶ هجری دیده است) .

هجری درگذشت^۱ . وی در آخر عمر تابع سلطان سلجوقی شده بود .

ایل ارسلان جانشین آتسز هنگامیکه پس از مرگ پدر به خوارزم بازگشت ، ابتداء چند تن از رقیبان خانوادگی خود را نابینا کرده یا بزندان انداخت و در روز سوم رجب همان سال بر تخت خوارزمشاهی نشست . ایل ارسلان در زمان سنجر ، یعنی هنگامیکه وی به مرو بازگشته بود ، مطیع او بوده است و منشوری نیز دریافت کرده بود . در بهار سال ۵۵۲ هجری قمری (۱۷۱۶ شاهنشاهی) سنجر درگذشت و با مرگ او سلطنت و قدرت بزرگ سلجوقیان در خراسان به پایان رسیده بود . محمود خان جانشین سنجر نیز دارای قدرت نبود ولی باوجود آن ایل ارسلان سلطنت او را تهنیت گفته و خود را طرفدار و دوست وی خطاب کرده بود . در ضمن ایل ارسلان با حکومت خلیفه در بغداد نیز تماس داشته است و برای نیرومند ساختن خود نظر خلیفه را نسبت بخود جلب کرده بود . ولی باوجود تمام این احوال دولت خوارزمشاهی نتوانست در زمان ایل ارسلان در خراسان پیروزیهایی بدست آورد و فرمانروایان محلی از جمله موید آی ابه و محمود خان در این قسمت‌ها دارای قدرت بوده باز و خوردهای خود این ناحیه را گرفتار نا امنی کرده بودند و ایل ارسلان نیز ناچار گاهی با آنها درگیری پیدا میکرد .

در هر حال ایل ارسلان نتوانست موقعیت سیاسی خود را بطور کامل محکم کند

و بالاخره هم موفق نشد تا پایان عمر در خراسان نظمی برقرار سازد .

۱ - جوینی و ابن اثیر تاریخ مرگ آتسز را نقل کرده اند (رک جهانگشای جوینی ج ۲ ص ۱۳ / میر خواند ، تاریخ خوارزمشاهیان ص ۱۱ / بارتولد ترکستان نامه ص ۶۹۶ / همچنین رجوع شود به جوزجانی ج ۱ ص ۳۰۰ - ۲۹۹ و غفاری ص ۱۲۰ .

وی پس از مدتی بیماری در ۱۹ رجب ۵۶۸ هجری قمری (۱۷۳۱ شاهنشاهی) درگذشت^۱ . همانطور که در بالا بدان اشاره شد پس از وی میان پسران او تکش و سلطان-شاه اختلاف افتاد . ترکان زن ایل ارسلان بطرفداری سلطان شاه پسر کوچک ایل ارسلان برخاسته او را بتخت سلطنت نشاندولی تکش که پسر بزرگتر بود از این امر سرپیچی کرده به نزد قراختائیان گریخت . در این زمان حکمرانی قراختائیان بدست دختر گورخان و شوهرش فوما بود . وی تقاضای تکش را در بدست آوردن تخت و تاج خوارزمشاهی پذیرفته او را همراه سپاهی بفرماندهی فوما بسوی خوارزم گسیل داشت . سلطان شاه و مادرش که تاب مقاومت نداشتند پایتخت را ترک کرده فرار کردند و تکش در ۲۲ ربیع الثانی سال ۵۶۸ هجری قمری (۱۷۳۱ شاهنشاهی) بدون جنگ وارد خوارزم شده به تخت سلطنت جلوس کرد^۲ . سلطان شاه و مادرش پس از فرار از خوارزم به مویدآی ابه پناه بردند . ناسبرده برای جلوگیری از تکش سپاهی فراهم آورده بجنگ پرداخت ولی در این جنگ شکست خورد و سپاهیانش متفرق شد و خود موید اسیر و در روز عرفه سال ۵۶۹ هجری - قمری (۱۷۳۲ شاهنشاهی) بفرمان تکش کشته شد . سلطان شاه و مادرش ناچار بسوی دهستان گریختند و تکش آنها را تعقیب و شهر را تصرف کرد . و در آنجا سلطان شاه فرار

۱ - جوینی : جهانگشا ، چاپ قزوینی ج ۲ ص ۱۷ / حسینی ، صدرالدین . زبده - التواریخ نسخه خطی موزه بریتانیا برگ ۹۴ / ابن اثیر ج ۱۱ ص ۲۴۷ / میر خواند - (ترکستان نامه ج ۲ ص ۷۰۶) / جوزجانی ج ۱ ص ۳۰۰ / خواند میر ج ۲ ص ۶۳۳ - (این نویسنده تاریخ مرگ را ۵۶۷ داده است) غفاری ص ۱۲۰ / ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۱ ص ۳۷۷ .

۲ - خواند میر ج ۲ جزء ۴ ص ۶۳۴ / خوانی ج ۲ ص ۲۵۹ / غفاری ص ۱۲۱ / جوینی نام شوهر ملکه را " فرما " و ابن اثیر " فرما " ذکر کرده اند (جهانگشای جوینی ج ۲ ص ۱۷) توضیح آنکه فوما بزبان چینی به معنی " داماد " میباشد (بارتولد - ۷۰۷) .

گرد ولی مادرش اسیر تکش شده بفرمان وی بقتل رسید .^۱

سلطان شاه پس از فرار مدتی به طغانشاه ابو بکر پسر موید آی ابه پناه برد ولی بزودی توقف در آنجا را خطرناک دانسته به دربار غیاث الدین رفت .

این امر درموقعی رخ داده بود که غیاث الدین غزنه را فتح کرده و سرگرم پیروزیهای

خود در خراسان بود .^۲

غیاث الدین با احترام کامل از سلطان شاه پذیرایی کرد ولی چون باتکش روابط

حسنة داشت نمیتوانست برضد برادرش به او یاری دهد .

در این ضمن تکش که تاج و تخت خود را مدیون قراختائیان میدانست از توقعات

زیاد و بی رویه آنها عاجز شد و پس از مدتی به خواسته های بی پایان آنها پاسخ منفی

داد . توضیح آنکه تکش هنگامیکه برای گرفتن کمک به نزد قراختائیان رفته بود قول داده

بود که خراج سالیانه بپردازد ولی توقعات بی حد آنها باعث شد که تکش فرستادگان آنها

را کشته برضد آنها علنا "قیام کند . سلطان شاه که پس از توقفی نسبتا " طولانی در دربار

غور از گرفتن کمک مایوس شده بود چون از اختلاف میان برادرش با قراختائیان آگاهی

یافت غیاث الدین را ترک گفته به نزد قراختائیان رفت . ملکه قراختائیان این بار شوهر

خود فوما را با سپاهی همراه سلطان شاه به خوارزم اعزام کرد . تکش که وضع را خطرناک

دید سرزمین های اطراف پایتختش را آب بسته مانع حمله دشمنان گردید .^۳

۱ - خواند میر ج ۲ ص ۶۳۴ / خوافی ج ۲ ص ۲۶۰ / جوینی ج ۲ ص ۱۹ - ۱۸ / ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۱ ص ۸ - ۳۷۷ .

۲ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۰۲ / خواند میر ج ۲ ص ۶۳۴ .

۳ - خواند میر ج ۲ ص ۶۳۵ / جوزجانی ج ۱ ص ۲۰۳ / جوینی ج ۲ ص ۲۰ - ۱۸ / ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۱ ص ۳۷۸ .

فوما چون ادامه جنگ را بی نتیجه دید، بازگشت ولی سلطان شاه از کوشش دست برنداشته خواهش کرد که سپاهی در اختیار وی بگذارند تا خود بمبارزه ادامه دهد. این درخواست وی برآورده شد. سلطان شاه با این گروه سربازان توانست در نواحی سرخس فتوحاتی کرده یکی از امیران غزو بلافاصله طغانشاه را شکست دهد و سرخس و طوس را بزیر فرمان در آورد (اواخر سال ۵۷۶ هجری قمری = ۱۷۳۹ شاهنشاهی).

غیاث الدین در این موقع به هیچوجه میل نداشت که با خوارزمشاه دچار کشمکش شود بلکه میکوشید که بهرنحوی شده روابط خود را با وی بنحو احسن ادامه دهد. از طرفی مصالح هر دو طرف ایجاب میکرد که در این موقعیت، از دشمنی با یکدیگر دوری جویند. در آغاز سال ۵۷۷ هجری قمری (۱۷۴۰ شاهنشاهی) غیاث الدین نماینده ای بنام امیر همام بحضور خوارزمشاه فرستاد و اظهار تمایل کرد که درباره امور سیاسی خراسان با وی وارد مذاکره شود. در مورد پاسخ خوارزمشاه تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، مورخان گزارشی نداده اند، فقط همین قدر میدانیم که وی در ماه رمضان آن سال فرستاده غیاث الدین را همراه نماینده خود که فخر الدین نام داشته بحضور غیاث الدین اعزام کرد و قول داده بود که در بهار سال آینده بخراسان رفته با غیاث الدین ملاقات خواهد کرد.^۱ ملاقات و دیداری که خوارزمشاه وعده داده بود به آن زودی میسر نگردید چون در سال بعد نامهای دیگر به غیاث الدین نوشته در آن از این که دیدار معهود را نتوانسته است عمل نماید پوزش خواسته است.^۲ به هر حال از قرائن چنین معلوم میشود که وضع نظامی و سیاسی غیاث الدین در این موقع چندان مناسب نبوده و به همین جهت هم بخود وعده نزدیکی و دوستی با خوارزمشاه را میداده است بخصوص آنکه سلطان شاه نظریه آنکه غیاث الدین به وی برای مبارزه با برادرش کمک نکرده بود با او از در دشمنی برخاسته بود.

۱ و ۲ - بغدادی . کتاب التوسل الی الترسل چاپ بهمنیارتهران ۱۳۱۵ ص ۱۴۵ بعد / جونی
ج ۲ ص ۲۲ .

از طرفی مدارک موجود گواهی میدهد که از ابتداء یک سوء ظن و عدم اطمینانی بین تکش و غیاث الدین وجود داشته است چون می بینیم درست در همان زمانی که تکش نامه های دوستانه و پراز وعده به غیاث الدین می نوشته است ، با برادرش سلطان شاه نیز قرارداد عدم تهاجم بسته و حکومت بخشهایی از خراسان از جمله جام با خرز و زیر پل رابه وی می بخشد و بهمین سبب هم تکش در هیجدهم جمادی الاول سال ۵۸۵ هجری پس از انعقاد این قرارداد رسماً "تاجگذاری میکند".^۱ رضایت دادن تکش به این قرارداد نیز خود دلیلی دیگر بر عدم اطمینان وی به غیاث الدین است . در ضمن تکش با این عمل موفق شد که آتش دشمنی میان غیاث الدین و سلطان شاه را بیشتر دامن زده با این حيله ماهرانه آندو را به جان یکدیگر اندازد و خود متوجه عراق گردد . سلطان شاه بلافاصله پس از انعقاد قرارداد مزبور متوجه مرزهای غور گردید . از طرفی ، فتح هرات و نواحی اطراف آن بوسیله غیاث الدین ، باعث شده بود که بهاء الدین ظفرل حاکم پیشین هرات به سلطان شاه پناه ببرد .^۲ سلطان شاه نیز او را در پناه گرفته به غیاث الدین ، جهت استرداد هرات ، پوشنگ و باد غیس اولتیماتوم داد و بلافاصله در پی آن مشغول غارت و آتش زدن نواحی مرزی هرات و غور گردید .^۳

تاخت و تاز سلطان شاه مدتها بطول انجامید تا آنکه در سال ۵۸۸ هجری قمری (۱۲۵۱ شاهنشاهی) غیاث الدین تصمیم جدی بر جلوگیری از وی را اتخاذ کرد . از این رو فرمان داد تا شهاب الدین ، ملک شمس الدین و ملک تاج الدین حرب از غزنه و بامیان و سیستان لشکرهای خود را به ناحیه رودبار مرو اعزام کنند . سلطان شاه نیز از مرو با لشکر خود بدانسوی روی آورده دو سپاه در برابر یکدیگر قرار گرفتند .

۱- جوبینی ج ۲ ص ۲۷-۲۶ .

۲- جوزجانی ج ۱ ص ۵۹-۳۵۸ / خواند میر ج ۲ ص ۶۰۶

۳- جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۹ و ۲۸۰ .

بگفته^۶ جوزجانی مدت ۶ ماه جنگ میان دو دشمن ادامه داشت تا آنکه بالاخره شکست به سپاه سلطان‌شاه روی آورد و روی بفرار نهادند . بهاء الدین طغرل اسیر و کشته شد و سراو را بحضور غیاث الدین فرستادند . سلطان‌شاه پس از این شکست باتفاق بیست نفر به مرو گریخت . تکش خوارزمشاه سرمست از شکست برادر رقیب و مزاحم ، موقع رامقتم شمرد و سرخس را مورد حمله قرار داد و در ضمن چون از دشمنی باطنی برادر نسبت بخود خوب آگاهی داشت قاصدی برای غیاث الدین فرستاد و برای خویش تقاضای عفو کرد . وی نیز با رویی گشاده به دشمن شکست خورده خود پناه داد ، چون پیش بینی کرده بود که میتواند از اوبعنوان سدی درمقابل پیشروی‌های تکش استفاده کند . غیاث الدین پیامی برای تکش فرستاده و تقاضا کرد که وی سهم پدری سلطان شاه را بوی برگرداند . تکش که اوضاع را وخیم دید بار دیگر روی موافقت ببرادر نشان داد و مرو و سرخس را مجدداً " در اختیار وی نهاد . بعد از این فعل و انفعالات ، مناسبات میان خوارزمشاه و سلطان شاه آرام شد ولی این آرامشی بود قبل از طوفان . در همین موقع یعنی زمانیکه تکش متوجه عراق شده بود ، سلطان شاه فوراً " خوارزم را مورد حمله قرار داد ولی نتیجه ای نگرفت . تکش پس از بازگشت فوری از عراق برای تلافی پیمان شکنی برادرش در پایان سال ۵۸۸ هجری (یا بهار سال ۵۸۹) برابر با سال (۱۷۵۲ شاهنشاهی) بوی حمله برد و قلعه سرخس را محاصره کرد . کوتوال قلعه ، بدر الدین جفر^۱ که در پنهانی با وی همدست بود بسطان‌شاه خیانت کرد و عده ای از سرداران طرفدار سلطان شاه را توقیف کرد ، سپس دروازه قلعه را بروی دشمن گشود ، شهر سرخس بدین ترتیب تسلیم تکش شد .

۱ - فصیح احمد بن جلال الدین محمد خوافی نام کوتوال را جعفر ذکر کرده است (خوافی : مجمل فصیحی ج ۲ ص ۲۷۰) .

سلطان شاه که آخرین امیدش مبدل به یاس گردیده بود در ۴ شنبه آخر رمضان

سال ۵۸۹ هجری قمری (۱۷۵۲ شاهنشاهی) از شدت غم و اندوه درگذشت .^۱

با مرگ سلطان‌شاه ، یکی دیگر از رقبای خوارزمشاه از میان رفت و بالنتیجه به -

قدرت وی افزوده گردید .

غیاث الدین هنگامیکه از حسن نیت و دوستی خوارزمشاه نا امید شده بود و

میدانست که بالاخره میان آنها کدورت و اختلاف واقع خواهد شد ، بفکر بدست آوردن

همدست و متفق دیگری افتاد . بالاخره پیش‌بینی های وی صورت عمل بخود گرفت و کار

به‌جنگ و ستیز رسید . غیاث الدین بسبب همان پیش‌بینی که کرده بود ، از مدتها پیش

با خلیفه تماس گرفته^۲ و نسبت به خواسته های وی - که جلب دوستی غیاث‌الدین بود -

نظر موافق نشان داده بود .

۱ - جوینی ج ۲ ص ۳۰ - ۲۷ / خواند میر ج ۲ ص ۳۷ - ۶۳۶ / جوزجانی ج ۱ ص ۳۰۳ -

۳۰۲ / خوافی ج ۲ ص ۲۷۰ / غفاری قزوینی : تاریخ جهان آراء ص ۱۲۱ / جوزجانی

عقیده دارد که مرگ وی در اثر خوردن دارو یا زهری بوده که برای جلوگیری از شدت

درد مصرف میکرده است .

۲ - خلیفه الناصر و پیش از وی المقتفی نیز چند بار توسط دو نفر بنامهای ابن الربیع

و ابن الخطیب هدیه و خلعت برای غیاث‌الدین فرستاده بودند . نامبرده نیز در پاسخ

دو نفر به‌اسامی قاضی مجدالدین قدوه و سراج منهاج (پدر جوزجانی) را بحضور

خلیفه فرستاده بود . (جوزجانی ج ۱ ص ۳۶۱ و ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۱ ص ۱۳۵)

بسبب همین نزدیکی و دوستی ، سلاطین غور در روی اغلب سکه‌های خود نام خلیفه را

نقش میدادند (Pool, Lane, . . . , Add. IX, 5, 8, 9.)

خلیفه الناصر (۶۲۲-۵۷۲ هجری قمری ۸۴ - ۱۷۳۵ شاهنشاهی) طبق معمول
وبنا بروش سیاسی خلفای عباسی که پیوسته کوشش داشتند اختلاف اندازند و حکومت کنند ،
از موقعیت استفاده کرده و پشتیبانی خود را نسبت به غیاث الدین اظهار داشته بود . وی
حتی طی نامه‌هایی کوشش میکرد تا قراختائیان را بکمک غوریان برانگیزد تا باهم و متفقا "
برضد خوارزمشاه جنگ بریزند .^۱

در این موقع ، یعنی سال ۵۹۴ هجری قمری (۱۷۵۶ شاهنشاهی) ، بهاء‌الدین
سام حکمران غوری بامیان ، احتمالا " بتحریر غیاث الدین و با تمایل و دستور خلیفه ،
دشمنی خود را با تکش آشکار کرد و بخراسان لشکر کشید . تکش خوارزمشاه برای دفاع از
خود از قراختائیان کمک خواست .

قراختائیان که در انتظار چنین موقعیتی بودند ، دست بعمل زدند و ابتدا

۱ - همین امر سبب دشمنی بیشتر تکش با خلیفه شده و به جنگهایی میان آن دو منجر
گشت .

رجوع شود به راوندی ص ۳۸۵ و ۳۹۹ / جوینی ج ۲ ص ۳۲ بعد / جوزجانی ج ۱ ص ۳۰۱/
خواند میر ج ۲ ص ۶۳۸ / ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۲ ص ۱۳۵ . " فارس‌الخلیفه الی
غیاث الدین ملک الغور و غزنه یا مره بقصد بلاد خوارزم شاه " .

Siddiqi, Dr. Amir Hasan : Caliphate and
Sultanate in Medieval Persia, Karachi
1969, p.204/

Aziz, G.R.: Journal of the Pakistan
Hist. Soc., vol.23, 3 (1975), pp.152ff.

گوزگانان و نواحی اطراف آنرا غارت کرده سپس بسوی بلخ حرکت کردند . غیاث الدین خیلی مایل بود که در این موقع خطیر به سام کمک نظامی کند ولی از یکطرف بسبب بیماری سخت و از سویی بعلت نبودن شهاب الدین ، برادر و فرمانده سپاهش ، شخصا " به انجام کاری موفق نشد ، فقط توانست سپاهی برای تقویت نیروی نظامی سام به بلخ اعزام کند . در این میان سه تن از سرکردگان غور برای نجات بلخ از دست قراختائیان ، همدست شده شبانه به اردوگاه آنان شبیخون زدند و تار و مارشان کردند .

خوارزمشاه هم که خود باعث این لشکر کشی قراختائیان شده بود ، موفق نشد در آن موقع سخت به یاری آنها بشتابد . قراختائیان پس از پراکنده شدن ، چون اطلاع یافتند که غیاث الدین بیمار است و خود در میدان جنگ حضور ندارد ، جرات یافته به ادامه جنگ مبادرت ورزیدند ولی حریف فوج اعزامی غیاث الدین و سرداران غوری نشده دچار شکست کاملی گردیدند و به هنگام فرار و گذشتن از رود جیحون (آمو دریا) تلفات بسیار زیادی نیز دادند . فرمانروای قراختائیان از این شکست و بویژه عدم همکاری و - کمک تکش خوارزمشاه در جنگ خشناک گردیده او را مورد سرزنش قرار داد و بسبب از - دست دادن نیروی نظامی خود ادعای خسارت کرد .

خوارزمشاه که از اقدام خود نتیجه ای نگرفته بود و رقیب خود غیاث الدین را بسیار قوی میدانست ، نقش سیاسی خویش را تغییر داد و بمنظور جلوگیری از خطر حمله قراختائیان ، دست دوستی بسوی غیاث الدین دراز کرده در صدد مذاکره با وی برآمد ولی غیاث الدین که از تجربه های گذشته پند گرفته بود ، به پیشنهاد و تقاضای وی ترتیب اثر نداد . از آن پس ، تا سال مرگ تکش یعنی ۱۹ رمضان ۵۹۶^۱ هجری قمری (۱۷۵۸

۱ - جوینی ج ۲ ص ۴۶ / خوافی ج ۲ ص ۲۷۶ / خواند میر ج ۲ ص ۶۳۸ / جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۹ / غفاری ص ۱۲۱ .

شاهنشاهی) ، برخورد مستقیمی بین این دو حریف صورت نگرفت و در این مدت سلطان غور بوسیله برادرش شهاب الدین (معز الدین محمد) سرگرم ادامه فتوحات خود در سرزمین هند بود .

پس از مرگ تکش ، کشمکش جدیدی میان پسرش محمد و برادرزاده اش هندو خان در گرفت . هندو خان تحت توجهات غیاث الدین در مرو و سرخس حکومت داشت ^۱ . هنگامیکه وی مورد حمله محمد خوارزمشاه قرار گرفت و تاب برابری با او را در خود ندید به غیاث الدین پناه برد .

از نوشته های بعضی تاریخ نویسان مانند جوینی چنین برمی آید که تکش در ۱۹- رمضان ۵۹۶ هجری قمری (۱۷۵۸ شاهنشاهی) درگذشته و محمد خوارزمشاه در شوال همان سال بتخت سلطنت جلوس کرده است . پس در این صورت جنگ وی با هندو خان بایستی در این فاصله رخ داده باشد .

غیاث الدین هنگامیکه هندو خان از وی تقاضای کمک کرد ، وقت را غنیمت شمرده پشتیبانی خود را با اشتیاق اعلام داشت . محمد خوارزمشاه بوسیله اعزام سفیر کوش کرد تا از کمک غیاث الدین به هندو خان ممانعت کند و او را با خود همراه سازد تا بتواند از عهده رقبای دیگر خود نیز برآمده با خیال راحت بسلطنت خوارزم ادامه دهد . ^۲ اولی

۱ - جوینی ج ۲ ص ۵۰ - توضیح آنکه ملکشاه فرزند ارشد تکش در زمان حیات پدر مرده بود و هندو خان پسر او بوده است . برای اطلاع بیشتر درباره هندو خان رک .

Journal of the Pakistan Historical Society,
vol. III, July 1975, Part III

۲ - بغدادی ص ۱۶۶ / جوزجانی ج ۱ ص ۳۶۰ نویسنده مزبور حکایتی ذکر کرده مینویسد که محمد خوارزمشاه به غیاث الدین پیشنهاد کرده بوده است تا او را بفرزندی قبول کند و مادر او را برای شهاب الدین بزنی بگیرد (؟) (رک جوزجانی ص ۳۰۷ و ۳۶۰) .

غیاث الدین چون محمد خوارزمشاه را آنچنان نیرومند نمیدانست، پیشنهادش را نپذیرفت بلکه میل داشت که حتی المقدور از خاموش شدن آتش آن اختلاف جلوگیری کند تا همیشه بهانه ای در دست داشته باشد و بتواند در امور سیاسی خراسان دخالت کند .

غیاث الدین برای اجرای نظریات خود و پیشروی در خراسان از برادرش شهاب الدین خواست تا به غور بازگردد و بلافاصله پس از ورود وی بسوی خراسان حمله آورده نیشابور را^۱ در ماه رجب ۵۹۷ هجری قمری (۱۷۵۹ شاهنشاهی) در محاصره گرفت و پس از مدتی زدوخورد بشهر وارد شد . علی شاه پسر نکش حکمران نیشابور و عده ای از بزرگان خوارزم که در شهر بودند به اسارت درآمدند و بعنوان اسیر جنگی بهرات فرستاده شدند . سپاهیان غیاث الدین به هنگام ورود بشهر خود سری و شروع به چپاول کرده بودند ولی غیاث الدین فوراً آنها را از این عمل منع و مجازاتشان کرد .

۱ - جوینی بجای نیشابور همه جا شاد یاخ ذکر کرده است . توضیح آنکه شادیاخ در - آنزمان محلی بوده است نزدیک نیشابور که در موقع تاخت و تاز غزها ، که به اسارت سنجر و خرابی نیشابور منجر شد بیشتر مردم شهر به آن محله رفته آنجا را آباد کردند . محله شاد یاخ در زمان طاهریان بصورت باغی بوده است و بالاخره کم کم یکی از بزرگترین محلات نیشابور و سرانجام مرکز ایالت مزبور شد . متأسفانه این محل در زمان حمله قوم وحشی مغول بکلی خراب گردید .

(رک لسترنج ، سرزمینهای خلافت شرقی ص ۱۲ - ۴۱۱) . بگفته بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب ، غیاث الدین و برادرش شهاب الدین بزیارت روضه حضرت رضا ۴ رفته اند (تاریخ طبرستان ص ۲۰۱) . همچنین رجوع شود به جوزجانی ج ۱ - ص ۳۶۰ - ۳۵۹ / جوینی ج ۲ ص ۴۹ - ۴۸ / خواند میر ج ۲ ص ۶۰۶ و

Journal of the Pakistan Historical Society,
vol.III, July 1975, Part III, P.154

جوینی در مورد جلوگیری از غارت شهر بحثی بمیان کشیده و در مورد نظم و انضباط سربازان چنین نوشته است: " . . . ضبط لشکر بغایتی بود که هرکس در آن حالت هر آنج داشت بینداخت . . . "

غیاث الدین پس از چندی به اوضاع شهر سر و صورتی داد و ضیاء الدین محمد ابی علی شنسانی ، پسر عمو و دامادش را بحکومت نیشابور منصوب کرد و خود به هرات بازگشت .^۱

غیاث الدین در سال بعد یعنی ۵۹۸ هجری قمری (۱۷۶۰ شاهنشاهی) بسوی مرو^۲ حرکت کرد و آنشهر و نواحی اطراف آنرا نیزبمتصرفات خود افزود آنگاه نصیرالدین محمد خرنگ رابحکومت مروگماشت و بلافاصله شهرهای سرخس ، نساو ابیورد رانیز بزیر فرمان خویش در آورد سپس ملک تاج الدین زنگی پسر عم خود رامامور انتظام و حکومت ایالت سرخس کرد و خود بهرات بازگشت .^۳

غیاث الدین مادام که در هرات بسر میبرد برادرش شهاب الدین را مامور کرد تا به قهستان رفته و آن صفحات را آرام نماید . از آن پس چند بار میان سپاهیان غورو

Journal of the Pakistan Historical Society, - 1
vol.III, July 1975, Part III, P.154

جوزجانی ج ۱ ص ۶۰ - ۳۵۹ / جوینی ج ۲ ص ۹ - ۴۸ / خواند میر ج ۲ ص ۶۰۶
۲ - جوینی فتح مرو را پیش از پیروزی نیشابور ذکر کرده و ابن اثیر بجای مرو به فتح پنج ده و مرورود اشاره کرده است ، ولی این دو محل مدتی قبل ، یعنی در زمان سلطانشاه ، بدست غوریان افتاده بوده است . (جوینی ج ۲ ص ۴۸ و ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۲ ص ۱۷۳) .

۳ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۶۰ / خواند میر ج ۲ ص ۶۰۶ / جوینی ج ۲ ص ۴۸

خوارزمشاه کار به جنگ و زد و خورد کشید ولی تغییرات مهمی در وضع سیاسی خراسان و غور بوجود نیامد .

غیاث الدین در روز چهارشنبه بیست و هفتم جمادی الاول سال ۵۹۹ هجری قمری (۱۷۶۱ شاهنشاهی) ، پس از ۴۳ سال فرمانروایی به سن ۶۳ سالگی در هرات درگذشت .^۱ جسد او را در جوار مسجد جامع هرات که از بناهای وی^۲ بود بخاک سپردند . (شکل ۸)

۶- معز الدین محمد پسر سام (۲۷ جمادی الاول سال ۵۵۹ - سوم شوال سال ۶۰۲ هجری قمری برابر ۱۷۲۲ تا ۱۷۶۴ شاهنشاهی)

معز الدین محمد که قبل از سلطنت شهاب الدین نامیده میشد ، در حدود سال ۵۳۸ هجری قمری (۱۷۰۲ شاهنشاهی) بدنیا آمد .^۳ مادر وی که دختر ملک بدر الدین کیلانی بود ، پسران خود غیاث الدین و معز الدین محمد را به نامهای حبشی و زنگی نیز ملقب کرده بود .^۴

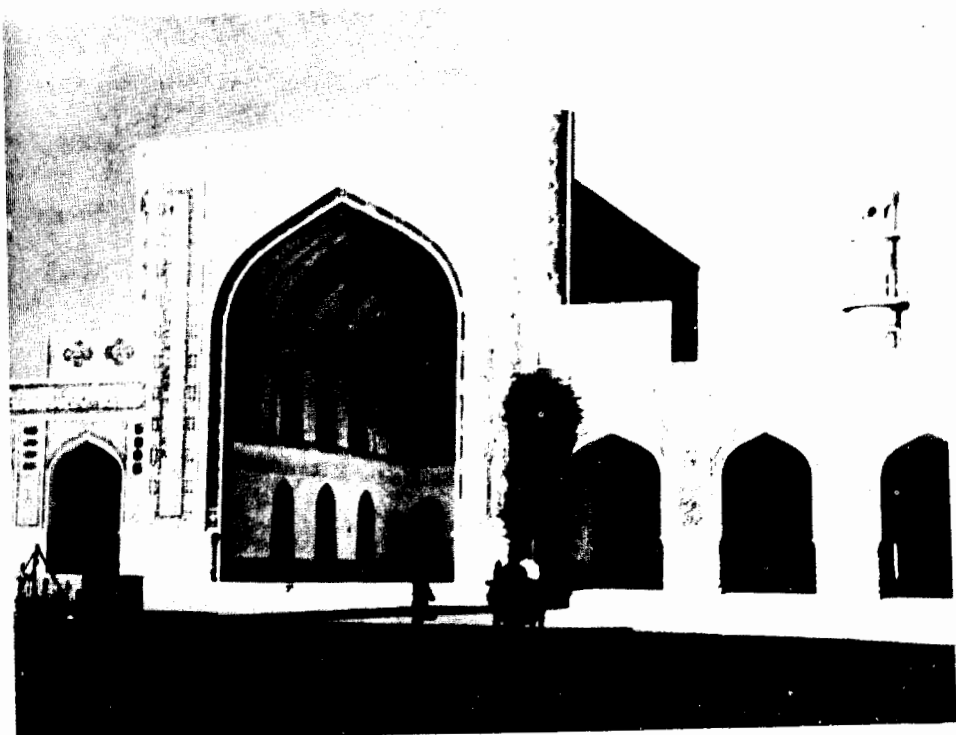
۱- خواندمیرج ص ۲۶۵/ ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۲ ص ۱۸۰ بعد / جوزجانی ج ۱ ص ۳۶۱ / هندوشاه ص ۵۶ / غفاری ص ۱۴۱ / حمد الله مستوفی . تاریخ گزیده ص ۴۰۶ / خوافی ج ۲ ص ۲۷۸ (سه ما خدا خیر الذکر تاریخ وفات غیاث الدین را اشتباه ذکر کرده اند .) همچنین رک فداعی ج ۱ ص ۲۲۷ و Central Asiatic Journal, vol. III, P. 130-1 این بنا در زمان مغول خراب شد و بعدها در سال ۱۳۰۶ میلادی بفرمان غیاث الدین کورت باز سازی و مرمت گردید

۲- بکری ، سید محمد معصوم . تاریخ سند (تاریخ معصومی) بمبئی ۱۹۳۸ ص ۳۳ /

Auboyer, S. 61

۳- تاریخ تولد معز الدین توسط هیچیک از تاریخ نویسان داده نشده است فقط جوزجانی در طبقات ناصری ج ۱ ص ۳۵۳ ، وی را سه سال و کسری از برادرش کوچکتر دانسته است و چون تولد غیاث الدین در حدود سال ۵۳۵ هجری بوده است تاریخ ۵۳۸ بحساب آمده است .

۴- جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۳



(شکل ۸) مسجد جامع هرات

معز الدین در سال ۵۵۶ هجری قمری (۱۷۱۹ شاهنشاهی) ، پس از مرگ سلطان علاء الدین حسین از زندان قلعه و جیرستان آزاد شد و به دربار عمویش فخر الدین مسعود بامیانی رفت . دو سال بعد ، هنگامیکه غیاث الدین بسطنت غور نشست او بتحریرک عمویش به فیروز کوه نزد برادر شتافت . غیاث الدین مقدم او را گرامی داشته بریاست کل نیروی مسلح^۱ خویش منصوبش کرد . معز الدین پس از یک سال توقف ، بسببی از -

۱ - بگفته جوزجانی : " . . . سرجاندار شد . . . " (طبقات ناصری ج ۱ ص ۳۵۴ و -

برادر دلتنگ شد و فیروز کوه را با قهر ترک کرده به نزد ملک شمس الدین سیستانی
رفت^۱.

غیاث الدین پس از یکسال عده‌های ازبزرگان غور را به سیستان فرستاد، از برادر
خود رفع کدورت کرد، او را به فیروز کوه باز آورد و سپس حکومت ولایت آستیه و کجوران
را بوی تفویض داشت. معز الدین از آن پس با وفاداری و صمیمیت کامل در جنگ با غزها
شرکت کرده هنر جنگی خویش را بنفع برادر بظهور رسانید.

در سال ۵۶۹ هجری قمری (۱۷۳۲ شاهنشاهی) غیاث الدین برادرش را بحکومت
غزنه منصوب و وی را مامور اقدامات جنگی و لشکر کشی به هندوستان و خراسان کرد.
معز الدین از آن پس مشغول یک سلسله جنگهای پیروزمندانه در هندوستان بود تا هنگامیکه^۲
غیاث الدین او را برای شرکت در زدو خورد های خراسان به غور دعوت کرد. شهر غزنه
در زمان حکومت معز الدین مرکز داد و ستد بود و از لحاظ هنری دوره رنسانسی را -
می گذرانید که میتوان در آن تاثیر هنر هندی را بخوبی مشاهده کرد.^۳

پس از درگذشت غیاث الدین محمد در بیست و هفتم جمادی الاول سال ۵۹۹
هجری قمری (۱۷۶۱ شاهنشاهی)، معز الدین به تخت و تاج سرزمینی نسبتاً " بزرگ و
بدون رقیب رسید ولی قلمرو حکومت او بخاطر همسایگی با دو قدرت نیرومند و بزرگ یعنی

۱ - همان منبع ص ۳۶۰.

۲ - رک فصل پیروزیهای غوریان در هند و Haige: The Cambridge
History..., vol. III, P. 38f.

۳ - 3-Longworth-Dames: Enc. Islam, Ghazna/Flury, S.:
Le décor épigraphique des monuments de
Ghazna, Syria 1925, pp. 84-5, pl. XX

خوارزمشاه و قراختانیان ، پیوسته دستخوش گرفتاریهای سیاسی و نظامی بود . هنگامیکه غیاث الدین مرد ، معز الدین در نواحی توس و سرخس مشغول زد و خورد با خوارزمشاه بود^۱ وی پس از پیروزی در جنگ و بدست آوردن توس و مرو ، یکی از سرداران خودبنام محمد خرنگ را ، که بشجاعت و جنگ آوری معروف بود ، بحکومت مرو گماشته خود در رجب سال ۵۹۹ هجری قمری (۱۲۶۱ شاهنشاهی) برای سوگواری مرگ برادرش به بادغیس و هرات رفت .^۲ پس از برگزاری مراسم سوگواری ، معز الدین اداره امور ایالات مختلف غور رامیان افراد خانواده اش به تناسب تقسیم کرد . شهر بست و ولایت فراه و اسفزار را به برادر خود غیاث الدین محمود ، پسر غیاث الدین محمد ، داد . حکومت فیروز کوه و زمین داور را به پسر عموی خویش ضیاء الدین که داماد غیاث الدین محمود بود سپرد و بالاخره فرمانروایی هرات را هم به ملک ناصر الدین آلپ غازی ، خواهرزاده خویش تفویض کرد .^۳

معز الدین پس از تقسیم ایالات نامبرده ، بلافاصله برای تجهیز سپاه به غزنه رفت .^۴ از قرار معلوم مدت اقامت وی در غزنه یک سال یعنی در سال ۶۰۰ هجری قمری (۱۲۶۲ شاهنشاهی) بوده است . در این سال محمد خوارزمشاه از غیبت حریف خود استفاده کرد و به مرو حمله برد . حاکم دست نشانده معز الدین یعنی محمد خرنگ غوری از در جنگ برآمد ولی پس از چند زد و خورد در قلعه مرو سنگر گرفته به دفاع پرداخت . لشکر خوارزم قلعه را محاصره کرد و محمد خرنگ از روی اجبار ، پس از گرفتن امان ، تسلیم

۱ - جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۱ / خواند میر ج ۲ ص ۶۰۷ .

۲ - جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۱ / جوینی ج ۲ ص ۵۲ / ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۲ ص ۱۷۶ و ۱۸۰ / خواند میر ج ۲ ص ۶۰۷ / جوینی در این مورد اظهار میدارد که معز الدین به هنگام رفتن به بادغیس ، در سرراه حکام ایبورد ، طرق و مرغه را نیز به اطاعت خویش درآورد هاست .

۳ - جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۱ / خواند میر ج ۲ ص ۶۰۷ / ابن اثیر ج ۱۲ ص ۱۸۱ / فدائی ج ۱ ص ۲۲۹

۴ - جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۱ / خواند میر ج ۲ ص ۶۰۷

شد ولی امیر خوارزمی نقص عهد کرد و او را بمجرد تسلیم شدن بقتل رسانید .^۱
در همین زمان محمد خوارزمشاه به هرات نیز حمله آورد . آلپ غازی (ملک ناصر
خواهر زاده معز الدین) مدت هشت ماه بدفاع پرداخت ولی چون به معز الدین - که در
آن زمان در هند بود - دسترسی نداشت ، و خود نیز دارای وسائل دفاعی کاملی نبود ،
ناچار شد از در صلح در آید . محمد خوارزمشاه پس از این پیروزی که طی آن حاکم هرات
راباجزگار خود کرده بود ، در اواخر شعبان بسوی مرو حرکت کرد . چند روز بعد از رفتن
محمد خوارزمشاه از هرات ، آلپ غازی بیمار شد و درگذشت .^۲

معز الدین از شنیدن خبر پیروزیهای محمد خوارزمشاه و بویژه از کشته شدن حاکم
غیور و دلیر مرو محمد خرنگ فوق العاده ناراحت شده بود ولی موقعیت وی آنچنان نبود
که بتواند بلافاصله برای گرفتن انتقام به خوارزم حمله کند . وی ناچار شده بود که پس
از رسیدن به سلطنت فوراً " به هندوستان سرکشی کند تا از شورشهای بزرگی که در آنجا
برضد او برخاسته بود جلوگیری به عمل آورد . بهمین سبب به لاهور رفته و زمستان آن
سال یعنی ۶۰۰ هجری را در آنجا گذرانید .

حمله محمد خوارزمشاه به هرات و پیروزی وی در آنجا بایستی در همین موقع
یعنی هنگامیکه معز الدین در لاهور بوده است صورت گرفته باشد .

در سال ۶۰۰ هجری یابگفته^۳ ابن اثیر رمضان ۶۰۰ معز الدین یس از فراهم کردن
وسایل جنگ به غزنه بازگشت و بدون تلف کردن وقت بسوی خوارزم حرکت کرد .^۳ محمد

۱ - جوینی ج ۲ ص ۵۲ / ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۲ ص ۱۸۱ / بارتولد ج ۲ ص ۷۳۱ /
مستوفی ، حمد الله ص ۴۰۶ .

۲ - جوینی ج ۲ ص ۵۴ / جوزجانی ج ۱ ص ۳۰۷ / ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۲ ص ۱۸۵
۳ - ابن اثیر ج ۱۲ ص ۱۸۶ .

خوارزمشاه با شتاب مرو را ترک و یکسر بسوی خوارزم حرکت کرد .^۱ معزالدین نیز او را دنبال کرد و به سرزمین خوارزم وارد شد و در کنار رود قراسو^۲ ، یکی از شعبه های جیحون اردو زد .

در این محل جنگی میان دو سپاه درگرفت و بشکست خوارزمیان پایان پذیرفت . معزالدین پس از آن گرگانج را محاصره کرد . بگفته جوینی " . . . تمامت اهالی یکدل و یک زبان " در مقام دفاع برآمدند^۳ و امام شهاب الدین خیوفی رهبر مذهبی شهر از بالای منبر مردم را به دفاع از جان و مال خود ترغیب میکرد تا دلیرانه با دشمنان پیکار کنند . عوفی نیز که بنا بعقیده بارتولد در آن زمان در گرگانج بسر میبرده و شاهد جریانات بوده است ، این موضوع را بنحو دیگری ذکر کرده میگوید که آن تسلیح همگانی یک خدعه نظامی بود که توسط ملکه ترکان خاتون بکار رفته بوده است . وی مردم را به دفاع تشویق کرده ، پیکی به خراسان فرستاد تا یسرش زودتر بیارایش بشتابد و در ضمن برای ترسانیدن سپاهیان دشمن دستور داده بود تا مردم کلاه خودهای کاغذی بر سر نهاده در بالای باروی شهر خود نمایی کنند .^۴

در این موقع محمد خوارزمشاه با عده بسیار کمی سرباز به گرگانج رسید و بتدریج از اطراف دستجات بیشتری بکمک طلبید . بگفته جوینی بزودی شمار سپاهیان که خوارزمشاه

۱ - جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۲ / بارتولد ج ۲ ص ۷۳۱

۲ - جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۲ / جوینی نام این رود را ذکر نکرده و فقط نوشته است . " . . . برجانب شرقی شط لشکرگاه ساختند . " رک جوینی ، جهانگشا ج ۲ ص ۵۵

۳ - جوینی ج ۲ ص ۵۴ / گرگانج همان محلی است که تازیان جرجانیه نام داده اند و بعدها به ارگنج معروف گردید (رک لسترنج ص ۴۷۵)

۴ - بارتولد ج ۲ ص ۷۳۲ .

گرد آورد به هفتاد هزار نفر رسیده بوده است .^۱ در همین هنگام تاینکو طراز^۲ با سپاه قراختائیان و سلطان عثمان حاکم سمرقند نیز بکمک خوارزمشاه رسیدند . سپاه غور در اینحالت محاصره را بی نتیجه دانسته عقب نشینی کرد .^۳

بالاخره در ساحل قراسو جنگ سختی میان خوارزمشاه و معزالدین در گرفت که طی آن بسیاری از سربازان دو طرف کشته شدند . معزالدین پس از آنکه شکست خود را حتمی دید به عقب نشینی خود ادامه داد و پس از گذشتن از رود جیحون بسوی بلخ روی آورد . خوارزمشاه به تعقیب دشمن شکست خورده روان گردید و او را مجبور کرد تا در هزار سپ بجنگ بی نتیجه ی دیگری اقدام کند . آنطور که انتظار میرفت در آنجا بازهم معزالدین شکست خورد و به قلعه اند خود (اند خوی امروزی) پناه برد . محمد خوارزمشاه محاصره قلعه اند خود و ادامه جنگ با دشمن شکست خورده را دیگر صلاح ندانسته به خوارزم بازگشت ولی قراختائیان دست بردار نبودند و قلعه اند خود راهمچنان در محاصره نگه داشتند . بگفته ابن اثیر در جنگی که در اطراف قلعه میان معزالدین و قراختائیان در گرفت بازهم شکست متوجه معزالدین گردید و ناچار شد مجدداً در قلعه متحصن گردد (آغاز صفر ۶۰۱ هجری قمری برابر با ۱۷۶۳ شاهنشاهی) سپاهیان

۱ - جوینی ص ۵۵ .

۲ - برای اطلاع بیشتر درباره این شخص رک جوزجانی ج ۱ ص ۳۰۸ .

۳ - جوینی ج ۲ ص ۵۵ / جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۲ / خواندمیر ج ۲ ص ۶۴۳ .

۴ - ابن اثیر ج ۱۲ ص ۷ - ۱۸۶ / جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۳ - ۴۰۲ / جوینی ج ۲ ص ۵۷ - ۵۶ / خواندمیر ج ۲ ص ۶۰۷ / مستوفی ، حمد الله ص ۴۰۶ چنین مینویسد : " خوارزمشاه مظفر بخوارزم رفت فردوس مطربه سمرقندیه احوال آن جنگ درین رباعی آورده است :
شاه ز تو غوری بلباسات بجست - ماننده جوژه از کف خات بجست
از اسب پیاده گشت ورخ پنهان کرد - فیلان بتو شاه داد و از مات بجست .

حریص و طماع قراختائی بشدت حمله خود ادامه دادند و نزدیک بود که به پیروزی کامل برسند اما در این موقع خان سمرقند ملک عثمان که میل نداشت غوریان بدست سربازان قراختائی نیست و نابود شوند ، واسطه صلح شد و با گرفتن مقدار زیادی نقدینه از معز الدین به جنگ و کشتار پایان داد .^۱

معز الدین با از دست دادن قسمت عمده سپاه خود ، که نتیجه ی لشکر کشی غیر عاقلانه وی بود ، به غزنه بازگشت .^۲ نتیجه این جنگ آن شد که خوارزمشاه همه ی شهرهای خراسان بجز هرات را تحت نفوذ خود در آورد . معز الدین تا چندی بعد پس از برقراری صلح با خوارزمشاه ، همچنان در فکر انتقام کشیدن از قراختائیان بود . جالب آنست که خلیفه الناصر بافرستادن پیامها و نامه هایی پیوسته معز الدین را تحریک میکرد تا برای نابودی خوارزمشاه با قراختائیان متفق گردد .^۳

۱ - همان منابع و Mojumdar, P. 124

۲ - جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۳ / خواند میر ج ۲ ص ۶۰۷ / مستوفی، حمد الله ص ۴۰۷

۳ - بن ساعی ، تاج الدین ابوطالب . الجامع المختصر فی عنوان التاریخ ، بغداد ۱۹۳۴ قسمت ۹ ص ۱۴۳ / یکی از این نامه ها را محمد خوارزمشاه مدتی بعد به هنگام اشغال غزنه بدست آورده بود (رک Mojumdar, P. 124) .

خلیفه الناصر برای ابقاء نفوذ خویش نه تنها غوریان را برضد خوارزمشاه تحریک میکرد بلکه در صدد برآمده بود که قراختائیان را هم بر او بشوراند . خوارزمشاه با بدست آوردن نامه ای که ذکر آن رفت از سوء نیت خلیفه بیش از پیش آگاه و برای مقابله باوی مشغول اخذ تصمیمات مناسب گردید . رک

Siddiqi, Dr. Amir Hasan: Caliphate and Sultanate in Medieval Persia, Karachi 1969, P. 204-5/

Aziz, G. R.: Journal of the Pak. Hist. Soc. vol III

معز الدین هم از نظر دیپلوماسی ، برای جلوگیری از دشمنی و مخالفت خلیفه ، با وی رابطه دوستی برقرار کرد و دستور داد تا در خطبه ها نام او را ذکر و روی سکه هم اسم او را نقر کنند .

در اینحال معز الدین ناچار بود که بسبب اغتشاشاتی که در هند ، بسبب انتشار شایعه مرگش بوجود آمده بود ، به آن سرزمین توجه کند و عملیات برضد قراختائیان را به وقتی دیگر موکول نماید .

شکست معز الدین در اند خود چنان فلاکت بار بود که امید و اعتماد سران سپاه وی از او سلب شده بود بطوریکه یکی از آنان بنام ایبک بال از صحنه نبرد گریخته به مولتان رفت . در آنجا امیر حسن حاکم دست نشانده معز الدین را بقتل رسانید و پس از انتشار دادن خبر مرگ معز الدین حکومت را بدست گرفت و خود را سلطان نامید .^۱

به همین سبب هم معز الدین توقف بیشتر در غزنه را جایز ندانسته در جمادی - الثانی سال ۶۰۱ هجری قمری (۱۷۶۳ شاهنشاهی) بطرف پیشاور رفت و از آنجا لشکری برای سرکوب کردن حاکم غاصب به مولتان فرستاد و او و همراهانش از جمله عمر بن یزان را بقتل رسانید .

بگفته جوینی رفتن معز الدین به هندوستان بدان سبب بوده است که " مرمت احوال خدم و حشم کند " ^۲ و مسلما " این عقیده بسیار درست و منطقی میباشد چون اغتشاشات داخلی در شمال هند و عدم اتحاد و اتفاق میان قبایل و دسته های مختلف آنها را ناتوان کرده بود بطوریکه هرکس میتواند با نیروی نظامی مختصری به آنها حمله و دار و ندارشان را غارت کند .

۱ - ابن اثیر چاپ بیروت ج ۱۲ ص ۱۸۷ .

۲ - جوینی ج ۲ ص ۵۸ / ابن اثیر ج ۱۲ ص ۱۸۸ - ۱۸۷ / خواندمیر ص ۶۰۷ / جوزجانی ج ۱ ص ۳۹۷ و Mojumdar, P. 124ff.

پیروزی های غوریان در هند

پس از آنکه غزنه در سال ۵۶۹ هجری قمری (۱۷۳۲ شاهنشاهی) بدست غیاث الدین مسخر گردید معزالدین از جانب وی بحکومت آن حدود معین شد . وی از غزنه چندین بار به مرز هندوستان لشکر کشی کرد و فتوحاتی نمود . مدتها پیش از وی سلطان محمود غزنوی هم از همین شهر یعنی غزنه واز شمال غربی هند بسوی جلگه های حاصلخیز و ثروتمند شمالی آن کشور حمله برده و در همه جا به چپاول و ویرانی پرداخته بود . در یورشهای محمود بسیاری از آثار هنری و باستانی هند با خاک یکسان شد و از بین رفت ! ولی باوجود تمام این یورشها و جنگهای خانمانسوز محمود نتوانست از متصرفات فراوان خود نگه داری کند ، بطوریکه بلافاصله پس از مرگ وی در زمان حکومت جانشینانش تنها ناحیه سند و قسمتی از پنجاب در قلمرو حکومت غزنوی باقی ماند و سایر نواحی شمال هند بزودی استقلال خود را باز یافتند .

در حدود اواخر قرن دوازده میلادی کشور هند در حالت خمودگی و افسردگی بسر میبرد و مردم آن گرفتار عقاید خرافی و روشهای کهنه و پوسیده خود بودند و بسبب غرور و نخوتی که داشتند و ملت و فرهنگ خود را مهمترین ملل و فرهنگهای دنیا میدانستند

۱ - برای کسب اطلاع بیشتر درباره بناها و آثار باستانی هند که بدست محمود غزنوی خراب شده اند رجوع شود به البیرونی ، مالهند ص ۱۳ و نهرو ، جواهر لعل .
نگاهی بتاریخ جهان ج ۱ ص ۴۵۱ بعد و همچنین هندوشاه ص ۳۲ بعد و

Rau, Heimo: Die Kunst Indiens, Stuttgart 1958, S.
33-40/ Davar, F.C.: Iran and India through the
Ages, P. 143ff.

هیچ کوششی برای بهتر زندگی کردن و پیشرفت خود بعمل نمی آوردند. حکام و مهاراجه‌های محلی غرق در تجمل و زندگی مرفه و آسوده خود بودند و ابداً " بفرمردم فقیر و زبردست خود نبودند . مردم طبقات پایین و ستمدیده هند هم به آن زندگی ابتدائی خوگرفته بودند و روزگذرانی میکردند و بهمین سبب هم هنگامیکه دشمن خارجی به سرزمینهای آنها حمله می‌آورد تا زمانیکه به اصطلاح کارد به استخوانشان نمیرسید ، چنانکه باید و شاید ، از خاک خود دفاع نمیکردند . بسیار جالب توجه است محمود غزنوی که بزرگترین دشمن مردم هند و معروفترین غارتگر و ویران کننده آن سرزمین بوده و بنام قهرمان اسلام در جنگ با هندوهای بت پرست مشهور گشته است یک سپاه هندی نیز داشت که تحت فرماندهی یک سردار هندو بنام تیلک Tilak اداره میشد . سلطان محمود غازی همین سپاه را با خود به غزنه برد و از آنها برای کشتن و نابود کردن مسلمانانی که بسبب ظلم و ستم وی قیام کرده بودند استفاده کرد.^۱ مردم هند بسبب ناتوانی وضعی که در اثر اختلافات مذهبی گرفتارش شده بودند نمیتوانستند از عهده دشمنان خارجی برآیند و با اولین حمله محمود کسانی که توانایی مالی داشتند از ترس به جنوب هند مهاجرت کردند .

یورشهای خانمانسوز محمود غزنوی که بگفته بعضی بنام جهاد معروف شده است ، برعکس آنچه اغلب تاریخ‌نویسان نوشته‌اند بسیار بضرر پیشرفت دین اسلام بوده و متأسفانه کشتارهای وحشیانه این سلطان ، دین مبین اسلام را در هند با مفهوم وحشیگری و بیرحمی توأم کرده بوده است بهمین سبب مردم هند بویژه هنرمندان و روشنفکران که جانشان را

۱ - رک نهر و . نگاهی بتاریخ جهان ج ۱ ص ۴۵۵ - ۴۵۳ و

Vincent, A. Smith: The Oxford History of
India, p. 235 / Haige, Wolseley: The Cambridge
History of India, vol. III, P. 27, 30

در خطر دیده بودند و زندگی در آن محیط خفقان آور را نمیتوانستند تحمل کنند شمال هند را ترک گفته به جنوب مهاجرت کردند و همین امر سبب شد که از آن ببعد هنر و فرهنگ آریایی در جنوب هند رواج بیشتری پیدا کند.^۱

ابوریحان بیرونی (تولد ۳۶۰ مرگ ۴۴۰ هجری قمری برابر با ۱۵۲۹ و ۱۶۰۷ شاهنشاهی) که مدتها در هند بسر می برده و باتوده مردم هند از نزدیک آشنا شده است در این باره مینویسد : " . . . یمین الدوله محمود سی و اند سال با آنان پیکار کرد و بلاد هند را ویران ساخت و بقایائی که از هنود باقی ماندند در کمال خصومت و عناد با ماسلمانان هستند . این فتوح و جنگها سبب شد که علوم از این حدود محو شده و به کشمیر و بنارس و جاهای دوردست رخت بست " ^۲ او در جای دیگر مینویسد " حتی اینکه کودکان خویش را (هندی ها) از ما (مسلمانان) می ترسانند و ما را شیطان معرفی میکنند . . . " ^۳

۱ - برای کسب اطلاع بیشتر درباره توسعه هنر بویژه هنر معماری هند در این زه ان رجوع

شود به Rau, S. 33-43/Haige, III, P. 11ff. /

۲ - البیرونی ، ماللهند ص ۱۳ / Davar, P. 143/Rau, S. 33-43

۳ - البیرونی ص ۱۱ / حکمت . سرزمین هند چاپ تهران ۱۳۳۷ ص ۲۹ /

Millenary of Abu Raihan Muhammad ibn Ahmad Al-Biruni, Presented on the Occation of Al-Biruni International Congress. Nov, 26, 1973, Pakistan

همانطورکه اشاره شد معز الدین پس از سرو صورت دادن به اوضاع غزنه درصدد برآمد که بار دیگر بسرزمین هند دست اندازی کند . نخستین حمله معز الدین به این سرزمین در سال ۱۱۷۵ میلادی یا ۵۷۱ هجری قمری (۱۷۳۴ شاهنشاهی) و از راه دره گمل Gomal Pass در غرب دره اسماعیل خان صورت گرفت و در این حمله نواحی مولتان و اوچه Uch را به آسانی فتح کرد .^۱ وی در اثر این پیروزیها جسارت و شهامت بیشتری یافت و بدون آنکه از تجربیات تلخ محمود غزنوی عبرت گرفته باشد^۲ درصدد حمله به گجرات برآمد . قبل از آمدن معز الدین به هند یعنی در سده یازدهم میلادی چند بار سرداران ترک نژادی به نواحی گجرات حمله کرده بودند ولی پیوسته توسط فرمانروایان و شاهان محلی از جمله مولا راجای دوم Mularaja II شاه گجرات سرکوبی شده و با دادن تلفات زیاد عقب نشینی کرده بودند .

۱ - بگفته ولزلی هایگ Wolseley Haige معز الدین به هنگام محاصره اوچه دست به یک حيله زده بوده است یعنی با زن راجای اوچه ، که با شوهرش درحال نزاع و کشمکش بود ، تماس گرفته و به او قول داده بود که در صورتیکه شهر را تسلیم کند او را بعقد خود در آورد و ملکه آن سرزمین کند . زن مزبور اغفال و باعث قتل شوهرش گردید . ولی پس از فتح شهر معز الدین آن زن را همراه دخترش به بهانه آنکه در غزنه به دین اسلام مشرف گردند به آن شهر فرستاد . بنا به نوشته هندوشاه - (ص ۵۶) معز الدین با دختر آن زن ازدواج کرده بوده است .

Haige, Wolseley, vol. III, 38-9/ Encyclopaedia

Britannica, vol. 10, Chicago 1768 (1959) p. 322

Mojumdar, P. 67ff. /

۲ - برای اطلاع بیشتر در این باره رک

Vincent A. Smith, P. 234

معز الدین در سال ۱۱۷۸ میلادی (۵۷۴ هجری قمری و ۱۷۳۷ شاهنشاهی) از
بیابان بزرگ میان راه گذشت و با سپاهیان کوفته و نزدیک بمرگ به دامنه کوهستان ابو
Mt. Abu رسید.^۱

در آنجا بمجرد ورود مورد حمله بهیم دیوانه‌وار و دوم Bhimdev II
و سپاهیان گجرات فرار گرفت و پس از تحمل Of Anhilaware
شکستی سخت و دادن تلفات فراوان ناچار شد همان راه بی آب و علف را در پیش گرفته
با عده‌ی بسیار کمی از سپاهیان عقب نشینی کند.^۲ این تجربه تلخ بوی نشان داد که
برای نفوذ در هندوستان بایستی راه پنجاب را، که در آن زمان در دست بازماندگان
دودمان غزنوی بود، انتخاب کند. اتفاقاً "بزودی این موقعیت بخودی خود برای او
بوجود آمد. چهارادو Chakradeo حکمران جمو Jemmu برای دفاع در
برابر حملات قوم شورشگر کهوکه‌ر Khokhar که با پشتیبانی و تحریک خسرو ملک
غزنوی صورت میگرفت، در صدد برآمده بود که از معز الدین کمک بگیرد.^۳ معز الدین

-
- 1) - Mojumdar, 118/Auboyer, Jeannine: Afghanistan und seine Kunst, Prague 1968, S.30/Vincent, Smith, P.234/ Haige, Wolsley, vol. III, P.39
 - 2) - Vincent... part II, P.234/Mojumdar, p.117-8/ Haige, vol. III, p.39

۳ - مفتی علی الدین خلف مفتی خیر الدین لاهوری . عبرت نامه چاپ لاهور ۱۹۶۱
ج ۱ ص ۱۳۰
Mojumdar, p.117-8/Fischer Weltgeschichte, S, 191

هم که در انتظار یک چنین موقعیتی بود دعوت حکمران جمورا با میل پذیرفت و بسوی رقیب حمله آورد و پس از زد و خوردی توانست او را شکست داده پیشاور را تصاحب کند (سال ۱۱۷۸ میلادی = ۵۷۴ هجری قمری و ۱۷۳۷ شاهنشاهی) .

دست اندازی معزالدین به سرزمین هند بار دیگر در سال ۱۱۸۱ میلادی (= ۵۷۷ هـ ق و ۱۷۴۰ شاهنشاهی) رخ داد . در این حمله وی بدون برخورد با مقاومتی به دروازه لاهور رسید . خسرو ملک غزنوی شاه لاهور که خود را حریف معزالدین نمیدانست از در صلح درآمد و پس از امضاء قرار داد صلح معزالدین یکی از پسران وی را که بگفته هندوشاه ، ^۱ ملکشاه نام داشت بعنوان گروگان گرفت و همراه خود برد یا بگفته جوزجانی و بیهقی " . . . بدر لوهور آمد (معزالدین) و پیل و پسر از خسرو ملک بستد و بازگشت " ^۲ . در همین سال حاکم سند سفلی نیز ، که از حمله معزالدین بیمناک شده بود ، فرمانبرداری خود را نسبت بوی اعلام کرد ^۳ . معزالدین پس از این پیروزی مجدداً " به غزنه بازگشت .

پس از گذشت سه سال یعنی در سال ۱۱۸۴ میلادی (= ۵۸۰ هـ ق و ۱۷۴۳ شاهنشاهی) معزالدین بار دیگر بسوی لاهور لشکر کشید . علت این لشکر کشی احتمالاً سرپیچی خسرو ملک از دادن باج و خراج بوده است . معزالدین در این حمله به لاهور موفقیتی بدست نیاورد و فقط اطراف شهر رامورد تاخت و تاز قرارداد سپس در راه بازگشت به غزنه قلعه سیالکوت را نیز بتصرف آورد . آنگاه فرماندهی آن دژ را بعهده یکی از سرداران معروف خود ، حسین خرمیل ، گذارده به غزنه بازگشت .

۱ - هندوشاه ص ۵۴ .

۲ - جوزجانی ج ۱ ص ۴۴ - ۲۴۳ / مفتی علی الدین ص ۱۳۰ / بیهقی ج ۱ ص ۲۳۰ / Mojumdar, p. 97

3) - Mojumdar, p. 118 / Haige, Wolseley, vol. III, p. 39

خسرو ملک از غیبت معز الدین سود برده بلافاصله به قلعه مزبور حمله کرد ولی نتوانست آنجا را از دست حسین خرمیل خارج سازد .

معزالدین دوسال بعد (۱۱۸۶ میلادی = ۵۸۲ هـ ق و ۱۷۴۵ شاهنشاهی) مجدداً " بسوی هند رهسپار گردید . خسرو ملک که خطراً نزدیک دید تقاضای صلح کرد ولی هنگامیکه برای دیدار معز الدین و بستن قرار داد صلح جدید ، قلعه را ترک کرد ، بدستور وی توقیف گردید . سپاهیان غوری بلافاصله وارد لاهور شدند و باین وصف به دوران حکومت دودمان غزنوی در هندوستان پایان داده شد .^۱ معز الدین بزودی خسرو ملک و پسرش بهرام را به نزد برادر خود غیاث الدین به فیروز کوه فرستاد . وی نیز دستور داد تا آن پدر و پسر را جداگانه در قلعه بلروان غرستان و قلعه سیفرود زندانی کنند . مدتی بعد یعنی در سال ۱۱۹۲ میلادی (= ۵۸۸ هـ ق و ۱۷۵۱ شاهنشاهی) هنگامیکه غیاث الدین

۱ - جوزجانی ج ۱ ص ۲۴۴ / مفتی علی الدین ج ۱ ص ۱۳۰ / شیروانی ، زین العابدین : ریاض السیاحه نسخه خطی نگارنده برگ ۱۴۹ الف پکری ، سید محمد معصوم . تاریخ سند (تاریخ معصومی) بمبئی ۱۹۳۸ ص ۳۳ / بیهقی ج ۱ ص ۳۳۰ / هندوشاه ص ۵۶ و ۵۲ / خواندمیر ج ۲ ص ۴۰۰ / خوانی ج ۲ ص ۲۶۵ / Mojumdar, p. 97

Spuler, Bartold: The Muslim World, Part II, Leiden 1969, transl. by F.R.C. Bagley, p. 62 / Frayser-Tytler. W.K.: Afghanistan a study of political development in central Asia, London 1950, p. 27 / Bary, Wm. Theodor de : Sources of Indian Tradition, New York 1958, p. 366 / Tille, S. 418 / Boyle, p. 161

و معز الدین در خراسان گرفتار زد و خورد با سلطان‌شاه بودند ، برای جلوگیری از هرگونه خطر احتمالی ، خسرو ملک و بهرام را بقتل رسانیدند .^۱

معز الدین در همان سال مجدداً "بسوی هند رهسپار گردید ولی این بار با مقاومت سخت شاهان محلی شمال هند روبرو گردید . از جمله این شاهان محلی پرتھوی راج سوم Prithvi Raj III و جوهان Chauhan یا چاهمونا Cahamona بودند . پرتھوی راج مدتها با سپاه معز الدین جنگیده مانع پیشرفت وی گردید ولی پس از مدتی زدو خورد ، روزی در جنگی که در ناحیه تراین Train رخ داد تیری بوی اصابت کرد و کشته شد . پس از مرگ او سپاهیانش متفرق گردیدند و معز الدین با خیال راحت بسوی دهلی براه افتاد و بدون دردسر آن شهر بزرگ را متصرف گردید . آنگاه حکام دوشهر دهلی و آجر Ajmer را در مناصب خود باقی گذاشته به دژهای نظامی هانسی Hansi ، کوهرام Kuhram سرسوتی Sursut و سرهند Sirhind نیز حمله برده همه‌ی آن قلاع را نیز متصرف گردید و حکومت آن نقاط را بدست سرداران

۱ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۹ / مفتی علی الدین ج ۱ ص ۱۳۰ / خواند میر ج ۲ ص ۴۰۰ / ابو الفضل بیہقی تاریخ این واقعه را سال ۵۸۳ نوشته است (بیہقی ج ۱ ص ۲۳۰، ۳۱۸ و ۹۶۵ / هندو شاه ص ۵۷ / بکری ص ۳۳ و Vincent, Smith, Part II, p. 234 / Haige, Wolseley, vol. III. p. 40-1 Fischer Weltgeschichte, Bd. 17, S. 189

خود سپرد و پس از آنکه قطب الدین ایبک^۱ را در قلعه و شهر اندرپات Indarpat^۲ بجانیشینی و نیابت خود منصوب و اداره کل امور نظامی و سیاسی متصرفات هند را نیز بعهدہ او نهاد و خود به غزنہ بازگشت^۳.

در این زمان وضع و موقعیت قطب الدین ایبک از لحاظ سیاسی و نظامی بسیار مناسب بود و بهمین سبب موفق شد سرزمینهای زیادتری را متصرف گردد . در سال ۵۸۸ هجری (۱۱۹۲ م و ۱۷۵۱ شاهنشاهی) ، مسلماً " پس از بازگشتن معز الدین به غزنہ ، یکی از سرداران هندی موفق شده بود دژ هانسی را از دست یکی از سرداران معز الدین خارج سازد . قطب الدین ایبک با حملهای در صدد بدست آوردن آن دژ برآمد و مجدداً آن قلعه را متصرف شد . نامبرده پس از این پیروزی به پیشرویهای خود ادامه داد و شهرهای

۱ - برای اطلاع بیشتر درباره قطب الدین ایبک که یکی از غلامان ترک نژاد معز الدین بوده است رجوع شود به جوزجانی ج ۱ ص ۴۱۵ .

۲ - در ده مایلی دهلی

۳ - ابن اثیر ج ۱۲ ص ۹۳ و ۱۰۵ و همچنین / Vincent, Smith, Part II, P. 234-5 / Mojumdar, p. 118 / Haige, vol. III, P. 40-1 / Rawlinson, H.G.: India, a Short cultural history, edited by C.G. Seligman, London 1937, p. 224 / Bary, p. 367 / Fischer Weltgeschichte, Bd. 17 Indien, Frankfurt a.M. 1967, S. 189 /

هندو شاه ص ۹ - ۵۸

میرت^۱ و باران (بلند شهر امروزی) را نیز بدست آورد . قطب الدین مدتها این دو دژ را بصورت دو مرکز نظامی خود قرار داد ولی بزودی دریافت که مرکز نظامی مهمتر و بهتری مورد نیازش میباشد . بهمین سبب در آغاز سال ۱۱۹۳ میلادی (۵۸۹ هجری قمری و ۱۷۵۲ شاهنشاهی) دهلی را برای این منظور انتخاب کرد .^۲

در ضمن این لشکرکشی ها قطب الدین نیز مانند محمود غزنوی تعداد بسیار زیادی از پرستشگاه ها و آثار باستانی هند شمالی را بباد غارت داد و خراب کرد . از جمله در دهلی و نواحی اطراف آن در حدود سی پرستشگاه را با خاک یکسان ساخت و با چهار صد و هشتاد ستونی که از معابد راجپوتانا Rajputana جدا کرده بود دستور داد در دهلی مسجدی بنا کردند که به مسجد قوت الاسلام یا قطب دهلی معروف میباشد .^۳ (شکل ۹ ، ۱۰)

۱- در ۸۰ متری دهلی Meerut

2) - Mojumdar, p. 118

3) - Bhandarkar, D.R.: The Temples of Asia, A.S.I., A.R. 1908/09, Calcutta 1912/Cousen, H.: The Architectural Antiquities of Western India. Indian Society, London 1926/Rau, S. 37/Davar, p. 200/Wheeler. Mortimer: Flammen in Persepolis Italy 1969, S. 145/Trotter, L.J.: History of India, revised Edition by W.H. Hutton, B.D., London 1917, p. 54

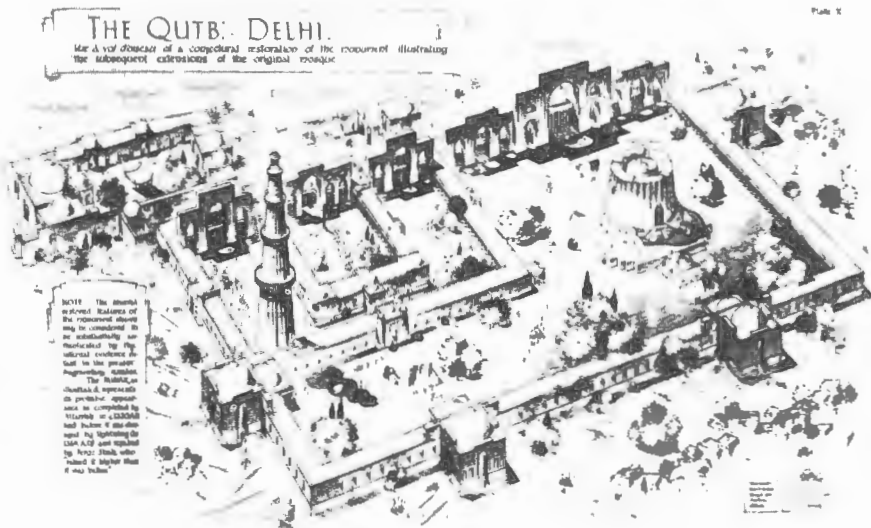
کهبیهای ص ۱۷۹ بعد و ص ۱۲۰ درباره خرابیهای زیادی که بدست قطب الدین ایبک صورت گرفته است چنین مینویسد : " . . . و همچنان بتخانه بیجاره که زیاده از سه صد بودند با خاک تیره یکسان ساخت خصوصا " بتخانه وزیه ایشری که از همه نامی و گرامی بود از بیخ برکند . . . سلطان از سنگهای آن بتکده مسجد جامع بیجاره معمور ساخت و بتخانه بجیشور سابقا " سلطان شهاب الدین اندک خراب کرده بود سلطان سکندر بنیاد

↩

آن را برکند و خانقاهی برای خادمان سید قریشی ترخیص نمود و عوام آنرا و جاشسر خانقاه میگفتند . راجه گلاب سنگه خانقاه مزبور را ویران کرده بتخانه جدید آباد ساخت " . همچنین رک

Rau, Heimo: Die Kunst Indiens, Stuttgart 1958, s. 37/

Hoag, John: Islamische Architektur, Stuttgart 1976, s. 280ff. / Scerrato, s. 129ff.



(شکل ۹) - منظره هوایی مسجد جامع قطب دهلی - منار قطب و - بناهایی که در دورانهای بعد توسط التتمش و علاءالدین خلج به آن اضافه شده است



(شکل ۱۰) - ستونهای پرستشگاه راجپوتانا که در مسجد قطب دهلی
بکار رفته است

در این گیر و دار ، چوهان با کمک و یاری هری راجا برادر پریتوی راج -

Ranthambhor^۱ Pritviraja^۱ موفق شده بود که دژ معروف رنتهمبور

و همچنین دژ اجمر را مسخر کند قطب الدین با شتاب هرچه تمامتر برای سرکوبی آنها

حرکت کرد ولی قیل از رسیدن وی هری راجا و چوهان فرار کرده بودند . درست در همین

موقع فرمانروای سابق دهلی از نبودن قطب الدین سود برده سر بشورش برداشت .

قطب الدین ناچار از تعقیب آن دو صرف نظر کرد و به دهلی بازگشت .^۲

اندک زمانی بعد معز الدین برای جنگ با خوارزمشاه ، قطب الدین را به غزنه

طلب کرد . در مدت شش ماهی که قطب الدین هندوستان را ترک کرده بود ، فرمانروایان

محلی شمال هند هیچگونه اقدامی برای بدست آوردن نقاط از دست رفته و جلوگیری از

نفوذ فاتحان خارجی بعمل نیاوردند و آن موقعیت بسیار مناسب را از دست دادند .

قطب الدین ایبک بزودی طبق فرمان ، به هند بازگشت و بلافاصله نواحی دوآب

و کل (علیگره) را نیز متصرف شد .^۳

معز الدین مدتی بعد یعنی در سال ۱۱۹۳ میلادی (۵۸۹ هـ ق = ۱۷۵۲ شاهنشاهی)

مجدداً " بسوی هند حرکت کرد و بمنظور جنگ با گاهد والا Gahadvala

۱ - پریتوی راج برادر زاده و یگهارا راج چهارم ، مهاراجه ی ناحیه سانبر و اجمر در -

راجستان و آخرین فرمانروای خاندان چوهان در هندوستان شمالی میباشد . راجه های

راجپوت در زیر پرچم وی با سلطان معز الدین غوری جنگهای زیادی کردند ولی پس از

چند پیروزی بالاخره در سال ۱۱۹۲ میلادی (= ۵۸۸ هـ ق) بدست او شکست خورده

از میدان خارج شدند . (حکمت . سرزمین هند ص ۷ - ۴۶) Tille, S. 418 /

2) - Mojumdar, p. 119

Vincent, Part II, P. 234-6 Mojumdar, P. 119

- ۳

Trotter . . . , P. 53

جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۱ / هند و شاه ص ۵۹ /

به مناطق زیر فرمان وی حمله کرد . یکی از فرمانروایان محلی بنام جای چندر - Jayachanra در نزدیکی چند آور Chandawar^۱ راه را براوگرفت و کارشان ب جنگ رسید . نیروی نظامی جای چندر بسیار خوب و نزدیک بود که بر سپاه غوری پیروز شود ولی ناگهان تیری به جای چندر اصابت کرده باعث مرگ او شد . طبق معمول ، با کشته شدن فرمانده سپاه ، سربازان هندی هر یک به سویی فرار کردند . سربازان معز الدین در میان آنها افتادند و پس از کشتن عده ی بسیار زیادی از آنان ، به دهات و شهرهای اطراف نیز یورش برده کلیه پرستشگاه ها را غارت کردند .

بطوریکه نقل شده است ، در این حمله درنواحی بنارس در حدود هزارپرستشگاه خراب شدو مهاجمان با مصالح وستونهایی که از آنجا برداشته بودند دستور دادند تا چند مسجد بنا کنند . پس از این پیروزی دو ناحیه چندراواتی Chandravati و بنارس Banaras نیز جزو متصرفات غوریان گردید . معز الدین خزائن و آثار گرانبهای بنارس و اسنی Asni را که متعلق به خاندان گاهد والا بود برداشت و پسران آنکه قطب الدین را همچون گذشته ، بجاننشینی و نیابت خود در هند باقی نهاد ، بسوی غزنه براه افتاد .^۲ پس از بازگشتن معز الدین ، گاهد والا موفق شد چند ناحیه را از دست قطب الدین ایبک خارج سازد .^۳ در اثر این پیروزی چند نفر از فرمانروایان هند شمالی تحریک شدند و برای بدست آوردن استقلال از دست رفته خود بدست و پا افتادند . این امر باعث شد که در بیشتر نقاط آتش انقلاب شعلهور گردد . در ضمن این شورشها ناحیه

۱ - نام شهر کوچکی است در کنار رود جمنا . ابن اشیر نام این رود را " ماجون " نوشته است (ابن اشیر ، الکامل ج ۱۲ ص ۱۰۵ / جوزجانی جای چندر را " جی چند " و چند اوررا " چند وال " نوشته است (جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۱)

۲ - جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۱ / ابن اشیر ج ۱۲ ص ۹۳ - ۹۱ و Mojumdar, p.119

3) - Mojumdar, p.119

کل (علیگره) بدست دهور راجپوت Dhor Rajput افتاد. اجمر نیز مورد حمله‌ی هری راجا Hariraja قرار گرفته از دست قطب‌الدین خارج شد و بالاخره جهت‌رای Jhat Rai با پشتیبانی هری راجا به سوی دهلی حمله آورد. ایبک با شنیدن این خبر عده‌ای سرباز برای دفاع از دهلی بدانجا فرستاد و خود با بقیه سپاهش بسوی اجمر حرکت کرد تاراه را برج‌جهت رای بگیرد. نامبرده جنگ در مقابل قطب‌الدین را بی‌نتیجه دانسته به اجمر فرار کرد. قطب‌الدین بزودی خود را به اجمر رسانید و آنجا را محاصره کرد.

هری راجا که در محاصره دشمن قرار گرفته بود و شکست خود را یقین میدانست، اسارت و سرشکستگی خود را تحمل نکرد و برای نجات حیثیت و شرافت خانوادگی خویش، خود را به آتش کشیده نابود ساخت. قطب‌الدین بلافاصله شهر آجمر را به تصرف درآورد و پسر پرتھوی راج را نیز از کار برکنار کرد و حکومت آن شهر را بدست یکی از سرداران خود سپرد (۱۱۹۴ میلادی برابر ۵۹۱ هـ ق و ۱۷۵۳ شاهنشاهی).

در ضمن این زدوخوردها، قطب‌الدین دستور داده بود تا ۲۷ معبد پیروان مذهب جائینیسم را خراب کرده از مصالح آنها بنای مسجد قوت‌الاسلام دهلی را پایه‌گذاری کنند. قطب‌الدین به همین ترتیب در سال ۱۱۹۶ میلادی (۱۷۵۵ شاهنشاهی) بنای مسجد دیگری را در اجمر پایه‌ریزی کرد که بنام ارهار دن کاجهومیپرا - Arhar^۱ din-Ka Jhompra معروف گردیده است. بنای این مسجد در سال ۱۲۰۰ میلادی ۱۷۵۹ شاهنشاهی پایان رسید. ^۲مسجد نامبرده در کنار کالج سانسکریت ویسالادیبو قرار گرفته است. (شکل ۱۱)

۱ - ارهار دن کاجهومیپرا یعنی کلبه دو روز و نیم و چنین مشهور است که این مسجد رادر دو روز و نیم ساخته‌اند. آئین جائینیسم، بنا به نظر پیروان آن، توسط شخصی بنام تیرتهانکارا ماهاویرا Tirthankara (= رهبر و راهنما) که بسال ۴۷۷ یا -



۴۶۷ پ م وفات یافته است ، آخرین فرم و شکل نهائی خود را گرفته است . پیش از وی ۲۳ پیامبر و رهبر این آیین را منتشر کرده بوده اند و ماهویرا بار دیگر به تبلیغ و انتشار آن پرداخته است . شرح حال ۲۲ پیامبر که هزاران سال پیش زندگی میکردند ، جنبه افسانه ای بخود گرفته است و بیست و سومین پیامبر که پارشوا Parshva نام داشته در دوران تاریخی زندگی نمیکرده است . تاریخ نویسان تاریخ مرگ او را ۲۵۰ سال جلوتر از ماهویرا ذکر کرده اند . این پیامبران بانی و سازنده آیین جئینسم بوده اند . از ماهویرا نوشته ای باقی نمانده است و مطالبی را به او نسبت میدهند در حدود سال ۵۰۰ بعد از میلاد و بزبان پراکریت Prakrit نوشته شده اند . برای بدست آوردن آگاهی بیشتر رک

Glasesnapp, Helmut von:

Die Philosophie der Inder, Stuttgart 1958, S.

295/Fischerweltgeschichte, S. 49

قطب الدین اصرار عجیبی در برانداختن آثار مذهبی و باستانی هندوها داشت . از جمله بناهایی که بدست وی نابود شده اند ، بتخانه های بیچاره بوده است که بنا بنوشته ی پیر غلام حسن کهویهامی زیاده از صد عدد بوده اند . از مهمترین این بتخانه ها ، بتخانه وزیه ایشری بوده است که پس از خرابی بدستور قطب الدین ، از سنگهای آن ، مسجد جامع بیچاره را بنا کردند . دیگر بتخانه بجیشور بود که با سنگهای آن خانقاهی برای خادمان و پیروان سید محمد قریشی ساخت که مردم آنرا و جاشر خانقاه نام نهاده بودند . تعصب قطب الدین در مسلمان کردن هندوها به آنجا رسیده بود که دستور داده بود ، هرکس از قبول دین اسلام خودداری کند بقتل برسد . وی تمام کتب و آثار نوشته و نویسندگان آنها را در میان تالابی غرق کرد . از آن گذشته دستور داده بود که مردم از نواختن موسیقی خودداری کنند . بعضی از بتخانه ها که بدستور قطب الدین خراب شدند به اندازه ای با شکوه و بزرگ بودند که برای خراب کردن آنها تا یکسال وقت لازم بود . (رک کهویهامی ، پیر غلام حسن : تاریخ حسن ج ۲ ص ۲۰ بیعد

چاپ Sringar) و Haog, S. 287

2) - Mojumdar, p. 120



(شکل ۱۱) - آجر ، مسجد ارهاردن کاجھومپرا

معز الدین در سال ۱۱۹۵ میلادی (= ۵۹۴ هـ ق و ۱۷۵۴ شهنشاهی) باردیگر
 بمنظور کامل کردن فتوحات خود در شمال هند ، و بدست آوردن مراکز مهم و معروف آن
 حدود یعنی مناطق بیانہ Bayana وگوالیور Gwalior دست به لشکر کشی زد .
 کنورپال Kunwarpala فرمانروای شهر بیانہ ، جنگ و دفاع را بی نتیجه
 دانسته و پیش از رسیدن معز الدین شهر را ترک کرده و با سپاه خود به یکی از دزهای

نزدیک بنام تهان گره Thangarh یا Tahangarh پناه برد و دستوز داد تا اطراف آن دژ را خندق بکنند ولی تمام این تدبیرها ثمری نداد چون با هجوم سپاه معز الدین کنورپال مجبور شد بدشمن تسلیم شود .

معز الدین پس از این پیروزی موفق شد چند شهر و دژهای نظامی مهم دیگری را بدست آورد . از جمله ، دژهایی بودند که در میان راجپوتانا و دو آب قرار داشتند . معز الدین پس از تسخیر این دژها ، فرماندهی آن مناطق را به بهاء الدین طغرل ، یکی دیگر از غلامان و سرکردگان سپاه خود سپرد . بهاء الدین طغرل پس از بدست گرفتن کار و تسلط بر امور ، دستور داد تا قلعه ای بزرگ در آن محل ساختند و آنجا را مرکز ستاد خود قرار داد . این قلعه بزرگ بنام سلطان کوت Sultankot موسوم گردید . مقصود بهاء الدین از بنای این دژ بزرگ آن بود که بتواند از آنجا جریانات سیاسی ایالات شرقی و غربی را زیر نظر و در ید اختیار خود داشته باشد .

معز الدین پس از آنکه خیالش از این سوی آسوده گشت به دژ بسیار معروف و بزرگ گوالیور Gwalior^۱ حمله کرد و آنجا را در محاصره گرفت . فتح این دژ بزرگ کار آسانی نبود و بهمین سبب مدت محاصره بطول انجامید .

در این موقع پریهار Parihar فرمانروای سلاکشانا Sallakshana با فرستادن نمایندگان ، از معز الدین تقاضای صلح کرد . وی نیز از این موقعیت بسیار مناسب استقبال کرد و باکمال خشنودی پیشنهاد صلح را پذیرفت و دستور داد تا محاصره دژ گوالیور پایان یابد . آنگاه بهاء الدین طغرل را مامور ادامه مذاکرات با پریهار و آرامش دادن به آن سامان کرد و خود آنجا را ترک کرد . سردار مزبور تقریباً " مدت یک سال در آن ناحیه ماند و با حملات پی در پی به اطراف و ایجاد ناراحتی توانست بالاخره فرمانروای

۱ - جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۱ و ۴۲۱ / ابن اثیر ج ۱۲ ص ۱۲۱ - این دو مورخ نام ایسن شهر را کالیور و گوالیر نوشته اند .

مطلق آن منطقه نیز گردد . بدین ترتیب ناحیه مزبور هم جزو منطقه حکمرانی دهلی گردید .^۱

قطب الدین ایبک با قبول نیابت معز الدین در هندوستان ، گرفتار کشمکشهای فراوانی شده و آرامش خود را از دست داده بود . در پایان سال ۱۱۹۵ میلادی (= ۵۹۲ هـ و ۱۷۵۴ شاهنشاهی) و آغاز سال بعد یکی از قبایل ساکن در ناحیه آجرم بنام مهر Mher با طایفه چالوکیه Chaulukya متحد شد تا بفرمانروایی امرای ترک نژاد یعنی قطب الدین ایبک و بهاء الدین طغرل پایان دهد و آنها را ابتدا از راجپوتانا Rajputana بیرون کند . بر اثر این اقدامات شورش بزرگی در آن ناحیه برپاخواست و بهمین سبب قطب الدین ناچار شد بسوی آجرم لشکر کشی کند . در نزدیکی آن محل میان سپاه قطب الدین و نیروی نظامی مهر جنگی سخت درگرفت که در طی آن قطب الدین شکست خورده در محاصره دشمن قرار گرفت . در این موقع بحرانی ناگهان خبر رسید که لشکر غزنه به نزدیکی آجرم رسیده است . با شیوع این خبر سپاهیان غالب محاصره را پایان داده بازگشتند .

قطب الدین مدتی بعد برای جبران آن شکست سپاه بزرگی آماده کرد و بهانهیل واره Anhilwara (پایتخت گجرات) حمله کرد . فرمانروای گجرات بنام بهیم دوم Bhima II که میدانست قطب الدین بزودی بسوی گجرات روانه خواهد شد ، قبل از حرکت وی شهر را ترک گفت و در یکی از دژهای دور افتاده مفر گرفت . رای کرن Rai Karan یکی از فرمانروایان آن حدود با همکاری دهاراورش پرمار

۱- این اشیر ۱۲ ص ۱۲۱ / جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۱ / Mojumdar, p.120
Fischer Weltgeschichte, S.191

Dharavarsha Pramara سپاهی فراهم کرده در دامنه کوه اَبو به کمین قطب الدین نشستند . سردار مزبور بمجرد ورود در آن ناحیه هنگامیکه از نقشه دشمن با خبر گردید دستور بازگشت منظم سربازان را صادر کرد . راجپوتانا بگمان آنکه قطب الدین یارای برابری را ندارد و عقب نشینی میکند ، سنگر مطمئن خود را ترک کرد و به دشمن حمله آورد . قطب الدین که در انتظار این موقعیت بود فوراً " دستور حمله صادر کرد و شکست سختی بسپاه حریف وارد آورد . در این جنگ در حدود پنجاه هزار نفر از سربازان هندی کشته شدند و بیست هزار نفر نیز به اسارت درآمدند . آنگاه سربازان قطب الدین به نقاط آباد آن نواحی حمله آوردند و در ضمن کشت و کشتارهای بیرحمانه دست به غارت و چپاول مردم زده خرابکاری های زیادی به بار آوردند . از جمله در شهر انهیل پاتکا Anahilla Pataka پس از چپاول مردم ، بسیاری از معابد شهر رانیز ویران کردند . بگفته هندو شاه ^۱ قطب الدین یکی از سرداران زیردست خود را بفرماندهی گجرات منصوب کرد و خود به دهلی بازگشت .^۲

چندی بعد بهیم دوم از پناهگاه خود خارج شد و گجرات را بتصرف خویش درآورد . از آن ببعد شهر گجرات بسبب موقعیت خاص خود و دور افتادگی از مراکز تحت فرمان سرداران ترک ، از تهاجم آنها در امان ماند . قطب الدین موقع شناس از آن زمان بیشتر توجه خود را صرف دست اندازی به نقاط دیگر کرد و شهرهای آنسوی رود گنگ از جمله کتهر Katehr و بدایون Badaun را بتصرف خود درآورد .^۳ ولی رویهمرفته در نگهداری آن نواحی موفقیتی بدست نیاورد و نتوانست آنچنان که میخواست حکومت مطلق خود را تحمیل مردم آن ناحیه کند .

۱ - هندو شاه ص ۹ - ۵۸ .

۲) - Mojumdar , p. 121

۳) - Mojumdar , p. 121

در آن زمان وضع ایالات شمالی هند طوری بود که دست اندازی به آن نقاط کاری بس آسان بود. از این رو قطب الدین ایبک هم از موقعیت استفاده کرده متوجه شهرهای بزرگ گردید.

در این حملات قطب الدین نظر خود را متوجه نواحی جنوب شرقی مناطق تحت تسلط خود کرد. این نواحی منزلگاه قبائل چندله Chandella فرمانروای مطلق سرزمین ججاکابهکتی Jejakabhukti (استان Bundelkhand کنونی) بود که به شجاعت و بی باکی معروف بودند. قبایل نامبرده تحت فرمان رهبر خود بنام پارامردی Paramardi یا پارامل Paramal (۱۲۰۳ - ۱۱۶۳ - میلادی)، زندگی میکردند.

این سرزمین خشک از شمال به شهرهای Kalpi و Asni و از شرق به آنسوی رودخانه جمونا Yamuna محدود میگردد و دارای دژهای بسیار محکمی مانند کالنجر Kalinjar و مهوبه Mahoba بود. اتفاقاً یکی از دشمنان سرسخت و خطرناک قطب الدین ایبک در شمال هندهمین پارامل بود که از مدت‌ها پیش پیوسته در زدوخوردهای باوی شرکت کرده بود.

آخرین حمله قطب الدین به قبائل چندله Chandell در سال ۱۲۰۲ میلادی (۵۹۹ هـ ق ۱۷۶۱ شاهنشاهی) رخ داد. پارامردی Paramardi از مقابل قطب الدین فرار کرد و در قلعه کالنجر Kalinjar پناهنده گردید و قطب الدین نیز قلعه مزبور را بمحاصره گرفت. پس از چندی پارامردی بسبب کمبود مواد غذایی و آب و قطع شدن ارتباط با دنیای خارج، ناچار شد که تقاضای صلح کند ولی قبل از آنکه بتواند قرار داد صلح را امضاء کند بطور ناگهانی درگذشت.^۱

1) - Mojumdar, p. 122

آنطور که معلوم است وزیر او بنام اجای دو بسبب آنکه به منبع آبی دسترسی پیدا کرده بود ، برضد پارامردی قیام کرد و با تسلیم شدن و بستن قرار داد بمخالفت برخاست و پس از تجهیز مردم در صدد ادامه جنگ و دفاع برآمد .^۱ وزیر نامبرده ، که به احتمال نزدیک بیقین مسئول کشته شدن پارامردی بوده است ، مدت زیادی به دفاع از قلعه پرداخت ولی بالاخره توان مقاومت از دست داد و با همراهان خود به قلعه‌اجی‌گره Ajayagarh فرار کرد و در آنجا موضع گرفت .

با فرار اجای دو ، شهرها و دژهای کالنجر ، مهوما و کهجواهو Khajuaoh بدست قطب الدین افتاد و حکومت آن نواحی در اختیار حسن ارنال که از سرداران قطب الدین بود قرار گرفت .

معز الدین و قطب الدین نایب السلطنه وی احتمالاً "هیچگاه در فکر آن نبودند که دامنه فتوحات خود را از ناحیه گاهد والا Gahadvala فراتر برند ولی باری کار آمدن و نیرومند شدن یکی دیگر از غلامان ترک نژاد معز الدین بنام اختیار الدین محمد بختیار خلجی ، این امر واقعیت یافت و صورت عمل بخود گرفت . اختیار الدین محمد در آغاز کار بعنوان سرباز ساده بخدمت معز الدین درآمده بود .

نخستین دوران زندگی سربازی وی از سال ۵۹۰ هـ ق (۱۷۵۲ شاهنشاهی) در خدمت هژبر الدین حسن ادیبو در شهر بدایون (بودائون Budaun) آغاز گردیده بود آنگاه پس از چندی در استخدام ملک حسام الدین آغل بیگ درآمده بود و در شهر اوده Awadh همچنان بخدمت سربازی اشتغال داشت و از همین موقع بود که بانجام چند ماموریت نظامی ، نبوغ نظامی خود را نشان داد .

اختیار الدین با درآمد بسیار کم خود عده‌ای سرباز و جمعی جیره خوار بدور خود جمع کرد و در سال ۵۹۷ هـ ق (۱۲۰۰ م و ۱۷۵۹ شاهنشاهی) به ناحیه مگده

۱ . همان منبع و همان صفحه

Magadhe که تقریباً "سرحد غربی کشور سنا Sena بود حمله آورد و چون بادفعا و زد و خوردی روبرو نگردید به چپاول ها و پیشرفت های خود ادامه داد و بزودی موفق شد از جمع کردن اموال غارتی پول فراوانی بدست آورد . وی بزودی با این ثروت بادآورده قشون نیرومندی فراهم کرد و تا حدود ناحیه وهار Vihara (شهر دانشگاهی بهار Bihar) پیشروی کرد . چندی بعد بمنظور حمله به آن شهر نیز کسب تکلیف نمود و بلافاصله پس از دریافت اجازه حمله را آغاز کرده وارد آن شهر بی دفاع گردید . در این حمله تنها کسانی که درصدد دفاع برآمدند روحانیان بودائی بودند که پس از شکست بدستور اختیارالدین قتل عام شدند .^۱

اختیارالدین پس از این پیروزی برای مشورت درباره اقدامات دیگر بنزد قطب الدین رفت . وی نیز با این امر موافقت کرده دست او را بازگذارد . ولی خاطر نشان کرد که وی ناپستی امید هیچگونه کمک و پشتیبانی داشته باشد .

اختیارالدین بدون درنگ بسوی نادیا Nadiya لشکر کشی کرد و آنجا را بتصرف در آورد . پس از این پیروزی به سرزمین بنگال روی آورد و قسمتهایی از آن ناحیه را نیز بچنگ آورد .

چندی بعد توقف در دژ نادیا را صلاح ندانسته به قلعه لکهنوتی Lakhnawati که در شمال سینا Sena و در ساحل رود گنگ قرار داشت ، نقل مکان کرد و آنجا را بعنوان مرکز ستاد خود برگزید .

این فتوحات و پیشرفتهای زیاد در سرزمینهای بی دفاع ، اختیارالدین را مغرور کرد و تا آنجا که بفکر افتاد یورشهایی هم به سرزمین تبت بکند لذا با سپاه بزرگ خویش بدان سوی حرکت کرد . هنگامیکه به مرز تبت نزدیک شد به او اطلاع دادند که پنجاه هزار

1) - Vincent, Part II, P. 236-7 / Mojumdar, p. 122 /

Haig, vol. III, p. 49 ff.

سوار در انتظار او آماده جنگ میباشند . اختیار الدین با شنیدن این خبر فوراً " فرمان بازگشت صادر کرد . سربازان که روحیه فرمانده خود را ضعیف دیدند ، از تعقیب دشمن هراسان شده با سرعت و بی نظمی بعقب بازگشتند . هنگام عبور از رودخانه های بین راه عده ی بسیار زیادی از آنها غرق شدند و اختیار الدین توانست با عده بسیار کمی ، در حدود یکصد نفر از لشکریانش جان سالم بدر برد و بالاخره پس از این ناکامی باحالی زار به دیواکوت Devakut آمده در آنجا به بستر بیماری افتاد و بالاخره در سال ۱۲۰۶ میلادی ۱۷۶۵ شاهنشاهی بدست یکی از سران سپاه خویش بنام علی مردان بقتل رسید .^۱

در این هنگام که قطب الدین و اختیار الدین در هندوستان سرگرم تاخت و - تازهای چشمگیر خود بودند ، چنانکه گذشت ، معز الدین در جنگ با قراختائیان شکست سختی خورده و سپاهیانش تار و مار گردیده بود . شکست معز الدین در اند خود چنان فلاکت بار بود که اعتماد بیشتر سرکردگان و سران ارتش وی از او سلب گردیده و همانطور که در بالا بدان اشاره شد ، یکی از این سران لشکری بنام ایبک بال از میدان جنگ گریخته با سربازان تحت فرمان خود به مولتان رفت . در آنجا وی امیر حسن حاکم آن شهر را که از طرف معز الدین حکومت میکرد بقتل رسانید و خود بفرماندهی مشغول گردید ، آنگاه خبر مرگ معز الدین را انتشار داد و خود بعنوان سلطان بتخت نشست .^۲

در این حال معز الدین که موقعیت خود را در آن منطقه خطرناک دید ، نقشه جنگ برضد قراختائیان را بوقت دیگر موکول کرد و در جمادی الثانی سال ۶۰۱ هـ ق (ژانویه - فوریه ۱۲۰۵ م و ۱۷۶۴ شاهنشاهی) بسوی پیشاور حرکت کرد و از آنجا لشکری برای سرکوب کردن حاکم غاصب به مولتان اعزام داشت و او را بقتل رسانید . معز الدین

(1) - Mojumdar, P. 124

(2) - Haige, vol. III, P. 47f / Mojumdar, ۲ - هندو شاه ص ۵۹ p. 124/

تا نیمه شعبان همان سال در پیشاور ماند و قطب الدین را بنزد خویش فرا خواند تا با او دربارهٔ موقعیت سیاسی و نظامی و تهیه لشکر جدید مشورت کند .

انتشار خبر مرگ معز الدین بهانه ای بود برای اقوام مختلف هند تا دست بشورش بزنند . قبایل شورشگر کههوکهر ، تیراهی و دیگر قبایل موفق شدند با قیام خود نواحی میان لاهور و مولتان را ناامن کرده از دادن باج و خراج مردم جلوگیری بعمل آوردند . آنگاه با حمله ای موفق شدند شهر مولتان را از دست حاکم دست نشانده معز الدین خارج سازند .^۱

در این هنگام تمام فکروذکر معز الدین متوجه جبران شکست خود و انتقام کشیدن از قراختائیان بود لذا به محمد بن ابی علی ، حاکم دست نشانده خود در لاهور و مولتان دستور داد تا مقادیر زیادی نقدینه جهت تهیه سپاه برای او بفرستد . از سوئی چون وی نمیخواست خود را سرگرم زدو خورد با قبائل شورشگر هند کند به قطب الدین ایبک دستور داد تا آن انقلاب را خاموش سازد .

آنگاه در اواسط ماه شعبان پیشاور را ترک کرد و در اول ماه رمضان آن سال (۶۰۱ هجری قمری = ماه مارس ۱۲۰۵ م و ۱۷۶۳ شاهنشاهی) به غزنه رسید و پس از گذشت زمان لازم دستور آماده باش سپاه جهت جنگ با قراختائیان را صادر کرد . موعد لشکرکشی ماه شوال سال نو تعیین شده بود .^۲

قبیله کههوکهر در راس سایر قبایل هند بشدت انقلاب خود بر ضد حکام دست نشانده معز الدین افزودند و گذشته از آنکه از دادن باج و خراج خودداری میکردند ، خواستار

(1) - Mojumdar, P. 124/Haige, vol. III, P. 47ff.

۲- ابن اشیرج ۱۲ ص ۲۰۹ / نظامی ، حسن . تاج الماشر ص ۲۷

خروج بیگانگان از نواحی مولتان و لاهور نیز بودند .^۱

حاکم لاهورو مولتان وخامت اوضاع را به معز الدین اطلاع داد و لزوم حضوری در هند را به او گزارش کرد . در این میان خط اصلی ارتباط میان لاهور و غزنه نیز قطع شده ، بیشتر مردم با شورشیان همگام شده و کار انقلاب بمراحل خطرناکی رسیده بود . بهاء الدین سردار مولتان جهت خوابانیدن شورش دست به حمله‌ای زد ولی شکست سختی خورده بازگشت . بار دیگر دست بحمله زد و این بار هم با از دست دادن سربازان زیادی شکست خورده و ناکام بمقر خویش عقب نشینی کرد .

در این موقع معز الدین که وضع هندوستان را خطرناک دید ، و از پیروزیهای قبایل شورشی و بویژه قبیله های کهوکهر و تیراهی آگاه گردیده بود ، تصمیم خود ، مبنی بر حمله مجدد به قراختائیان را ، بتعویق انداخت و در پنجم ربیع الاول سال ۶۰۲ - (۲۵ اکتبر ۱۲۰۵ م و ۱۷۶۴ شاهنشاهی) غزنه را بقصد هندوستان ترک کرد .^۲

معز الدین در این حمله به هندوستان نظر دیگری غیر از سرکوبی شورشیان نیز داشت و آنهم جمع آوری مجدد وجوه نقد برای تقویت سپاه بود یا بگفته عطا ملک جوینی :

" بغزای هند مایل شد تا مرمت احوال خدم و حشم کند . . . " ^۳ .

معزالدین بزودی با سپاهیان فراوان به هند رسید و در ناحیه میان دو رود سدرا

Sodra و جهلم Jhelum^۴ با دشمنان روبرو گردید .

۱- همان منابع و همچنین Vincent, part II, p. 236/Haige, vol. III, pp 47-49

۲- ابن اثیر ج ۱۲ ص ۲۱۰ / خواند میر ج ۲ ص ۶۰۷ / جوینی ج ۲ ص ۵۸ / هندوشاه ص ۵۹

۳- جوینی ج ۲ ص ۵۸ و همچنین Vincent, p. 236

۴- جهلم یکی از پنج شعب رود سند میباشد (حکمت : سرزمین هند ص ۱۹) و - همچنین ابن اثیر ج ۱۲ ص ۲۱۰ .

جنگ میان معزالدین و قبایل شورشی نزدیک به یک ماه طول کشید . مردان قبیله کهوکهر بارشادت فراوان میجنگیدند و نزدیک بود شاهد پیروزی را در آغوش بگیرند ولی بآمدن قطب الدین به کمک معزالدین روحیه آنها ضعیف شد و دچار شکست سختی گردیدند . پس از این شکست عده بسیار زیادی از مردان قبیله کهوکهر به اسارت درآمدند و بقیه آنان برای نجات خویش به جنگلی فرار کردند ولی سپاهیان معزالدین و قطب الدین اطراف آن جنگل را محاصره کرده درختان را به آتش کشیدند . سربازان فراری با این وضع وحشتناک در لابلای درختان سوخته جان خود را از دست دادند ^۱ . دسته هایی از مردان قبیله مزبور که از معرکه بدور بودند از این مرگ وحشتناک نجات یافته تحت فرمان پسر رای کهوکهر و یکی دیگر از سرداران خود بنام Bakan به قلعه نظامی سالت Salt Range ، که در دست ابن دانیال نامی بود ، پناه بردند .

معزالدین روز بعد به این دژ نیز حمله کرد و آنجا را متصرف شد . ساکنان هندوی آن قلعه نیز بدون هیچگونه برخوردی تسلیم گردیدند .^۲

این پیروزی نیز برای معزالدین غنایم و ثروت هنگفتی به ارمغان آورد .^۳ وی در اواخر ماه ربیع الثانی سال ۶۰۲ هـ ق (۱۷۶۴ شاهنشاهی) به لاهور بازگشت و تا ۱۶- رجب در آنجا توقف کرد .

۱- این جنگ در روز پنجشنبه ۵ روز مانده به آخر ربیع الثانی رخ داده است و بطوریکه ابن اثیر مینویسد عده ای از اسیران را در مقابل دریافت یک دینار رکنی برای هر پنج نفر بفروش میرسانیدند (ابن اثیر ج ۱۲ ص ۲۱۰) و همچنین

Mojumdar, P. 124/Haige, vol. III, P. 48

۲- نظامی حسن . تاج المآثر ص ۹۱ - ۹۰ / ابن اثیر ج ۱۲ ص ۲۱۱

۳- غنائمی که معزالدین در این سفر بدست آورد به اندازه ای زیاد بود که ضرب المثل شده است . سهم جلال الدین بامیانی پس از تقسیم آن بالغ بر ۲۵۰ بار شتر از طلا و جواهر بوده است . رک جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۸ و همچنین -

Haige, vol. III, p. 48-9

معز الدین که هنوز در فکر انتقام کشیدن از قراختائیان بود از آنجا پیغامی برای بهاء الدین سام فرمانروای بامیان فرستاد و دستور داد تا سربازان خود را برای جنگ بزرگ با قراختائیان آماده ساخته عده ای را مامور ساختن پلی برای عبور سپاهیان کند . آنگاه خود با آمادگی کامل بقصد تنبیه قراختائیان بسوی غزنه رهسپار گردید . در میان راه در محلی بنام دامیاک Dhamiak^۱ چادرهای اردو بر افراشته شد . چادر سلطنتی معز الدین بمنظور اطمینان بیشتر در کنار رود قرار داشت و بهمین سبب هم آن سوی را بدون نگهبان باقی نهادند .

در روز سوم شوال سال ۶۰۲ هجری قمری (ماه مارس ۱۲۰۶ م ۵ - ۱۲۶۴ شاهنشاهی) چهار نفر از فدائیان اسماعیلیه و یا بقولی از مردان قبیله کهوکهر ، از سوی آب یعنی از محلی که نگهبان نداشت به داخل چادر معز الدین رفته او را بقتل رسانیدند . در مورد قتل معز الدین عقاید متضادی وجود دارد . عده ای نوشته اند که این کار بدست افرادی از قبیله کهوکهر صورت گرفته ولی بررسی های جدید نشان داده است که به احتمال نزدیک به یقین قاتل ها از فدائیان اسماعیلیه بوده اند . جریان سیاسی آن زمان نیز این عقیده را تقویت می کند چون مدت ها بود که زد و خورد میان آنها و سران غوریان بویژه علاء الدین محمد متولی غور و دست نشانده معز الدین در جریان بود و در این زمان یکی از سرداران معز الدین نیز در کوهستانهای غور بسرکوبی عده ای از

۱ - دامیاک کنونی واقع در سواحل رود باکرالا Bakral یا Sindhu در نزدیکی جهلم قرار داشته است . جوینی ج ۲ ص ۵۸ و خواند میر ج ۲ ص ۶۰۷ این نام را " حیلی " و " دمک " نوشته اند و ابن اثیر (ج ۱۲ ص ۲۱۲) آنرا " دمیل " ذکر نموده . همچنین رک Vincent, p. 236/Haige, p. 48

آنها مشغول بود .^۱ بهمین علل میتوان دریافت که پیروان فرقه اسماعیلیه بمنظور گرفتن انتقام و پیشرفت کار خود - باکمک افرادی از قبیله کهوکهر- در صدد قتل وی برآمده اند اما و سران نظامی معز الدین با همکاری موید الملک وزیر ، بدون آنکه خبر مرگ او را انتشار دهند ، پس از آنکه زخمهای پیکر بیجانش را دوختند آنرا درون ملحفه ای پیچیده در- تخت روانی از راه کرمان (Karaman) بسوی غزنه حرکت کردند و در آنجا خاک سپردند .^۲

پس از مرگ معز الدین غوری متصرفات وی در هندوستان بدست قطب الدین ایبک ، که در روز سه شنبه هیجدهم ذیقعد ۶۰۲ هـ ق (۵ - ۱۷۶۴ شاهنشاهی) در لاهور بتخت نشسته بود و نخستین سلطان ترک نژاد هندوستان محسوب میگردد ، افتاد .^۳

۱ - حسن نظامی مینویسد که قاتلان از مسلمانان بوده اند . ابن اثیر آنها را از قبیله کهوکهر دانسته و احتمال میدهد که از فرقه اسماعیلیه نیز بوده اند . جوزجانی نیز آنها را " فدائی ملاحده " نوشته است . برای کسب اطلاعات بیشتر رک ابن اثیر ج ۱۲ ص ۲۱۳ - ۲۱۲ و ۱۸۹ / فدائی ج ۱ ص ۲۳۲ / حسن نظامی ص ۹۰ بعد / هندوشاه ص ۶۰ / جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۳ / مستوفی ، حمد الله ص ۴۰۷ / جوینی ج ۲ ص ۵۹ - ۵۸ / خوافی ج ۲ ص ۲۸۰ / درباره زد و خورد و اختلافات میان اسماعیلیه و علاء الدین محمد بن ابی علی متولی غور رک ابن اثیر ج ۱۲ ص ۱۸۹ / هاجسن ، گ . س . فرقه - اسماعیلیه ، ترجمه فریدون بدره ای ، چاپ تهران ۱۳۴۶ ص ۳۹۳ / حبیب الله - ا . ب . م . بنیاد حکومت مسلمانان در هند ، چاپ لاهور ۱۸۱۵ ص ۰۷۹ نسوی ، که چندی پس از این حادثه با سران اسماعیلیه گفتگو کرده است ، چنین می نویسد . که آنها مدعی قتل معز الدین بوده و گفته اند " شهاب الدین غوری را بر ولاء سلطان کبیر کشتیم " رک نسوی ، محمد خرندزی زیدری . سیرت جلال الدین مینکبرنی ترجمه فارسی از مترجم مجهول چاپ تهران ۱۳۴۴ ص ۳۳۱ و همچنین

Mojumdar, p.124-5 / Haiqe, III, p. 48-50/Vincent, p. 236/ Tille, S. 418/ Encyclopaedia Britannica, vol. 10, Chicago, London, Toronto 1768, Printed



in U.S.A. 1959, p. 322f.

۲- ابن اثیر ج ۱۲ ص ۲۱۳ تا ۲۱۵ / جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۸ و

Mojumdar, p. 125

Rawlinson, H.G. : / ۳۵ ص / ۶۱-۶۳ / بکری ص ۳۵

India a Short cultural history, London 1937,

p.224/ Scerrato, S.130

۷- غیاث الدین محمود (۶۰۲ تا ۶۰۷ هـ ق = ۱۰ - ۱۲۰۶ میلادی برابر با ۵ - ۱۷۶۴

تا ۱۷۶۹ شاهنشاهی)

هیچیک از تاریخ‌نویسان ذکری از تاریخ تولد و دوران جوانی غیاث الدین محمود نکرده اند ولی از قرائن میتوان نتیجه گرفت که وی بعد از سال ۵۶۲ هجری قمری (۱۷۲۵ شاهنشاهی) و قبل از سال ۵۶۹ هـ ق (۱۷۳۲ شاهنشاهی) بدنیا آمده است .^۱ این شاهزاده یقیناً " تحصیلاتش را در دربار پدر و درخور یک شاهزاده بپایان رسانیده بوده . دربار غیاث الدین محمد پدرش مرکز تجمع دانشمندان بوده است و در این محیط به غیاث الدین محمود علم رهبری و مدیریت و دانش جنگی آموخته و حتی او را در عملیات جنگی برضد خوارزمشاه نیز شرکت داده بودند .^۲

غیاث الدین محمود پس از مرگ پدر تصاحب تاج و تخت غور را حق خود میدانست ولی عمویش معز الدین تنها حکومت شهرهای بست ، فره و اسفزار را به او واگذار کرد .^۳ پس از کشته شدن معز الدین ، گروه های مختلف خانواده سلطنتی غور حکومت نواحی مختلف غور را میان خود تقسیم و هریک در بخشی از آن سرزمین بحکومت نشسته ادعای سلطنت نیز کردند . حکومت فیروز کوه را ضیاء الدین ابو علی (داماد غیاث - الدین محمد) ، بست و اسفزار و فره را غیاث الدین محمود ، هرات را آلپ غازی و حکومت متصرفات هندوستان را قطب الدین ایبک بدست گرفت و از آن پس بسبب اختلافاتی که میان آنها بروز کرد همه ی آن مناطق گرفتار آشوب شد و رو بویرانی نهاد و بالنتیجه

۱ - پدر وی در این زمان ازدواج کرده بوده است (رک جوزجانی ج ۱ ص ۳۵۷) .

۲ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۷۳ .

۳ - ابن اشیرج ۱۲ ص ۲۲۲ / جوزجانی ج ۱ ص ۷۳ - ۳۷۲ .

موجبات سقوط خاندان سلطنتی غوریان نیز فراهم گردید .^۱

اختلاف نامبرده بلافاصله پس از قتل معز الدین در دمیک و به هنگام حمل جسد او بوجود آمده بود یعنی سران کشوری و لشکری معز الدین که جسد او را به غزنه میبردند از همان آغاز کار بر سر مسئله جانشینی وی دچار اختلاف و به سه دسته تقسیم شده بودند .
عده ای ، که بعضی از امراء ترک نیز جزو آنها بودند ، از غیاث الدین محمود پشتیبانی میکردند . دسته ای سلطنت غور را حق بهاء الدین محمد سام بامیانی میدانستند^۲ و —
بالاخره دسته سوم که سربازان ترک بودند ، بطرفداری تاج الدین یلدوز در آمد و از وی جانبداری میکردند .^۳

در این حال اختلاف میان طرفداران غیاث الدین محمود و بهاء الدین سام بامیانی بسیار شدید شده بود و هریک نامههایی به آن دو نفر نوشته در اخذ تصمیم جدی تحریکشان میکردند .

۱ - رک جوزجانی ج ۱ ص ۳۷۱ - ۳۶۹ / ابن اثیر ج ۱۲ ص ۲۱۴ و ۲۱۷ بعد /

جوینی ص ۶۱ / مستوفی ، حمد الله ص ۴۰۷ / هندوشاه ص ۶۳ - ۶۰

۲ - ابن اثیر ج ۱۲ ص ۲۱۴ / جوزجانی ج ۱ ص ۳۸۹ / مستوفی ص ۴۰۷

۳ - معز الدین در زمان فرمانروایی ، غلامان ترک را در سپاه خود وارد کرده مقامات مهمی به عده ای از آنها داده بود . چنانچه بتوان نوشته های جوزجانی را باور داشت ، معز الدین گفته بوده است " دیگر سلاطین را یک فرزند و یا دو فرزند باشد مرا چندین هزار فرزند است یعنی بندگان ترک که مملکت من میراث ایشان خواهد بود بعد از من خطبه ممالک باسم من نگاه خواهد داشت . . . " (جوزجانی ج ۱ ص ۱۱ - ۴۱۰)
همچنین رک هندوشاه ص ۶۳ / فدائی ج ۱ ص ۲۳۴ بعد

بهاء الدین محمد سام که در زمان غیاث الدین محمد و معز الدین با تصرف بلخ و ترمذ برای خود اعتباری کسب کرده بود ، بتحریک طرفداران خویش از بامیان حرکت کرد و بمنظور رسیدن بتخت و تاج و بدست آوردن خزانه مملو از جواهرات معز الدین بسوی غزنه رهسپار گشت ولی در راه بسبب عارضه شکم درد بدرود حیات گفت . مرگ وی ۱۹ روز پس از گذشته شدن معزالدین یعنی در ۲۲ شعبان ۶۰۲ هجری قمری (۵ - ۱۷۶۴ شاهنشاهی) و در محلی بنام گیلان نزدیک غزنه اتفاق افتاد . بهاء الدین به هنگام مرگ پسران خود علاء الدین محمد و جلال الدین را بنزد خویش خواند و پس از آنکه علاء الدین را - بجانشینی خویش گماشت وصیت کرد که لشکر کشی بسوی غزنه متوقف نشود .^۱

در این میان ، همانطور که اشاره شد ، در راه دمیک به غزنه ، میان سران سپاه و امرای غوری بخصوص با دخالت افسران ترک برسر مسئله جانشینی ، بویژه محافظت خزانه ، همچنین مسیر راه اختلاف افتاده بود . سران غوری اصرار داشتند که جسد معز الدین و خزانه را از راه مکران بغزنه ببرند و قصدشان از این نقشه آن بود که بهاء الدین محمد سام از بامیان که فاصله نزدیکی با مکران داشت بتواند به آسانی به آنها ملحق شده خزانه را تصاحب کند ولی سران ترک نیز که از نقشه رقبای خود آگاهی داشتند راه دیگری پیشنهاد کردند و ب فکر آن بودند که راه سوران و کرمان به غزنه را انتخاب کنند . البته منظور این دسته هم آن بود که حاکم کرمان تاج الدین یلدوز به خزانه دسترسی یافته و آنرا بچنگ آورد . عده ای هم نامه هایی به غیاث الدین محمود نوشته و او را برای بدست آوردن خزانه و تاج و تخت به غزنه خواستند .

بالاخره پس از مذاکره ها و مجادلات زیاد سران غور و همچنین خواجه موید الملک وزیر ، تسلیم قدرت سران ترک گردیده خزانه را در اختیار آنها نهادند سپس از راهی

۱ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۸۹ / ابن اثیر ج ۱۲ ص ۱۸ - ۲۱۷ / مستوفی ، حمد الله ص ۴۰۷

که آنها انتخاب کرده بودند حرکت کردند و به کرمان رسیدند .^۱

پس از توقف بسیار کوتاهی مجدداً " جنازه را حرکت دادند و بالاخره در بیست و دوم شعبان سال ۶۰۲ هجری قمری (= ۲ آوریل ۱۲۰۶ برابر با ۱۲۶۴ شاهنشاهی) به غزنه وارد شدند .^۲

دو روز بعد علاء الدین محمد و جلال الدین (علی) پسران بهاء الدین محمد سام بامیانی نیز بنا به وصیت پدر و با یاری چند نفر از امرای غور از جمله سپهسالار سلیمان شیث و سپهسالار خروش به غزنه رسیدند . در آنجا علاء الدین محمد بتخت نشست و امرای غوری و ترک نیز با او بیعت کردند . پس از مراسم تاجگذاری علاء الدین خزانه معز الدین را با برادر تقسیم کرد . سهم هریک از آنها دویست و پنجاه بار شترزرز و جواهر و مقدار بسیار زیادی نقدینه و ظروف طلا و نقره بود . جلال الدین پس از گرفتن سهم خویش بسوی بامیان بازگشت .

چندی بعد موید الملک وزیر و امرای ترک در صدد مخالفت با علاء الدین محمد برآمده با نوشتن نامه هایی از تاج الدین یلدوز خواستند که به غزنه روی آورد . وی نیز که از مدتها پیش در فکر بدست آوردن قدرت بیشتر و سلطنت بوده و طرفداریش از غیاث الدین محمود نیز ظاهری بود ، با دلی شاد بسوی غزنه حرکت کرد (پنجم رمضان) .

۱- ابن اثیر ج ۱۲ ص ۱۵- ۲۱۴ و جوزجانی ج ۱ ص ۴۰۸ / مفتی علی الدین مولف عبرت نامه درباره خزانه معز الدین نوشته است " ... خزانه بسیار از طلا و نقره و - جواهر زواهر از او باقی ماند . از آن جمله پانصد من الماس ... باقی اموال ازین قدر قیاس باید کرد ... "

(عبرت نامه ج ۱ ص ۱۳۲) . هندوشاه ص ۶۰ . " ... خزانه که چهار هزار شتر بار بود ... "

۲- ابن اثیر ج ۱۲ ص ۲۱۵ و ۲۳۳ / جوزجانی ج ۱ ص ۳۸۹ و ۴۰۸

علاء الدین چون نیروی برابری را در خود سراغ نداشت بطرف بامیان روانه شد . تاج-الدین یلدوز به غزنه وارد شد ولی بزودی در نتیجه حمله جلال الدین ، که بکمک برادرش برخاسته بود ناچار شد این شهر را ترک کند . جلال الدین بار دیگر برادرش را بحکومت غزنه منصوب کرد و بازگشت .

تاج الدین بار دیگر چون علاء الدین را رقیب خود نمیدانست از کرمان به غزنه حمله آورد . در این حمله وی ناچار شد که مدت چهار ماه شهر را در محاصره قرار دهد . جلال الدین مجدداً "برای نجات برادر رهسپار غزنه گردید ولی این بار در نزدیکی غزنه از تاج الدین شکست خورد و به اسارت وی درآمد . تاج الدین بزودی غزنه را متصرف شد و پس از قرار دادی که با دو برادر بست آنها را به بامیان فرستاد .

در بامیان مدتی بعد میان دو برادر مزبور اختلاف افتاد و علاء الدین بحالت قهر برادر را ترک کرد و به دربار سلطان محمد خوارزمشاه رفت ولی موفق نشد از وی کمکی دریافت کند .

چندی بعد خوارزمشاه از ضعف غوریان استفاده کرد و بامیان را از دست آنها خارج ساخت . علاء الدین بزودی بدرود حیات گفت و جلال الدین نیز در جنگی بدست محمد خوارزمشاه بقتل رسید .^۱

غیاث الدین محمود قدرت و تهور لازم را برای سرکوب کردن شورشی که بلافاصله پس از مرگ معز الدین آغاز گردیده بود نداشت ولی بخت نیک و حسن تصادف نقش عمده‌ای در نشستن او به تخت سلطنت بازی کرد ، به این معنی که رقبای وی طی زدو خورد باهم ضعیف شدند و خطری از جانب آنان احساس نمیشد . امرای ارتشی غور نیز بخاطر احترام پدرش درصدد حمایت از او برآمده بودند . فرماندهان ارتشی ترک نژاد هم بهمان

۱ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۹۱ و ۴۰۸ تا ۴۱۰ / ابن اثیر ج ۱۲ ص ۲۱۴ ببعده / غفاری قزوینی ص ۱۴۳

ترتیب ، عده ای بخاطر احساس تعهدی که نسبت بفرزند رهبر بزرگشان داشتند و برخی بجهت داشتن فرماندهی ضعیف ، به پشتیبانی او درآمدند .

تاج الدین یلدوز از مدتها پیش ظاهرا "خود را طرفدار غیاث الدین محمود نشان میداد تا سرپوشی به روی سوء نیت های خود در مورد تصرف غزنه گذاشته باشد . غیاث الدین محمود به اقدامات تاج الدین یلدوز و خواجه موید وزیر اعتماد کرد و تا افتادن غزنه بدست تاج الدین هیچگونه اقدامی بعمل نیاورد. غیاث الدین محمود ، سرمست از شکست رقبای سرسخت خود یعنی علاء الدین و جلال الدین بامیانی و مغرور از حمایت امرای غور و فیروز کوه ، در دهم رمضان سال ۶۰۲ هجری قمری (= ۱۹ آوریل ۱۲۰۶ م و ۱۷۶۴ شاهنشاهی) در شهر بست بتخت سلطنت جلوس کرد و بلافاصله پس از آن مراسم به فیروز کوه پایتخت غور رفت و بمحض ورود به مسجد جامع شهر رفته نماز گزارد^۱ آنگاه دستور داد تا دو همای زرین و زنجیرهای طلائی که معز الدین سام از سفر هند با خود آورده و هدیه کرده بود به سر در مسجد جامع آویزان کردند .^۲

یکی دیگر از کسانی که آرزوی رسیدن بسطنت را در سر میپرورانید علاء الدین محمد (ملک علاء الدین که قبلا " ضیاء الدین نام داشت) بود . نامبرده پسر عموی معز الدین و غیاث الدین محمد بود و آنها همیشه به او احترام فراوان می گذاشتند . در زمان سلطنت این دو وی مدتی حکمران نیشاپور بود و پس از مرگ معز الدین بحکومت فیروز کوه ،

۱ - ابن اثیر ج ۱۲ ص ۲۲۳ / جوزجانی ج ۱ ص ۳۷۳ / جوینی ص ۶۲ / هندو شاه ص ۶۳
۲ - بعد ها زمانی که مسجد جامع فیروز کوه توسط سیل خراب شد آن اشیاء گرانبها را - به هرات بردند و در مسجد جامع هرات نصب کردند . (جوزجانی ج ۱ ص ۳۷۵)

زمین داور و غرستان رسیده بود.^۱ هنگامیکه غیاث الدین محمود بسوی فیروزکوه میرفت، وی درصدد دفاع و جنگ برآمد ولی پس از آنکه شکست خورد ناچار شد فرار کند. سپاهیان غیاث الدین او را تعقیب کردند و در نزدیکی سرپل مرغاب او را گرفته بفرمان غیاث الدین در قلعه اشیار غرستان زندانی کردند.^۲

موقعیت سیاسی غیاث الدین محمود پس از این پیروزی در سرزمین غور بهتر شد. وی پس از رصورت دادن به اوضاع کشوری درصدد بدست آوردن هرات نیز برآمد. حاکم هرات حسین خرمیل، که بعد از مرگ معز الدین، تقریباً "خودمختار شده بود، درصدد جنگ و دفاع برآمد. بسیاری از مردم هرات طرفدار غیاث الدین محمود بودند ولی - موقعیت دست نداد تا وی بتواند از آن امر استفاده کند و حسین خرمیل چون از علاقه مردم هرات نسبت به غیاث الدین آگاه بود خود را طرفدار جدی خوارزمشاه معرفی کرد و با این روش توانست مدتی بحکومت هرات باقی بماند.^۳ از آن پس شهر هرات زیر نفوذ سیاسی خوارزمشاه قرار گرفت و بالاخره حسین خرمیل نیز از نزدیکی خود با خوارزمشاه سودی نبرد و بفرمان وی کشته شد.^۴

۱ - برای اطلاع بیشتر درباره ضیاء الدین (علاء الدین محمد) رک جوزجانی ج ۱ ص ۳۶۹ بعد.

۲ - ابن اثیر ج ۱۲ ص ۲۲۴ / جوزجانی ج ۱ ص ۷۳ - ۳۷۱ / جوینی ص ۶۲، -
علاء الدین محمد تا پایان زندگی غیاث الدین محمود در زندان بسر میرد آنگاه توسط علاء الدین آتسز حسین از زندان آزاد گردید (جوزجانی ج ۱ ص ۳۷۱).

۳ - ابن اثیر ج ۱۲ ص ۲۲۸ - ۲۲۳

۴ - جوینی ص ۶۷ / ابن اثیر ج ۱۲ ص ۲۶۲.

روابط غیاث الدین محمود با تاج الدین یلدوز

هنگامیکه غیاث الدین محمود از پیروزیها و پیشرفتهای تاج الدین یلدوز^۱ در نواحی غزنه و شکست برادران بامیانی بدست وی آگاه گردید، قاصدی همراه با هدیه‌های فراوان به نزدش فرستاد. و دستور داد تا از آن پس در غزنه خطبه بنام او خوانده شود.^۲ تاج الدین یلدوز که تا آن زمان خود را طرفدار جدی غیاث الدین محمود نشان میداد، پرده از روی نیت باطنی خود برداشت و از پذیرفتن دستورهای وی خودداری کرد و بزودی قضا و فقهای شهر و همچنین سفیر خلیفه بنام مجد الدین ربیع را بنزد خود احضار و اعلام کرد که از آن ببعد خطبه بنام خود وی خوانده میگردد.^۳

خبر این اقدامات جاه طلبانه و بلند پروازیهای تاج الدین بزودی به گوش غیاث الدین رسید ولی بدلیل آنکه در آن زمان موقعیت وی برای سرکوب کردن تاج الدین مناسب نبود اقدامی بعمل نیاورد.

بهر حال تاج الدین از ماه رمضان تا ذوالحجه سال ۶۰۲ هـ ق (۵-۱۷۶۴ شاهنشاهی) در غزنه توقف داشت و همانطور که شرح آن گذشت چند بار با برادران بامیانی بزود خورد پرداخت و پس از پیروزیهای پی در پی موفق شد در آن حدود قدرتی بدست بیاورد و بالاخره خود مختاری خویش را اعلام کرده و حتی بغیر از خواندن خطبه بنام خویش دستور داد

۱- معز الدین عوری این غلام ترک نژاد را از کودکی خریداری کرده و در دستگاه سلطنتی خود پرورش داده بود. هنگامیکه بسن بلوغ رسید بعنوان سرکرده سربازان و بالاخره بمقام فرماندهی ترقی کرد. وی در تمام جنگهای معز الدین شرکت داشت و برای او شمشیر میزد. برای بدست آوردن اطلاع بیشتر رک جوزجانی ج ۱ ص ۴۱، ۳۵۵ و ۳۷۳ و — هندوشاه ص ۶۳.

۲- ابن اثیر ۱۲ ص ۲۳۳ و ۲۴۷

۳- همان منبع ص ۲۴۷

تا سکه هایی هم پناش ضرب کنند .^۱

غیاث الدین که تاکنون با تاج الدین یلدوز با مراعات و معاشات رفتار میکرد^۲ ، ناچار شد ، پس از آنکه مخالفت و قیام وی رسماً اعلام شد ، برای سرکوبی او با قطب الدین ایبک نایب السلطنه معز الدین در هندوستان ، تماس گرفته او را با خود برضد تاج الدین همراه سازد .

قطب الدین ایبک در پاسخ نامه ی غیاث الدین بوی توصیه کرد که بایستی برای نتیجه گیری کامل در دفع تاج الدین ، نظر خوارزمشاه را نیز بسوی خود جلب و با درخواستهای وی موافقت کند . از اینرو غیاث الدین با خوارزمشاه مناسبات دوستانه برقرار کرد و همین امر باعث شد که وی ، چنان که انتظار آنرا داشت ، با خواسته خوارزمشاه موافقت کرده و قسمتی از مستملکات خود را در اختیار او بگذارد .

(1) - Thomas, E.: The chronicle of Pathan kings of Delhi, London 1871

برای کسب اطلاع درباره چند سکه از تاج الدین یلدوز رک : اعظمی سنگسری ، چراغعلی در نشریه بررسیهای تاریخی شماره ۳ سال هفتم

۲ - غیاث الدین محمود در آغاز کار چون قدرت کافی نداشت ناچار بود با تاج - الدین یلدوز ، که یکی از غلامان دربار عمویش بود ، رفتاری خوش و دوستانه داشته باشد لذا بگفته جوزجانی فرمان حکومت غزنه را برای وی فرستاده بوده است . البته اگر جوزجانی مینویسد : " سلطان غیاث الدین محمود جواب فرمود که تخت پدر و حضرت فیروز کوه و ممالک غور اولی تر و آن مملکت مرشما را فرمودم . . . و تخت غزنین را به حواله او کرد . . . " مسلماً جنبه تعارف داشته و غیاث الدین خیال تاج بخشی نداشته و تنها منظورش اعطاء حکومت غزنه بوده است و بس . رک - جوزجانی ج ۱ ص ۴۱۲

چندی بعد یعنی در ماه جمادی الاول سال ۶۰۳ هـ ق (= دسامبر ، ژانویه ۷-
۱۲۰۶ میلادی ۶- ۱۷۶۵ شاهنشاهی) ، هنگامیکه خوارزمشاه در هرات بود ، غیاث-
الدین محمود قاصدی نزد او فرستاد . خوارزمشاه در پاسخ نامه ای همراه علامه کرمانی به
فیروز کوه ارسال داشت^۱ و وعده همه گونه مساعدت و همراهی داد .

از قرار معلوم موقعیت سیاسی و نظامی غیاث الدین محمود در آن زمان خیلی اسفناک
بوده است چون بلافاصله پس از رسیدن نامه و رسول خوارزمشاه وی مقدار هنگفتی هدیه
از جمله گوهرهای گرانبها و یک پیل سفید به دربار وی فرستاده است .

طبق قراری که میان کرمانی نماینده خوارزمشاه و غیاث الدین محمود بسته شد ،
توافق بعمل آمد که متحدا "اقداماتی برضد تاج الدین به عمل آورند و پس از فتح غزنه
گنجینه و خزانه موجود در آن شهر را میان خود تقسیم کنند^۲ .

توافق و همکاری غیاث الدین محمود و خوارزمشاه همانند آب سردی بود که روی
آتش حرص و غرور و جاه طلبی تاج الدین ریخته باشند و مسلما " بهمین سبب ناچار شد
با برادران بامیانی رفتاری دوستانه برقرار کند یعنی تاج و تخت آنها را در اختیارشان
بگذارد و مزاحمتی برایشان ایجاد نکند .

تاج الدین بزودی برای ترساندن غیاث الدین به تگیناباد و بست حمله برد و
آن نواحی را اشغال کرد . غیاث الدین نیز " ای دکز " را که یکی از سرداران معزالدین
بوده ، سپس در زیر فرمان قطب الدین ایبک خدمت میکرد بسوی غزنه روانه ساخت .
سردار نامبرده طبق فرمان حمله بسوی غزنه را پیش گرفت و آن شهر را در رجب سال
۶۰۳ هـ ق (= ۱۲۰۷ م و ۱۷۶۶ شاهنشاهی) بتصرف آورد و دستور داد تا خطبه را بنام

۱- جوینی ص ۶۵ / مستوفی ، حمد الله : تاریخ گزیده ص ۴۰۸

۲- ابن اثیر ج ۱۲ ص ۲۴۸

خلیفه و غیاث الدین محمود بخوانند .^۱

تاج الدین بمنظور حفظ حکومت و موقعیت خویش بتکاپو افتاد و چون میدانست که برای این کار و بویژه فرمانروایی در غزنه ، در دست داشتن سرزمینهای مجاور آن شرطی لازم میباشد ، در سال ۶۰۵ هـ ق (۱۷۶۷ شاهنشاهی) به پیروی از روش معزالدین ، چند بازار راه سیستان به پنجاب حمله کرد ولی در برابر نیروی نظامی قطب الدین ایبک تاب برابری نیاورد و شکست خورد . قطب الدین پیروزی خود را تا فتح غزنه ادامه داد و نواحی اطراف را تا مدت چهل روز به محاصره گرفت ولی بزودی یلدوز موفق شد دوباره به غزنه راه یابد .

سالها بعد یعنی به سال ۶۱۲ هـ ق (۱۷۷۴ شاهنشاهی) هنگامیکه خوارزمشاه ، در پی پیشرویهایش بسوی غزنه آمد ، تاج الدین از راه سنگ سوراخ بسوی هند فرار کرد و به لاهور رفت . در آنجا پس از مدتی زد و خورد ، گرفتار حمله سخت سپاهیان شمسالدین التتمش^۲ گردید و اسیر شد . التتمش پس از این پیروزی تاج الدین را بشهر بدایون تبعید و فرمان قتل او را نیز صادر کرد . جسد تاج الدین در همان شهر بخاک سپرده شد .^۳

۱ - همان منبع ص ۲۵۰

۲ - برای آگاهی درباره دوران جوانی و کودکی وی رک جوزجانی ج ۱ ص ۴۴۰ ببعد و - هندوشاه ص ۶۳ .

۳ - جوزجانی ج ۱ ص ۴۱۳ و ۴۴۵ / جوینی پایان کار و مرگ یلدوز را به سال ۶۱۱ - مربوط داشته و چنین نوشته است : " . . . در شهر سنه احدی عشره و ستمایه خیر رسید که تاج الدین یلدوز در غزنین انتقال یافت . . . "

رک جوینی ص ۸۵ / خواند میر ج ۲ ص ۶۴۵ / همچنین رک هندوشاه ص ۶۳

ابن اثیر درباره پایان کار تاج الدین یلدوز بنحو دیگری سخن پیش کشیده است و گوید: وی هنگامیکه از غزنه فرار میکرد در لاهور با ناصر الدین قباچه^۱ برخورد کرد و لاهور را بتصرف آورد سپس برای حمله به دهلی رهسپار گردید ولی در برابر امیر دهلی بنام التتمش ملقب به شمس الدین، که از افسران نظامی قطب الدین ایبک بود، قرار گرفت و در جنگ با او کشته شد.^۲

این رقابت ها و زدوخوردها موقعیتی بس مناسب برای پیشرفتهای نظامی و سیاسی خوارزمشاه بوجود آورده بود. شهر هرات، که پس از مرگ معز الدین، در دست حسین بن خرمیل بود، بزودی بچنگ خوارزمشاه افتاد یعنی حسین بن خرمیل برای جلوگیری از سقوط حکومت خویش و حمله غیاث الدین محمود، دست دوستی و اطاعت بسوی خوارزمشاه دراز کرد. وی نیز با گروگان گرفتن پسر حسین بن خرمیل به وی قول همه گونه کمک و یاری داد و در ماه ذوالقعدة سال ۶۰۲ هـ ق (۱۷۶۵ شاهنشاهی) یکی از سرداران خود را همراه سپاهی نسبتاً " مجهز به هرات فرستاد .

مسئله هرات و تلاش برای در دست گرفتن حکومت آن منطقه مهم توسط نیروهای متخاصم، مدتها بطول انجامید و در ضمن آن زدو خورد ها چون مردم شهر طرفدار غیاث الدین محمود بودند، حسین بن خرمیل نقش سیاسی خود را عوض کرد^۳ ولی بالاخره موفق نشد کاری انجام بدهد و آخر الامر خوارزمشاه شهر هرات را پس از یازده ماه محاصره، در سال ۶۰۵ هـ ق (۱۷۶۷ شاهنشاهی) و با غرقاب ساختن حصار شهر بتصرف درآورد.^۴

۱ - برای کسب اطلاع درباره این سردار رک جوزجانی ج ۱ ص ۴۱۸ ببعد

۲ - ابن اثیر ج ۱۲ ص ۱۲ - ۳۱۱ (وقایع سال ۶۱۲، الترمش همان التتمش میباشد)

۳ - برای آگاهی بیشتر در این باره رک ابن اثیر ج ۱۲ ص ۲۲۷ ببعد ، ۲۴۶ / ۲۶۱

جوبینی ص ۶۷

۴ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۰۷ / ابن اثیر ج ۱۲ ص ۶۲ - ۲۶۰

خوارزمشاه پس از تصرف هرات ، که از لحاظ موقعیت نظامی مرکز بسیار مهمی بود بمنظور سرکوب کردن قراختائیان و آماده کردن قوای خود ، به خوارزم بازگشت .

در این میان هرچند شاهزادگان غوری بسبب مشکلات داخلی و کشمکشهای زیاد ضعیف شده بودند و در خراسان حریفی خطرناک برای خوارزمشاه بشمار نمیرفتند ولی طرفداری مردم غور و بویژه اهالی هرات از غیاث الدین محمود ، موجب ترس و نگرانی وی شده بود . بهمین سبب خوارزمشاه طرحی برای رخنه کردن به فیروز کوه ریخت . در این زمان اوضاع و احوال هم کاملا " موافق این نقشه بود .

علاء الدین آتسز پسر علاء الدین حسین جهانسوز نیز در این میان بفکرتسخیر سرزمین غور افتاد و بمنظوریاری گرفتن از خوارزمشاه در سال ۶۰۷ هـ ق (۱۲۶۹ شاهنشاهی) مرکز نفوذ خویش بامیان را ترک کرد و به خوارزم رفت . در آنجا بفرمان خوارزمشاه ، ملک الجبال الخ خان ابی محمد و ملک شمس الدین آتسز حاجب که از بزرگان خوارزم بودند ، به یاری علاء الدین برخاستند و با سپاهیان خود به او پیوستند . آنگاه با آن سپاه و - سربازانی که از لشکرهای بلخ ، مرو ، سرخس و رودبار جمع آوری کرده بودند براه افتاده از راه طالقان عازم فیروزکوه گردیدند .

غیاث الدین محمود برای جلوگیری از آنها فیروز کوه را ترک کرد و بمقابله شتافت . در محلی بنام سالوره که در نزدیکی میمنه و فاریاب بود جنگی در گرفت که در آن پیروزی نصیب غیاث الدین محمود گردید .

علاء الدین آتسز و سران خوارزمشاه پس از این شکست سرزمین غور را ترک کردند . خوارزمشاه بسبب درگیریهایی که داشت تا مدتها بفکر جبران این شکست برنیامد چون بر اثر روابط تیره ای که با قراختائیان پیدا کرده بود نمیتوانست در این مورد اقدامی بعمل آورد ، لذا صلاح در آن دانست که شکست مزبور را نادیده بگیرد .

شرح مناسبات میان غیاث الدین محمود و خوارزمشاه - تا آنجا که نگارنده آگاهی دارد - تنها توسط جوزجانی ذکر شده است.^۱ جوینی در این مورد شرح غیرقابل اعتمادی داده است و بارتولد هم کور کورانه عقیده او را پذیرفته و نقل کرده است .

جوینی در امر مورد بحث چنین نوشته است : " . . . و او سکه و خطبه بالقاب سلطان مشرف گردانید . . . " ^۲ ولی مدارک و مآخذ سکه شناسی نشان میدهد که این ادعا نادرست بوده و غیاث الدین محمود هیچگاه بنام خوارزمشاه سکه نزده است و جوزجانی که بعنوان یک مورخ همزمان مطمئن ترین گواه میباشد در این مورد چیزی ننوشته است .

در این میان یعنی در سال ۶۰۶ هـ ق^۳ (۱۷۶۸ شاهنشاهی) ملک علاء الدین علیشاه پسر سلطان تکش بسبب کدورتی که میان او و خوارزمشاه بوجود آمده بود ، به - فیروز کوه رفت و به غیاث الدین محمود پناه برد .^۴ غیاث الدین محمود مقدم او را گرامی شمرد و بامهربانی و رفتاری شاهانه او را پذیرفت .^۵ خوارزمشاه با عجله قاصدی به دربار غیاث الدین محمود فرستاد و از وی تقاضای استرداد برادرش علیشاه را کرد . جوزجانی در این مورد مینویسد :

" چون سلطان محمود خوارزمشاه را معلوم شد معارف به فیروز کوه فرستاد و در عهد حیات سلطان غازی معز الدین محمد میان محمود بن محمد سام و میان محمد تکش خوارزمشاه عهدی بود که میان جانبین موافقت و موافقت باشد و بایکدیگر خصم نباشند . . . " ^۶

۱ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۷۴

۲ - جوینی ص ۶۵ و ۸۵

۳ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۷۴ " . . . چون از ملک او چهار سال گذشت . . . "

۴ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۷۴ / جوینی ص ۸۵ / ابن اثیر ج ۱۲ ص ۲۶۵

۵ - ابن اثیر ج ۱۲ ص ۲۶۵ / جوینی ص ۸۵

۶ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۷۴

ولی در حقیقت در زمان معز الدین هیچگاه خوارزمشاه در ماجراهای سیاسی غور دخالتی نداشته است و منابع از این عهد بی اطلاعند و تنها عهد نامه ای که خوارزمشاه با سلاطین غوری بسته پس از فتح هرات بوده است . از طرفی چنانچه عهدی هم وجود داشته این خوارزمشاه بوده که پشت پا به آن زده و به خاک غور تجاوز کرده بوده است . در هر صورت اوضاع آن زمان چنان بود که غیاث الدین محمود مجبور به قبول دستورهای خوارزمشاه گردید و فرمان داد تا علیشاه را توقیف و در قصر کوهستانی برکوشک زندانی کنند .^۱

همراهان علیشاه که با وی به فیروز کوه آمده بودند از غیاث الدین تقاضا کردند که او را آزاد کند ولی چون نتیجه ای نگرفتند در صدد قتل غیاث الدین محمود برآمدند ، لذا نقشه‌ای ماهرانه کشیده در نیمه شب سه شنبه هفتم صفر سال ۶۰۷ هـ ق^۲ (۱۷۶۹ شاهنشاهی) چهار مرد مسلح را به خوابگاه وی فرستاده بقتلش رسانیدند . روز بعد خبر کشته شدن غیاث الدین محمود بسرعت انتشار یافت . جسد او را ابتدا در قصر وی دفن کردند ولی بعد از مدت زمانی آنرا به هرات برده در محلی بنام گازرگاه بخاک سپردند .^۳

۱ - همان منبع ص ۳۷۵

۲ - ابن اثیر و جوینی در مورد تاریخ قتل غیاث الدین محمود دچار اشتباه شده اند . ابن اثیر سال ۶۰۵ و جوینی سال ۶۰۹ را ذکر کرده اند (رک ابن اثیر ج ۱۲ ص ۷ - ۲۶۶ و جوینی ص ۱۸۵ و همچنین خوافی ج ۲ ص ۲۸۶)

۳ - جوزجانی ج ۱ ص ۱۴۲ / مستوفی قزوینی ص ۴۰۸ / ابن اثیر ج ۱۲ ص ۷ - ۲۶۶ / جوینی ص ۸۵ / غفاری قزوینی ص ۱۴۲

باکشته شدن غیاث الدین محمود دوران قدرت و حکمروایی دودمان غوری بی پایان رسید . البته سقوط این سلسله شاهان محلی را میتوان از زمان مرگ معز الدین دانست و دوره کوتاه سلطنت غیاث الدین محمود دوران ضعف این دودمان را بخوبی نشان می دهد و توطئه قتل وی و اجرای آن توسط چند نفر مرد مسلح نمایشگر واقعی این امر میباشد .

پس از قتل غیاث الدین محمود ، بزرگترین فرزندش بهاء الدین سام که پسر چهارده ساله بود ، در بامداد روز هشتم صفر ۶۰۷ هـ ق (= ۱۲۱۰ میلادی و ۱۷۶۹ شاهنشاهی) بسلطنت رسید ، ولی چون عرفا " صغیر بود امرا و بزرگان غور با موافقت قبلی او را بتخت نشانیده اداره امور و سرپرستی او را به مادرش ملکه معزیه محول کردند . پس از مراسم تاجگذاری عده ای از سران ترک به تحریک ملکه معزیه چند تن از بزرگان غور را کماحتمالا خیال هایی در سر داشتند زندانی کردند . از جمله آنها یکی رکن الدین محمود بود که پس از توقیف بقتل رسید . ملک قطب الدین تمرانی و ملک شهاب الدین علی مادینی نیز از جمله کسانی بودند که توقیف شدند و تحت نظر قرار گرفتند .

پنج روز پس از آنکه این شاهزاده جوان بتخت نشست ، طرفداران و همراهان علیشاه به امید نجات وی از زندان مجددا " باعث شورش گردیدند ولی توسط محافظان دولتی سرکوبی شدند و قاتلان غیاث الدین نیز که جزو آنها بوده و شناخته شده بودند توقیف شدند و بقتل رسیدند .

ضعف سلطان خردسال جدید و هرج و مرج داخلی زمینه مساعدی برای غلاء الدین آتسز پسر علاء الدین حسین فراهم ساخت بود تا برای بدست آوردن سلطنت غور تلاش کند .

خوارزمشاه هم که میل داشت سلطان غورمطیع و منقاد وی باشد به ملک خان حاکم هرات دستور داد تا به علاء الدین آتسز برای تسخیر فیروز کوه یاری دهد .^۱

امرا و بزرگان غور برای حفظ پایتخت ب فکر چاره افتادند و به آن امید که شاید بوسیله علیشاه رقیبی برای خوارزمشاه در دست داشته باشند ، او را از زندان آزاد کردند .

در اواسط ماه جمادی الاول سال ۶۰۷ هـ ق (۱۲۶۹ شاهنشاهی) علاء الدین آتسز فیروز کوه را به آسانی فتح کرد و از آن پس بعنوان دست نشانده و تابع خوارزمشاه تاج فرمانروایی فیروز کوه را بسر نهاد . علیشاه از آن موقعیت استفاده کرد و با سرعت هرچه تمامتر فیروزکوه را ترک و به غزنه فرار کرد . بهاء الدین سام به اتفاق مادر و خواهر و برادرانش توقیف و همراه خزانه شاهی به خوارزم تبعید گردیدند .^۲

۹ - علاء الدین آتسز

علاء الدین آتسز پسر علاء الدین حسین زمانی بدنیآ آمده بود که پدرش با - موافقت سلطان سنجر از دربار وی مرخص شده و به پایتخت خویش بازگشته بود . هنگامیکه پدرش مرد وی هنوز در سن کودکی بود و تحت سرپرستی غیاث الدین محمد و معزالدین پرورش یافت . وی بهنگام جوانی در زمینه فقه اسلامی تحصیل کرده و کتاب مسعودی را از حفظ بوده است .

بطوریکه جوزجانی مینویسد ، زمانی که معز الدین گرفتار قولنج شده بود ، عده‌ای از بزرگان غورکه از وی قطع امید کرده بودند در صدد برآمدند که در صورت مرگ معزالدین علاء الدین را بسلطنت برگمارند . ولی هنگامیکه معز الدین بهبودی یافت ، اطرافیان این موضوع را بسمع وی رسانیدند . معز الدین پس از تحقیق وقتی از نقشه مزبور و شرکت علاء الدین در آن آگاه شد بلافاصله او را از غزنین به بامیان تبعید کرد . هنگامیکه آتسز

۱ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۸۷

۲ - همان منبع ص ۳۷۹

به بامیان رسید در آنجا مورد احترام بهاء الدین سام قرار گرفته و حتی حکومت یکی از ولایات بامیان را نیز به او بخشید.^۱

پس از مرگ معز الدین، یعنی هنگامیکه غیاث الدین محمود بسلطنت غزنه رسیده بود، آتسز با کمک گرفتن از خوارزمشاه در صدد برآمد که حکومت غزنه را بدست آورد، ولی چنانچه ذکر شد، دچار شکست گردید و سرزمین غور را ترک کرد و در انتظار بدست آوردن موقعیت مناسب دیگر روزگاری بسر برد.

در سال ۶۰۷ هـ ق (۱۲۶۹ شاهنشاهی) هنگامیکه غیاث الدین محمود کشته شد آتسز موقع را مناسب دانسته بار دیگر با کمک گرفتن از خوارزمشاه به فیروز کوه حمله کرد و آن شهر را بتصرف در آورد.

هرچند آتسز تخت و تاج سرزمین غور و فیروز کوه را با کمک خوارزمشاه بچنگ آورده بود ولی بزودی توانست نزد امرا و بزرگان غور برای خود اعتبار و محبوبیتی کسب کند. وی سیاستمداری قابل و شایسته بود و با اطرافیانش بخوبی رفتار میکرد.

روابط وی با خوارزمشاه، همانگونه که انتظار میرفت، خوب بود چون برای خوارزمشاه این مسئله بسیار مهم بود که سلطان فیروز کوه دوست و دست نشانده وی باشد و این امر بیشتر بدانجهت بود که وی بسختی گرفتار زد و خورد با قراختائیان میبود.

هرچند خوارزمشاه نمیتوانست توجه زیادی به اوضاع و احوال سرزمین غور داشته باشد ولی از اقدامات غیر دوستانه و خصمانه تاج الدین یلدوز، یعنی کسی که بخاطر تصاحب قلمروی غور پیوسته در تکاپو بود، غافل ننشسته بود و ناچار شد برای جلوگیری از توسعه نفوذ وی، در سال ۶۰۹ هـ ق (۱۲۷۱ شاهنشاهی) بسوی بامیان لشکر کشی کند. در آنجا جلال الدین علی سام، فرمانده آن ناحیه را، بقتل رسانید.^۲ این اقدام وی

۱ - جوزجانی ج ۱ ص ۸۰ - ۳۷۹

۲ - جوزجانی ج ۱ ص ۸۱ - ۳۷۹ و ۳۰۹

دو دلیل داشت ، یکی آنکه جلال الدین رفتار بسیار دوستانه ای با یلدوز داشت و دیگر آنکه بامیان از نظر سوق الجیشی مرکزی بسیار مهم بنظر می رسید و در دست داشتن آن برای وی جنبه حیاتی داشت .

الحاق بامیان به کشور خوارزمشاهی ضربه مهلکی بود برای تاج الدین یلدوز ، به همین سبب هنگامیکه خوارزمشاه بار دیگر سرگرم زد و خورد با قراختائیان بود موقع را مناسب دانست و در سال ۶۱۱ هـ ق (۱۲۲۳ شاهنشاهی) لشکری بفرماندهی ملک نصیر الدین حسین امیر شکار ، از غزنه به فیروز کوه فرستاد . در جنگی که میان این سردار و آتسز درگرفت ، پیروزی نصیب ملک نصیر الدین حسین گردید و در حین زد و خورد ضربات سختی به آتسز رسید و به اسارت درآمد . ملک قطب الدین یکی از سرداران آتسز با حمله ای موفق شد آتسز را از اسارت نجات دهد ولی وی در راه بسبب همان زخم ها در محلی بنام سنگه درگذشت .

۱۰ - علاء الدین محمد

پس از کشته شدن آتسز فرمانروایی سرزمین غور بدست یلدوز افتاده بود ولی سرداران و امیران وی گرفتار مخالفت و مقاومت سخت مردم شده بودند و بزودی یکی از شاهزادگان غوری بنام ملک حسام الدین حسین پسر عبد الملک سرزاد موفق شد اداره امور فیروز کوه را بدست آورد . یلدوز نیز که وضع سیاسی خود را در خطر میدید ، با این نقشه که در میان بزرگان غور اعتباری کسب و نظر آنها را نسبت بخود جلب کند ، یکی از شاهزادگان غور را نامزد سلطنت غور کرد و در پی آن نقشه علاء الدین محمد را از زندان قلعه اشیار آزاد کرد و به غزنه آورد و در آنجا او را مورد احترام و تکریم زیاد قرار داد آنگاه پس از انجام مراسم تاجگذاری او را به فیروز کوه فرستاد .

در این هنگام خوارزمشاه هنوز سرگرم زد و خورد با قراختائیان بود ولی از جریانات فوق نیز غافل نبود . هرچند شکست و کشته شدن آتسز ، سلطان دست نشانده

وی ، برایش غیر قابل تحمل بود ولی او مردی نبود که در آن موقع حساس دچار احساسات شود و کاری خلاف عقل انجام دهد ، لذا بجای آنکه برضد سلطان جدید غور مستقیما اقدامی کند ، نقشه ای کشید تا ابتداء تنها رقیب سرسخت و نیرومند خویش یعنی تاج-الدین یلدوز را از پا در آورد .

خوارزمشاه قبل از هرچیز کوشش کرد تا او را از طریق سیاست و کیاست در فشار قرار دهد و بهمین سبب سفیری نزد او فرستاد و بدون آنکه او را بجهت تاخت و تازهایش ، مورد ملامت قرار دهد ، تابعیت بلا شرط او را خواستار گردید و دستور داد تا خطبه را بنام وی خوانده و سکه هم به اسم او ضرب شود . این امر برای یلدوز بسیار سخت و غیر قابل تحمل بود ولی چاره ای جز تسلیم شدن به خواسته های خوارزمشاه نداشت چون دیگر یار و یاور و پشتیبانی برایش باقی نمانده بود .

در سال ۶۱۲ هـ ق (۱۲۲۴ شاهنشاهی) علاء الدین محمد هم که موقعیت یلدوز را در خطر میدید و دیگر امید کمک و پشتیبانی از او نمیتوانست داشته باشد ، به خواسته های خوارزمشاه تسلیم شد و فیروز کوه را در اختیار معتمدان وی نهاد و خود بفرمان خوارزمشاه به خوارزم رفت و پس از مدتی زندگی در آن سرزمین بدرود حیات گفت .

در ضمن این جریانات غزنه گرفتار نا امنی و آشوب شده و ضعف داخلی رژیم یلدوز و اختلافات میان سربازان ترک و غیر ترک وی باعث شده بود که توقعات خوارزمشاه بیشتر گردد . قتلغ تکین سردار و نایب تاج الدین یلدوز نیز چون ضعف سیاسی ارباب خود را حس کرده بود و از سویی بخوبی میدانست که بزودی غزنه مورد حمله خوارزمشاه قرار خواهد گرفت ، تدبیری اندیشید و در خفا پیغامی برای خوارزمشاه فرستاد و او را برای تسخیر غزنه دعوت کرد . سلطان نامبرده نیز از این موقعیت سود برده با سپاهی بسوی غزنه رهسپار گردید و در شعبان سال ۶۱۲ هـ ق (۱۲۲۴ شاهنشاهی) بدون هیچگونه درگیری آن شهر را بتصرف در آورد .

درست در همین موقع علاء الدین محمد هم شهر فیروزکوه را تحویل کارداران خوارزمشاه کرده بود . سلطان محمد خوارزمشاه حکومت نواحی غزنه ، کابل تا نزدیکی رودسند و بالاخره فیروزکوه را به جلال الدین واگذار کرد و خود مجدداً " بسوی ماوراءالنهر زهسپار گردید .^۱

وی پس از این جنگها و کشمکشها که نتیجه آن نابودی دولت غوری و ضعیف شدن نیروی نظامی او بود ، بالاخره به پیروزی دست یافت یعنی سرانجام در سال ۶۱۲ (۱۷۷۴ شاهنشاهی) دودمان غوری را منقرض کرد یا عبارت دیگر ، سد محکمی که به سبب در دست داشتن مواضع مرتفع و نیروی باایمان و ورزیده ، میتوانست در برابر حمله های مغول پابرجا و استوار بماند و مسلماً "کمک مؤثری برای وی باشد ، در هم شکست . با وقوع این حوادث و بامرگ علاء الدین محمد ، که در بسطام بخاک سپرده شد ، دوران سلطنت و فرمانروایی دودمان غوری شنسبی به پایان رسید .

۱ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۰۹ و همچنین Fletcher, p. 35f. / Frayser - Tytler, p. 27

بخش سوم

آثار غوریان

منار جام

چنانکه در بخش دوم کتاب ذکر شده ، غیاث الدین محمد یکی از شاهان غور بوده که در رجب سال ۵۵۸ هـ ق به سلطنت رسیده است . از بناهای معروف وی ، که خوشبختانه باقی مانده است ، یکی منار جام است که بفرمان وی ساخته شده و در مرکز سرزمین غور یعنی فیروز کوه قرار داشته است . این بنا یکی از آثار پر ارزش و زیبای قرن دوازده میلادی میباشد که از لحاظ هنر معماری ، آجر کاری و کاشیکاری یکی از بهترین شاهکارهای دوران اسلامی آن زمان بشمار می رفته است و اکنون نیز یکی از مراکز توریستی کشور دوست و همجوار ما افغانستان بحساب می آید . (شکل ۱۲)

این بنای تاریخی که از بلندترین نمونه های سبک خود میباشد ، با ارتفاع ۶۳ متر و قطر پایه هشت متریش در کنار هریرود قرار گرفته است و تا سال ۱۹۵۷ میلادی کسی ، جز در افسانهها ، از وجود آن اطلاعی نداشت . در سال مزبور یکی از باستانشناسان فرانسوی بنام آندره ماریک^۱ André Maricq عضو هیئت باستانشناسی

(1) - Auboyer, Jeannine : Afghanistan und Seine Kunst, Übertragen V. J.R.Chambon, Prague 1968, S.61

و همچنین جوزجانی ، منهاج سراج . طبقات ناصری چاپ کابل ۱۳۴۲ ش ج اول ص ۳۳۵ و خوافی ، محمد فصیح مجمل فصیحی چاپ مشهد ۱۳۴۱ ص ۵۰۶ ج ۲



(شکل ۱۲) - منار جام

فرانسه با شرکت احمد علی کهزاد رئیس انجمن تاریخی افغانستان ، در محل مزبور حاضر و مشغول کارهای علمی گردیدند . منار جام در کنار هریرود و به تنهایی قرار گرفته است و در اطراف آن جز آثاری که باستانشناسان در حفاری‌ها بدست آورده‌اند ، اثری از ساختمان وجود ندارد و فقط در ارتفاعات کوههای دوسوی دره هریرود نشانه‌هایی از بقایای برج‌ها و باروها بچشم میخورد .

شهر فیروز کوه که امروز اثری از آن نمانده و این منار در آن قرار گرفته بوده است بسبب سیل‌های متوالی و حمله مغول بکلی خراب و نابود شده است .

فیروز کوه در سال ۵۴۳ هجری قمری (۱۷۰۷ شاهنشاهی) هنوز بصورت شهر درنیامده بود و بنام قلعه فیروز کوه معروف بوده است . در آن سال قطب الدین محمد آن قلعه را ، که تازه بهاو واگذار شده بود ، رها کرد و بنای نیمه تمام آنرا ببیان نرسانیده به غزنه رفت .^۱

مدتها بعد هنگامیکه بهاء الدین سام در محرم سال ۵۴۴ هجری (= ماه مه ۱۱۴۹ م و ۱۷۰۸ شاهنشاهی) به فیروز کوه آمد و زمام امور آن منطقه از سرزمین غور را بدست گرفت دستور داد تا ساختمان قلعه و بقیه شهر فیروز کوه را ، که ناتمام مانده بود ، از نو آغاز کنند و بالاخره از این سال ببعد فیروز کوه بعنوان پایتخت بهاء الدین سام و سایر سلاطین غوری انتخاب گردید .^۲

در اینکه منار جام واقعا " در شهر فیروز کوه قرار گرفته و اینکه این شهر در این محل واقع شده بوده است اختلاف نظر وجود دارد .

۱ - جوزجانی ، طبقات ناصری ج ۱ ص ۳۳۷ / غفاری قزوینی : تاریخ جهان آرا تهران

۱۳۴۳ ص ۱۴۱

۲ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۳۷

از جمله آقای دکتر غلام جیلانی داوری در نشریه آریانا شماره ۳۳ نمره ۱ محل فیروزکوه را در جای دیگر بنام تیوره دانسته اند ولی دلایل ایشان بهیچوجه بسنده نیست . اما دلایلی چند برآنکه شهر فیروز کوه در محل کنونی منار جام یعنی در دره هریرود قرار داشته است . قبل از هر چیز باید گفته شود ، از نام فیروز کوه بر می آید که این شهر در منطقه کوهستانی بنا شده است . از طرفی بنای منار به آن عظمت و زیبایی نمیتواند در منطقه ای دور افتاده و گمنام ، که بگفته آقای جیلانی داوری ، " محل چند دیدبانگاه بوده " ، قرار داشته باشد .

جوزجانی که یکی از مهمترین تاریخنویسان دربارشاهان غوری بوده و بگفته خودش تا سن ۱۸ سالگی در شهر فیروز کوه زندگی میکرد است در کتاب خود طبقات ناصری چنین می نویسد :

" ملك الجبال قطب الدين محمد بن حسين . . . بعد از آن او را چنان اتفاق افتاد که موضعی طلب کند تا قلعه حصین و موضع شگرف بنا کنند که مر حضرت را شاید باطراف معتمدان فرستاد تا رای او بر موضع فیروز کوه قرار گرفت قلعه و شهر فیروز کوه را بنا فرمود . . ." ۱

همین نویسنده در جای دیگر ^۲ می نویسد :

" اما شهر فیروز کوه که دارالملک غور بود در شهورسنه سبع وعشروستمايه اقلان چربی باحشهای مغل بدر شهر آمد و بیست و اند روز جنگهای قوی کردند و نامرد بازگشت خلق فیروز کوه با ملک مبارز الدین سبزواری خلاف و خروج کردند و مبارز الدین بضرورت به قلعه بالا رفت و آن قلعه ای بود بر شمالی مشرقی شهر بر سرکوه بلند و شامخ و بدان موضع در عهد سلاطین غوریک قصر بزرگ بیش نبود . . . اما درین عهد ملک مبارز الدین سبزواری

۱ - جوزجانی ج ۱ ص ۶ - ۳۳۵

۲ - همان منبع ج ۲ ص ۱۳۲

آن قلعه را معمور کرده بود و در دور سر آن کوه (باره) برکشید (ه) و مرد (ی) هزار را امکان مقام بودی و چون میان اهل شهر فیروز کوه و ملک مبارز الدین مخالفت افتاد مبارز الدین در قلعه بالا رفت اهل شهر بخدمت ملک قطب الدین حسن طاب ثراه مکتوب نبشتند و آمدن او را استدعا نمودند و ملک قطب الدین با لشکر غور در فیروز کوه رفت . . . در شهر سنه تسع (و) عشر و ستمائه . . . و خلق (شهر) را به شهادت رسانیدند و مبارز الدین از قلعه بیرون شد و بطرف هرات رفت آنجا شهید شد و شهر فیروز کوه تمام خراب گشت . "

چنانکه می بینیم در این دو جا جوزجانی شهر فیروز کوه و قلعه های شمال شرقی و اطراف آن را ، که در حال حاضر نیز در بلندیهای اطراف منار جام ، باقی مانده اند با هم ذکر کرده و در یک محل دانسته است . همین مورخ در جای دیگر می نویسد .
" تاج الدین از هرات چون نزدیک تر بود بحضرت فیروز کوه بالشکر خود بحضرت فیروز کوه در آمد از راه هریرود . "

در اینجا هم همانطور که ملاحظه میشود ، محل شهر فیروز کوه را نزدیک هرات نوشته اند . یعنی از گفته جوزجانی چنین بر می آید که تاج الدین یلدوز برای رسیدن به فیروز کوه از نزدیکترین و تنها راه هرات به فیروز کوه یعنی دره هریرود - که منار جام و فیروز کوه در آن قرار داشته - استفاده کرده است در حالیکه تیوره تا دره هریرود و - هرات فرسنگها فاصله دارد .

در جای دیگر هنگامیکه صحنه نبرد میان علاء الدین حسین و سلطان سنجر شرح داده شده است تاریخ نویسان میدان جنگ را در محلی بنام او به یا بگفته جوزجانی

"سه گوشه ناب" در دره هریرود ذکر کرده اند.^۱ او به یا سه گوشه ناب بگفته همه مورخان در دره هریرود قرار داشته است و در حال حاضر هم او به درست در دره هریرود و میان هرات و منار جام قرار گرفته است. در هر حال تا بدست آمدن مدارک کامل و - دلایل علمی مانا چاریم که محل فیروز کوه را، همانطور که آندره ماریک Andre Maricq و بوسورت C.E. Bosworth، نیز توضیح داده اند در دره هریرود و در کنار منار جام بدانیم.

علاء الدین حسین نیز پایتخت خویش را در فیروز کوه قرار داده بود.^۲ این سلطان پس از آنکه به انتقام قتل برادرش غزنه را گرفته بخرابی کشانید، چند تن سید را که در کشتن برادرش دست داشتند گرفته دستور داد تا مقداری از خاک غزنه را درون توبره هایی بریزند و بگردن آنها آویزند سپس مجبورشان کرد تا توبره های مزبور را بم فیروز کوه حمل کنند. در آنجا فرمان داد تا آن چند سید را گردن زدند و با آغشته کردن خاک غزنه با خون آنها بنای برجی را آغاز کنند.^۳

اتفاقاً آثار چند برج و بارو هنوز هم در مقابل منار جام و در بالای صخره ای بنظر میرسد. از دلائل دیگری که ثابت میکند محل منار جام همان فیروز کوه بوده است،

۱ - خوافی، محمد فصیح. مجمل فصیحی، چاپ مشهد ۱۳۴۱ ج ۲ ص ۲۴۴ / خواند - میر، غیاث الدین حبیب السیر چاپ تهران ۱۳۳۳ ج ۲ ص ۶۰۳ / هندوشاه، ملامحمد قاسم. تاریخ فرشته چاپ سنگی کانپور ۱۳۰۱ (۱۸۸۲ م) ص ۵۶ / راوندی، محمد - بن علی بن سلیمان. راحة الصدور و روایه السرور در تاریخ آل سلجوق چاپ تهران ۱۳۳۳ ص ۶ - ۱۷۵ / جوزجانی ج ۱ ص ۳۴۶ / نظامی عروضی سمرقندی. چهار مقاله تهران ۱۳۴۱ ص ۱۰۴ و ۱۳۲.

۲ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۴۱

۳ - همان منبع ص ۳۴۵

پیدا شدن ناحیه یهودی نشین در این محل میباشد . توضیح آنکه یکی از باستانشناسان بنام آندره برونو André Bruno در نزدیکی منار جام سنگ نبشته‌ای بزبان عبری پیدا کرده است که بر نوشته‌ی سنگ قبری میباشد . روی این سنگ تاریخ ۱۴۶۱ سلوکی برابر با ۵۴۴ هجری قمری و ۱۱۴۹ میلادی و ۱۷۰۸ شاهنشاهی و نام و عنوان صاحب آن ، شادان بن اسحق نقش یافته است .^۱ وجود این سنگ قبر و عبارت دیگر قبرستان یهودی‌ها با نوشته جوزجانی در مورد وجود یهودیان در فیروز کوه و موقعیت آنها در زمان امیر بنجی نهاران بخوبی وفق میدهد .^۲ (شکل ۴)

از طرفی وجود محله یهودیان در این محل خود دلیل دیگری است بر رونق تجارت

و داد و ستد در فیروز کوه .

(1) - Gnoli, Gherardo: East, and West, vol. 13, - 1
Nr. 4, Roma 1962, p. 311

۲ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۲۵ برای بدست آوردن آگاهی بیشتر درباره موقعیت و محل فیروز کوه رک

André Maricq : Le Minaret de Djam, Paris 1959/
Bosworth, C.E.: Central Asiatic Journal, vol. VI,
Nr. 2. pp. 128ff. / Gnoli, G.: E. and W.,
Is. MEO, New Series, vol. 14, Nos 3-4, 1963, p. 209/
Gnoli, G.: Le Iscrizioni Giudeo-Persiane del Gur,
Serie orientale Roma XXX 1964/
Afghanistan Journal Jg. 4, Heft 1, 1977

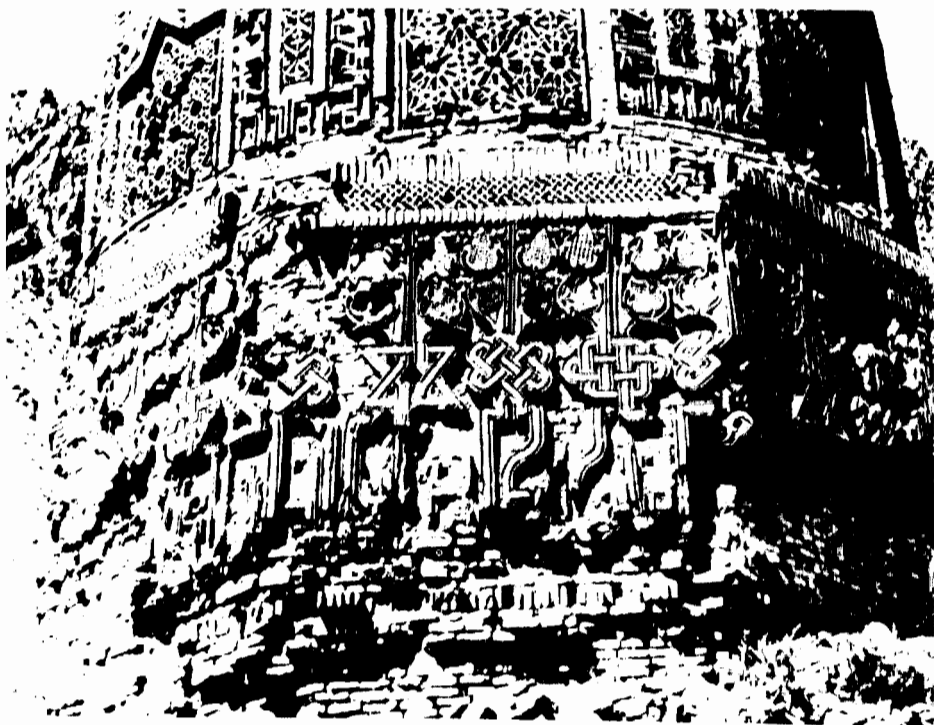
دره‌رحال مسلم است که فیروز کوه تا اواخر حکومت غوریان آباد بوده است .
غیاث الدین محمد پس از مرگ در مسجد جامع هرات که از بناهای خود وی بوده است ،
بخاک سپرده شد ولی فیروز کوه همچنان به عنوان پایتخت سلاطین غور باقی مانده بود
چون ما میدانیم که مدتها بعد ، غیاث الدین محمود در سال ۶۰۲ هجری قمری (۱۷۶۴
شاهنشاهی) برای تاجگذاری به فیروز کوه رفته و بمحض ورود در مسجد جامع حضور یافته
و در مراسم نماز شرکت کرده است .^۱

دره‌رحال تا پایان سلطنت غیاث الدین محمود (سال ۶۰۶ هجری قمری
= ۱۷۶۸ شاهنشاهی) فیروز کوه هنوز آباد و پایتخت آن سرزمین بوده است .
چنانچه ذکر آن رفت ، در شهر فیروز کوه مسجد جامعی هم وجود داشته است
که به احتمال نزدیک به یقین منار جام در داخل یا در کنار آن قرار گرفته بوده است و
چنانکه بدان اشاره شد ، جوزجانی که خود درس هیجده سالگی در فیروز کوه بوده است
و نوشته های وی بهترین و مهمترین منبع و ماخذ برای ما میباشد درباره مسجد جامع این
شهر چنین اظهار میدارد هنگامیکه معز الدین در هندوستان فتوحاتی کرده بود ، از شهر
آجمر هدایائی برای برادرش غیاث الدین به فیروز کوه فرستاد . از جمله این هدایا "چند
حلقه زرین که دایره آن پنج گز در پنج گز بود و دوکوس زرین که برگردون آوردند . سلطان
غیاث الدین آن حلقه و زنجیر و خربزه ^۲ در پیش طاق مسجد جامع فیروز کوه بفرمود تا
بیاویختند و چون مسجد جامع راسیل خراب کرد آن کوس و حلقه و زنجیر را به شهر هرات
فرستادند . . . " ^۳

۱ - ابن اثیر . الکامل فی التاریخ چاپ بیروت ج ۱۲ ص ۲۲۴ / جوزجانی ج ۱ ص ۳۷۳ /
جوینی . تاریخ جوینی ص ۶۲
۲ - جریده ؟
۳ - جوزجانی ج ۱ ص ۳۷۵

در سپتامبر سال ۱۹۶۰ میلادی (۲۵۱۹ شاهنشاهی) یکی از اعضاء هیئت باستانشناس فرانسوی بنام M. Le Berre در کاوشهایی که در بیست متری شرقی منار جام و در کنار هریرود بعمل آورد در عمق چهار متری آثار باقیمانده دیوار آجری و نمونه هایی از کاشیکاری های آن عهد را بدست آورد که بقایای دیوار مسجد جامع فیروزکوه میباشد . در شمال این محل نیز آثار پایه پل بسیار بزرگی را نیز کشف کرد که بنوبه خود حائز اهمیت میباشد .

منار جام که تماما "از آجر ساخته شده است در روی پایه محکم و هشت ضلعی زیبایش قرار گرفته است (شکل ۱۳) .



(شکل ۱۳) - پایه ۸ ضلعی منار جام

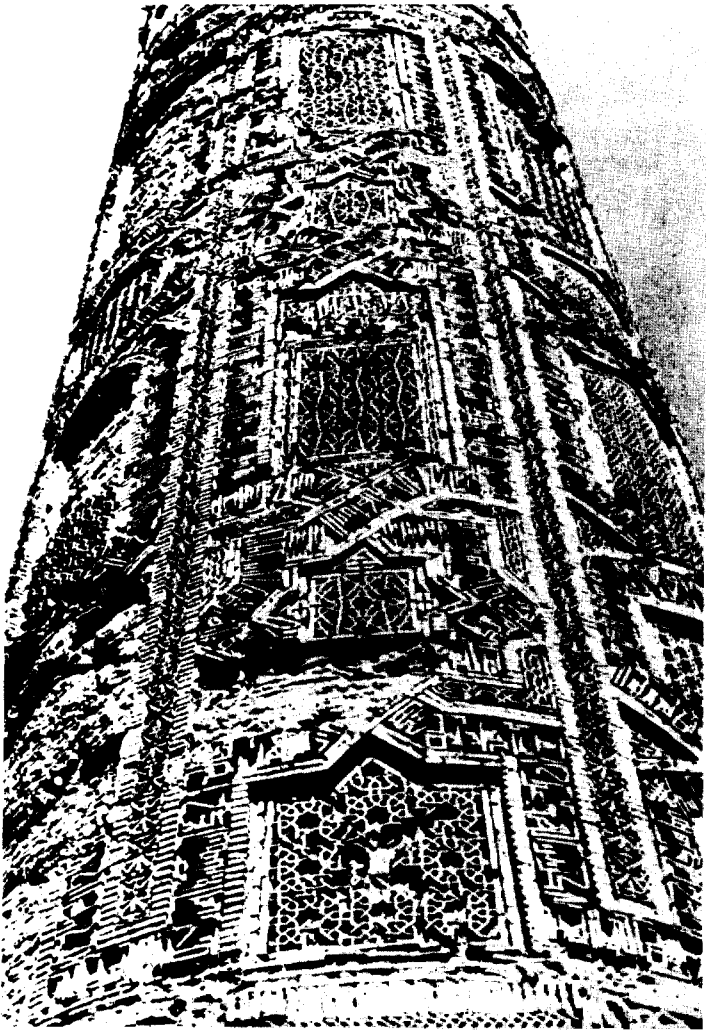
این بنا دارای چهار طبقه میباشد و دو بالکن که در اصطلاح به آن نعلیکی گویند در فاصله های بسیار مناسب دور تا دور آنرا زینت داده است . این بالکن ها که در آغاز با آجرهای زینتی و زیبایی تزئین شده بودند اکنون خراب شده و تنها تیرهای قوی چوبی حامل آن ها برج مانده است . بنای این نوع بالکن ها در آن زمان بر روی منارها مرسوم بوده است و ما میتوانیم شبیه آنرا در روی منار قطب دهلی که همزمان با منار جام بوده و توسط قطب الدین ایبک ، یکی از غلامان و سرداران معزالدین غوری ، ساخته شده است ملاحظه نمائیم . (شکل ۵ و ۱۸)

متأسفانه آجر کاری بسیار زیبای روی این پایه هشت ضلعی تقریباً " خراب شده و از بین رفته است ولی خوشبختانه مقداری از تزئینات روی آن و نوشته ها و نقوش هندسی زیبا و خارق العاده آجری آن هنوز برج مانده است و نظر هنرمندان و هنر شناسان را - بسوی خود جلب می کند . (شکل ۱۳)

زیباترین و از لحاظ هنر آجر کاری پر ارزشترین قسمت این منار طبقه اول آن میباشد . (شکل ۱۴)

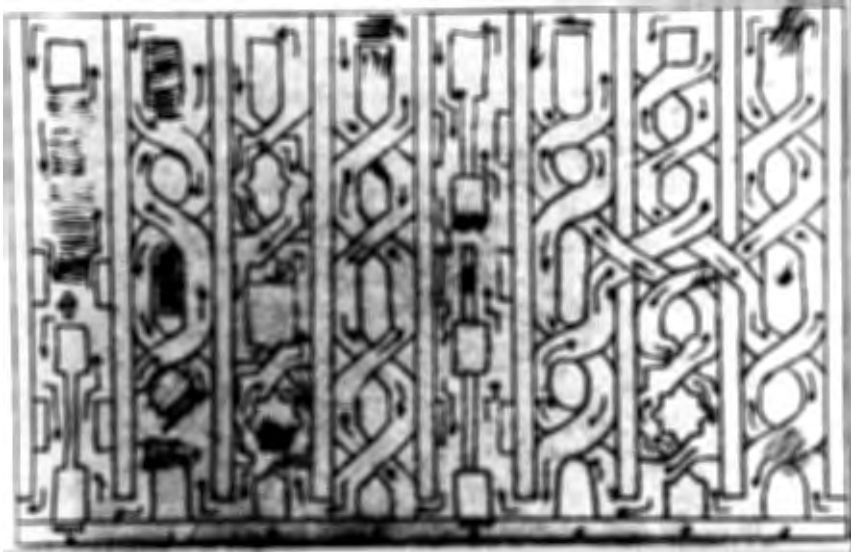
نقوش روی این قسمت که سرتاسر طبقه اول منار را زینت بخشیده و هشت بخش تقسیم گردیده است ، بشکل مستطیل های بلند و بطور عمودی در کنار هم قرار گرفته و محیط اطراف طبقه اول منار را پوشانیده است . در وسط هر یک از این هشت مستطیل پنج نقش هندسی طاق نما مانند ، که نقوش درون آنها همانند پنجره های چوبی مشبک و ظریفی میباشد جا گرفته است و اطراف آنها را کتیبه ای بخط کوفی که بشکل نوار و بطور مارپیچ ازدو طرف و از پایین به بالا کشیده شده اند زینت داده است . کتیبه مزبور که دو نوار حاشیه ی آن بطور ضرب در ، چند بار در بالا و پایین طاق نماهای مشبک ، یکدیگر را قطع کرده اند تا بالای طبقه اول منار و زیر کتیبه اصلی آن کشیده شده است . (شکل ۱۵)

کتیبه مزبور شامل متن کامل سوره مریم میباشد .



(شکل ۱۴) - آجر کاری ، تزئینات و نوشته های روی منار -

طبقه اول بالای پایه هشت ضلعی



نقشه دکوراسیون و طریقه نوشته شدن کتیبه در اطراف منار
(شکل ۱۵)

در قسمت بالای این هشت مربع مستطیل تا زیر بالکن اول چند ردیف نوارهای پهن زینتی قرار گرفته است . نقش نخستین نوار عبارت است از گل و بوته و برگهای نخل . در بالای نوار مزبور نوار پهن سرتاسری دیگری نیز وجود دارد که درون آنرا گل های پر برگ مدور یا باصطلاح رزت های زیبایی تزیین کرده است . تعداد این رزت ها ۱۶ بوده و اندازه آنها نیز نسبتاً " بزرگ می باشد و سرتاسر اطراف منار را در سطح خود پوشانیده است .

در بالای این نوار و بالای کتیبه ای کوفی مجدداً " حلقه های کوچکتر زینتی که روی آنرا لعاب کاشی داده اند جا گرفته است . کمی بالاتر یک کتیبه ی افقی بسیار جالب و زیبایی که بخط کوفی بوده و در میان دو حاشیه ی بسیار قشنگ جا گرفته است خود نمایی میکند .

آجرکاریهای اطراف این کتیبه که بمنظور زینت آن بکار رفته مانند سایر قسمت‌های منار کاری هنری و بسیار زیباست . اما جالب ترین قسمت این آجرکاری خطوط کوفی آن میباشد که برخلاف سایر آجرکاریهای منار با لعابی از کاشی پوشانیده شده است . در بالای این کتیبه ی فیروزه ای رنگ مجدداً " رزت های کوچک و ظریفی با لعاب کاشی نقش گرفته و در بالای آن نقوش تزئینی هندسی فضای خالی تا زیر بالکن را پر کرده است .

در فاصله میان دو بالکن یا نعلبکی ، یعنی در قسمت پایین آن ، در جایی که دو در خروجی بروی بالکن اول قرار گرفته است منطقه ای وجود دارد که تا ارتفاع در فوقانی ، که درست بالای در اول قرار گرفته ، آجر کاری ساده بکار رفته است و نقشی در روی آن دیده نمیشود .

این بالکن احتمالاً " دارای دو پوشش و دو سطح بوده است چون وجود دو در بالای یکدیگر این اندیشه را بوجود میآورد .

کمی بالاتر یعنی در بالای در دوم دو کتیبه نوشته شده است که حد فاصل بالای پایین آنرا نوارهایی ، که به نقوش هندسی و گل و بوته های زیبا و برگهای نخل ، آراسته شده ، پوشانیده است . این دو کتیبه نیز که از آجر ساخته شده بنوبه خود زیبایی خاصی داشته است و مهارت و سلیقه ی خاص سازنده آنرا نشان میدهد .

درست در بالای کتیبه فوقانی پایه های بالکن دوم نصب شده که متأسفانه اکنون فقط آثاری از تیرهای حامل آن باقی مانده است .

در محوطه‌ی بالای بالکن ، بدنه منار را ، همانند بالای‌الکن نخستین ، آجرهای ساده و بدون نقش پوشانیده است که تا بالای سطح در سوم منار ادامه دارد .

از بالای در سوم ، که بر روی بالکن دوم باز میشود ، مجدداً " آجرهای زینتی با نقش‌های زیبا بکار رفته که بصورت نوار اطراف منار را فرا گرفته است .

در بالای آن نوارها باز هم یک کتیبه‌ی دیگر نقش یافته که بخط کوفی بوده است و همان شیوه و سبک سایر کتیبه‌ها را دارد با فرق آنکه متن زمینی آن دارای نقوش هندسی میباشد .

در بالای کتیبه مزبور طبقه‌ی چهارم منار با یک برآمدگی نوارمانندی آغاز گردیده و سپس قسمت آخر منار که به گنبد بسیار کوچکی منتهی میگردد دیده قرار گرفته است .

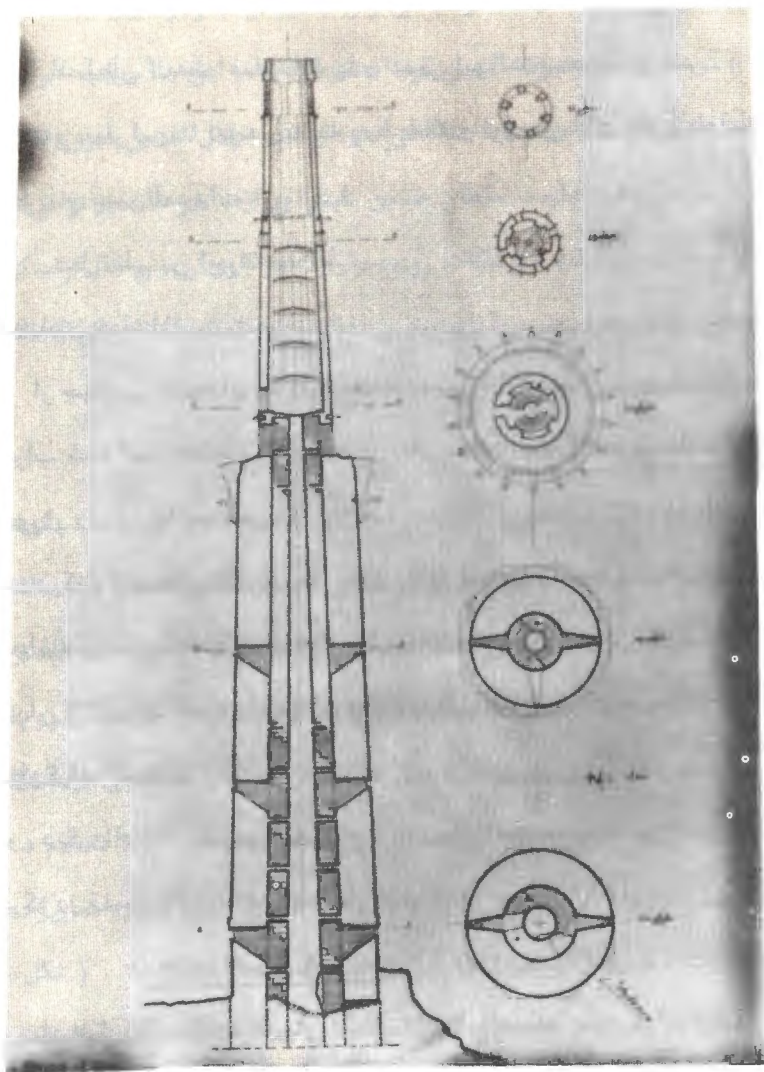
بمنظور دسترسی به بالکن‌های منار ، معمار هنرمند طرح یک پلکان تیزو سراسیمه را ریخته که از سمت شمال پایه هشت ضلع اصلی آغاز گردیده و از مرکز منار در داخل طبقه اول بطور حلزونی دور زده است و به سطح بالای آن یعنی بروی بالکن اول میرسد ، آنگاه آنرا از آنجا بسوی بالا ادامه داده و توسط پنج پلکان فرعی تا بالکن دوم رسانیده است .
(شکل ۱۶)

این پله‌ها که طبقه اول و دوم را بهم متصل میکنند برعکس نمای خارجی منار بصورت بسیار ساده ساخته شده است .

طبقه سوم و بالاخره طبقه آخر منار پلکانی ندارد . از شاهکارهای بسیار جالب این بنا ، همانطور که بدان اشاره شد ، کتیبه‌های بسیار زیبای آن میباشد . کتیبه‌ی اصلی این منار همان کتیبه‌ای است که در بالای طبقه اول منار و زیر نخستین بالکن قرار گرفته است و نوشته‌های آن از آجر کاشی میباشد . متن این کتیبه‌ی آبی رنگ چنین است :

" السلطان المعظم شاهنشاه الاعظم غیاث‌الدینیا و الدین معز الاسلام والمسلمین

ابوالفتح محمد بن بهام . "



(شکل ۱۶) - مقطع منار و تصاویری از پله های درونی آن

و از قسمت دیگر آن متاسفانه فقط جمله زیر باقی مانده است :

" ... قسیم امیر الموءمنین خلد الله ملکه "

دومین کتیبه ی کوفی این بنا کتیبه ی زیرین طبقه ی دوم میباشد که دارای این

متن است :

" السلطان المعظم غياث الدنيا و الدين ابو الفتح محمد بن سام "

نام سازنده و معمار این بنا نیز در قسمت وسط طبقه ی اول در بالای طاق نمای مشبک کاری سوم بخط نسخ چنین آمده است :

" عمل علی بن امیر محمد الل . . . " (شکل ۱۴)

متناسفانه پایان جمله از بین رفته است .

از چهارمین کتیبه ای که ، متاسفانه بسبب قرار داشتن در پایین بنا ، تقریباً بکلی خراب شده است فقط نام " ابو الفتح " باقی مانده است که مقصود لقب غیاث الدین محمد غوری ، بانی بنا میباشد .

در کنار کتیبه هایی که در بالا بدان اشاره شد ، دو کتیبه ی دیگر نیز وجود دارد که در حاشیه ی نوار مانندی بروی منار نقش یافته اند . یکی از این کتیبه ها دارای متن " اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله " میباشد که بعد از کتیبه ی سوره مریم قرار گرفته است .

دیگری جمله " نصر من الله وفتح قریب و بشر المؤمنین یا ایها الذین آمنو . . . " میباشد که در قسمت بالای طبقه دوم منار جای گرفته است .

مسجد جامع هرات

از دیگر آثاری که به غوریان نسبت داده اند مسجد جامع هرات است . این بنا در سال ۱۷۵۹ شاهنشاهی بفرمان غیاث الدین غوری پایه گذاری شد و پس از وی برادر و جانشینش معز الدین غوری ساختمان آنرا به پایان رسانید .

بنا بروایتی قبل از آن زمان بنای چوبینی بهمین نام وجود داشته که دچار آتش سوزی شده است . در هر حال همه ی تاریخنویسان بانی این مسجد را غیاث الدین غوری دانسته میگویند که وی آنرا برای فخر الدین رازی ساخته است .

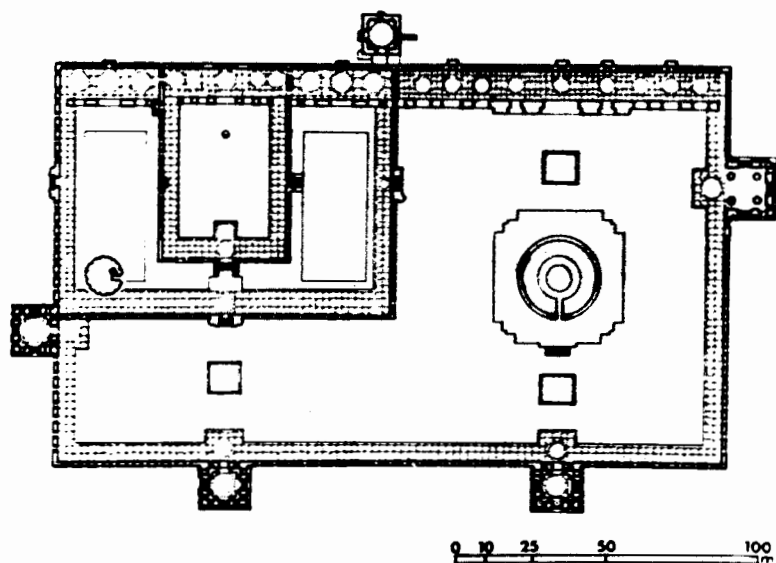
مسجد مزبور بیست سال بعد توسط سربازان چنگیز خراب و در سال ۱۸۶۵ شاهنشاهی (۱۳۰۶ م) توسط سلطان غیاث الدین کرت تعمیر گردید . این بنا بسبب خرابیهایی که یافته بود بار دیگر در سال ۲۰۰۵ شاهنشاهی بفرمان امیر جلال الدین فیروز شاه مرمت یافت . مدتها بعد در زمان حکومت سلطان حسین بایقرا و وزارت میر علیشیر نوائی مجددا مورد تعمیر و نوسازی قرار گرفت . تزئینات روی دیوار و کاشی کاری آن پنج سال وقت گرفت . این بنای تاریخی اکنون جزو بهترین آثار باستانی افغانستان بحساب آمده و یکی از جالبترین نمونه های هنر معماری زمان خود بشمار میرود . (شکل ۸)

مسجد قوت الاسلام دهلی

در سال ۱۷۵۲ شاهنشاهی (۱۱۹۳ م) هنگامیکه معزالدین غوری بخشهای شمالی هندوستان را بتصرف آورد ، فرمان داد تا در محلی که پرستشگاه هندوان قرار داشت ، این مسجد را بنا کنند^۱ قطب الدین ایبک سردار معروف و نایب السلطنه معزالدین در سالهای میان ۱۷۵۶ - ۱۷۵۲ شاهنشاهی فرمانروای شمال هند بود . سردار مزبور پس از خراب کردن بیست و هفت پرستشگاه هندی دستور داد تا از ستونها و مصالح آن پرستشگاه ها مسجدی به اندازه ۵۰ x ۴۲ متر مربع بنا کنند . این مسجد به مسجد قوت الاسلام دهلی معروف است . پیش از آغاز بنا بدستور وی ستونها و مصالحی را که با نقوش انسان و حیوان زینت یافته بودند ، نابود و از بقیه آنها در ساختمان بنا استفاده کردند . (شکل ۱۰) در بنای این مسجد ، که میتوان طرح آنرا تا اندازه ای شبیه مسجد جامع اصفهان دانست ، آثار هنر هندی ، بویژه در تزئینات دیوارهای آن ، بخوبی آشکار میباشد .

(1) - Hoag, John : Islamische Architektur, Stuttgart 1976, S.280 ff.

مسجد قوت الاسلام بعد از مرگ قطب الدین ایبک و در زمان فرمانروایی شمس-الدین التتمش (۱۹۷۵ - ۱۷۶۰ شاهنشاهی) توسعه یافته و بصورت کنونی در آمده است . (شکل ۱۷)



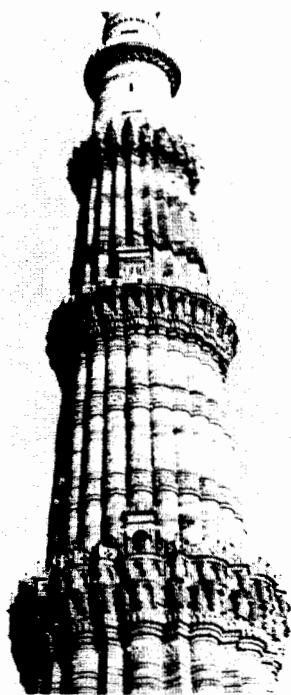
(شکل ۱۷) - نقشه کل مسجد جامع قطب دهلی ،
مسجد التتمش و علاء الدین خلج

منار قطب دهلی ، که در ضلع غربی بنای اولیه مسجد قوت الاسلام قرار گرفته است ، با ارتفاع ۷۳ متریش بلندترین منار دنیا بشمار میرود . بنای این منار که مقطعی ستاره ای شکل دارد ، در سال ۱۷۵۸ شاهنشاهی (۱۱۹۹ م) آغاز گشته و دارای پنج طبقه است که توسط نعلبکی یا گلدسته‌هایی ، که بمنظور گردش در اطراف طبقات مختلف منار ساخته شده است ، از یکدیگر مجزا گردیده اند . (شکل ۱۸)



(شکل ۱۸) - منار قطب دہلی

همانطور که گفته شد، چون دربناى این منار هم مصالح ساختمانى پرستشگاه‌هاى قدیمى تر هندی مصرف شده و در روی بعضى از سنگهاى بکار برده شده نوشته‌هاى بنام شاهزاده معروف " چا . هان " یعنی پریتوی راج سوم موجود است، چنین گمان می‌بردند که منار قطب یک‌بنای هندی است ولی نقشه و طرح و بویژه مقطع ستاره‌ای شکل بی و شکل مخروطی آن ثابت میکند که این بنا اقتباسی است از آخرین و بزرگترین سبک مناره‌هاى قدیمى ترایرانى . (شکل ۱۹)



(شکل ۱۹) - تزیینات خارجی منار قطب دهلی

از ویژگیهای هنری این منار کتیبه هایی است که بخط کوفی نوشته شده است . درون نوارهای زینتی ، که در فاصله میان کتیبه ها قرار گرفته اند ، نقوش تزئینی شامل گلهای چند برگ دایره شکل و حلقه های درشت آویزه مانند و شاخ و برگهای زیبایی که مسلماً " کار هنرمندان هندی است ، جای گرفته اند . (شکل ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳)

مسجد اجمر

این مسجد در سالهای میان ۱۷۵۹ و ۱۷۶۵ شاهنشاهی (۱۲۰۰ تا ۱۲۰۶ میلادی) ساخته شده است . مسجد مزبور به مسجد ارهاردین کاجمیرا نیز شهرت دارد که به لهجه محلی " بنای دوروز و نیمه " معنی میدهد . ارتفاع طاقها و ستونهای این بنا از مسجد قوت الاسلام بیشتر است و بهمین سبب زیباتر بنظر میرسد . محراب این مسجد از بناهای شمس الدین التتمش ، یکی دیگر از غلامان معزالدین غوری است ، که در سالهای میان ۱۷۲۹ و ۱۷۸۸ شاهنشاهی ساخته شده است . (شکل ۲۴ و ۲۵)

طاق مسجد قلعه بست

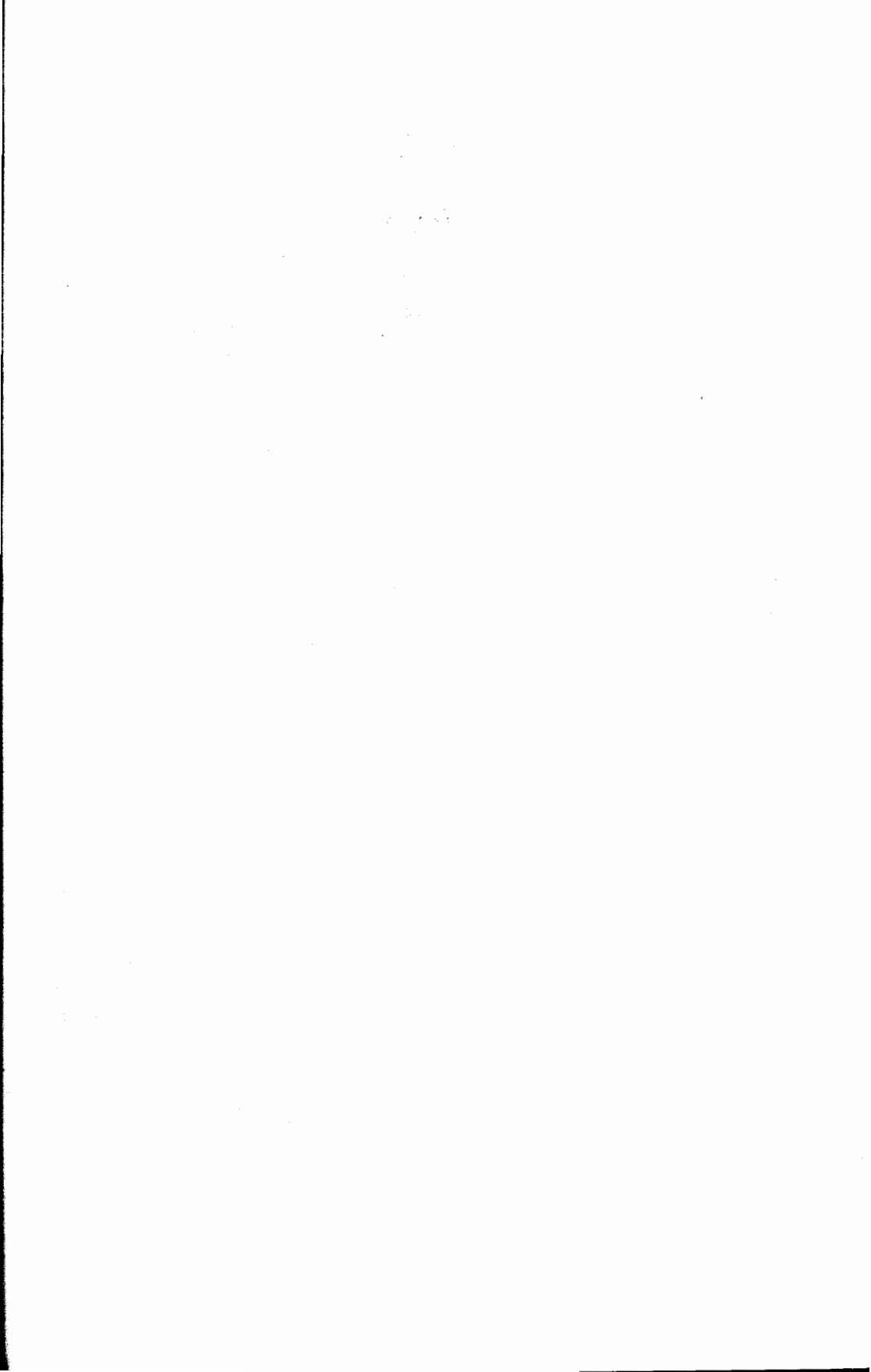
از دیگر بناهایی که باستانشناسان سبک و طرح آن را مربوط به زمان غوریان یا خوارزمشاهیان میدانند طاق قوسی شکل مسجد قلعه بست (شکل ۷) است که از آثار هنری زیبای آن دوران بشمار میرود . بنا بر آثاری که در این محل بدست آمده است ، میتوان تاریخ بنای شهر بست را از زمان اشکانیان دانست و چنانکه جغرافیادانان اسلامی نوشته اند شهر بست در آغاز دوران اسلامی از مراکز مهم خاور زمین بشمار میرفته است و بطوریکه از نوشته های شاعران پارسی و مورخان و همچنین آثار برجای مانده ، از جمله برنوشته سنگ قبرها (آخرین آنها متعلق به آغاز سده سیزدهم میلادی است) برمی آید ، این شهر تا حمله مغول همچنان آبادان باقی بوده است و تنها اثری که پس از حمله مزبور از این شهر معتبر بجای مانده طاق مسجد قلعه بست است که نمونه ای از آثار معماری زمان غوریان



(شکل ۲۰) - رواق مسجد قوت الاسلام دہلی

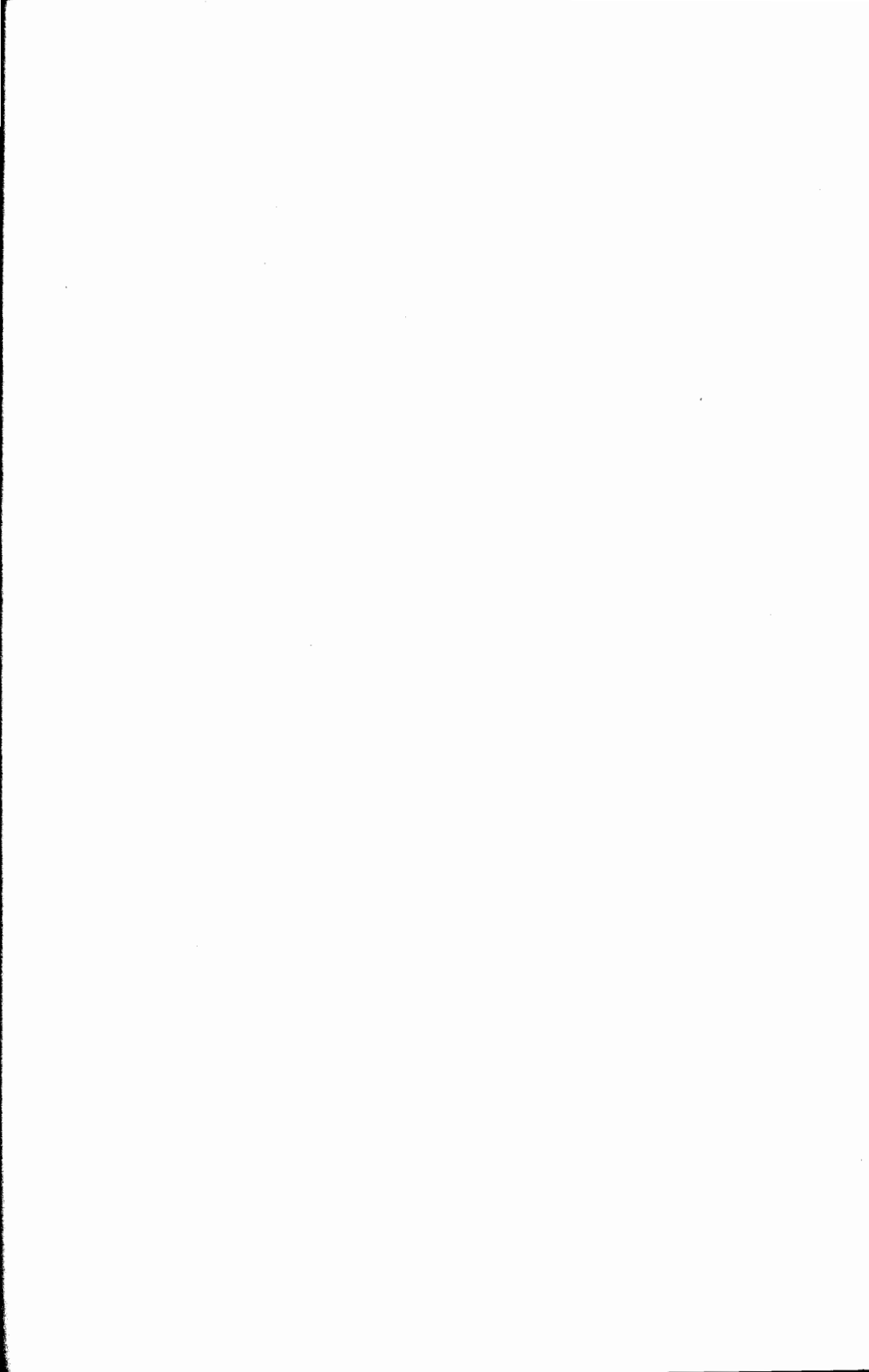


(شکل ۲۱) - قسمتی از کتیبه های مسجد قوت الاسلام دهلی



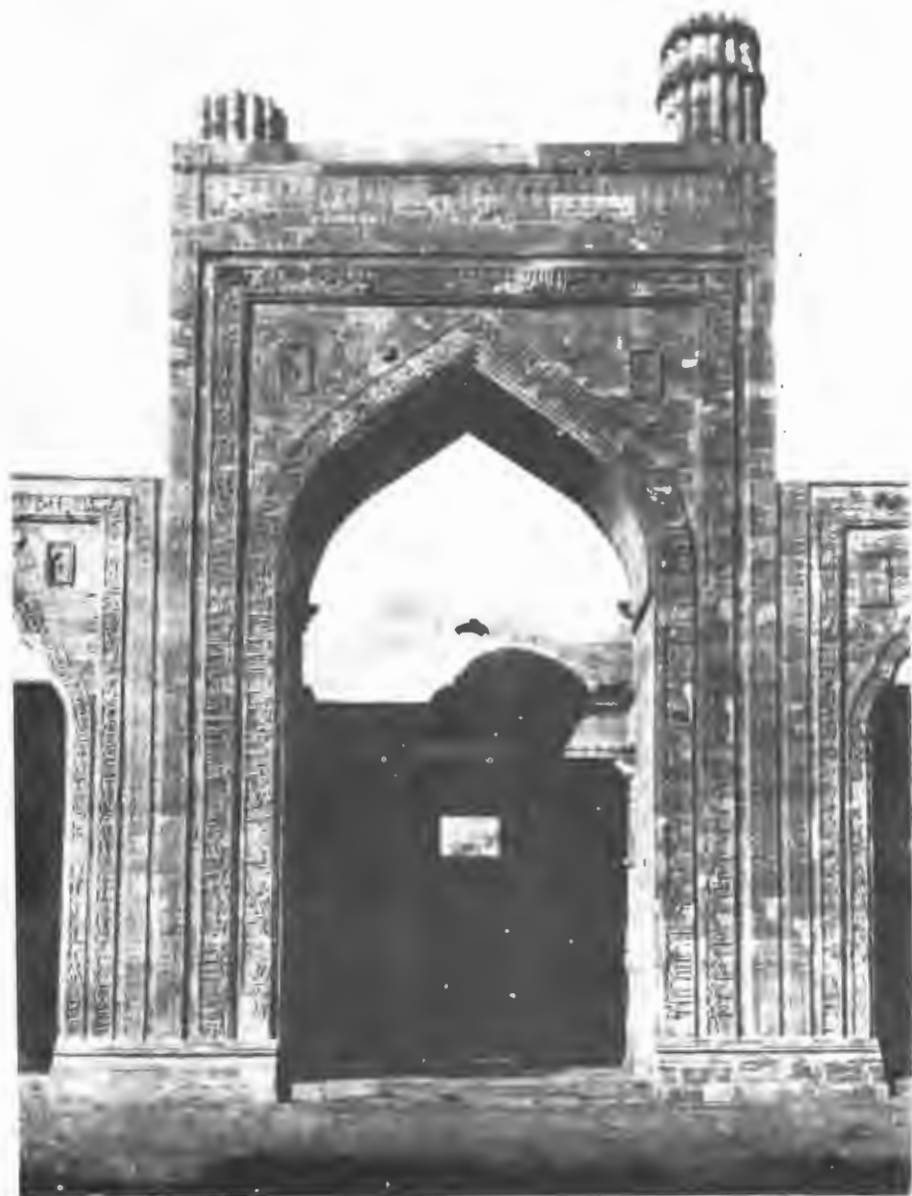


(شکل ۲۲) - قسمتی از صحن مسجد قوت الاسلام دهلی و ستون آهنی
معروف آن





(شکل ۲۳) - قسمتی از تزئینات روی دیوارهای صحن مسجد قوت الاسلام



(شکل ۲۴) - قسمتی از صحن و رواق مسجد آجمر



(شکل ۲۵ - محراب مسجد آجر)

و خوارزمشاهیان می باشد .^۱

چند نفر از باستان شناسان عقیده دارند که شهر بست در حمله علاء الدین حسین غوری صدمه دیده و خرابیهایی به آن وارد شده است .
طاق قلعه بست چندی پیش مورد تعمیر قرار گرفته و بصورت کنونی درآمده است .

(1) - Auboyer, Joannine : Afghanistan und
Seine Kunst, Prague 1968, S. 58-9

فهرست نام کسان ، قبیله ها ، فرقهها

الف

- ابراهیم شاه ۶۸
ابراهیم غزنوی ۳۳ ، ۵۷
ابوالعباس شیث ۷۳ ، ۷۵ ، ۷۶
ابوالمظفر قلیچ طمغاج خان مسعود ۸۰
ابو دلف ۶
ابوریحان بیرونی ۱۰۸
ابوعلی سوری ۳۱ ، ۳۲
ابومسلم خراسانی ۲۹ ، ۸
اتسز خوارزمشاه ۴۷ ، ۷۹ ، ۸۴ ، ۸۵
اجای دو (وزیر) ۱۲۷
اختیارالدین آیثاق ۷۹
اختیارالدین محمد بختیار خلجی ۱۲۷ تا ۱۲۹
اروند اسپ ۲۱
اسماعیلیه ۱۷ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۸۴ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴
اقلان چربی ۱۶۰
الپ غازی ۱۳۶
التمش (رک شمس الدین التمش)

- امام شهاب الدين خيوفي ۱۰۲
- امير اسماعيل ساماني ۹
- امير بنجي نهاران ۱۶۳، ۲۹، ۱۷، ۰۸
- امير جلال الدين فيروز شاه ۱۷۴
- امير حسن (حاكم مولتان) ۱۲۹، ۱۰۵
- امير خان ۶۱، ۶۰
- امير زنگي بن خليفه (حاكم تخارستان) ۶۴
- امير سوري بن محمد ۳۰
- امير فولاد غوري ۲۹، ۲۸، ۰۸
- امير قطب الدين حسن غوري ۳۴
- امير قماج ۶۵، ۶۴
- امير محمد غوري ۳۴، ۳۳
- امير همام ۸۸
- انوري ۵۳
- اورنگ زيب ۶
- انهيل پانگا ۱۲۵
- اييک بال ۱۲۹، ۱۰۵
- اي دکز ۱۴۵
- ايل ارسلان ۷۹ تا ۸۱، ۸۵، ۸۶

ب

باکان ۱۳۲

بدرالدین جفر ۹۰

برادران بامیانی (رک علاءالدین محمد و جلال الدین علی)

بروکلمن ، کارل ۶۷

بسظام غوری ۲۷

بلال ۹

بودا (آئین) ۱۰۰۸،۷۰۵

بهاء الدین سام دوم ۱۵۳،۱۵۲،۱۵۱

بهاء الدین طغرل ۱۳۱،۱۲۴،۱۲۳،۹۰،۸۹،۸۳،۷۸

بهاء الدین محمد سام غوری (بامیانی) ۵۰،۴۹،۴۲،۳۸،۳۵ تا ۷۷،۷۴،۶۲،۵۴ -

۱۳۷،۹۲ تا ۱۵۹،۱۳۹

بهرام شاه غزنوی ۴۱،۳۹،۳۸،۱۶ تا ۵۹،۵۵،۵۴،۵۱،۴۵ تا ۶۳،۶۱ تا ۱۱۳،۶۵

بهیم دیوانهیل واره دوم ۱۲۵،۱۲۴،۱۱۰

پ

پارامردی ۱۲۶، ۱۲۷

پرتهوی راج ۱۱۳، ۱۱۸

پریهار ۱۲۳

ت

تاج الدین حرب ۸۴، ۸۹

تاج الدین سیستانی ۶۴

تاج الدین یلدوز ۶۷، ۷۷، ۷۸، ۱۳۷ تا ۱۴۱، ۱۴۳ تا ۱۴۷، ۱۵۳ تا ۱۵۵، ۱۶۱

تاینکو طراز ۱۰۳

ترکان خاتون ۸۱، ۸۶، ۱۰۲

تکش خوارزمشاه ۸۱، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۲ تا ۹۴، ۱۴۹

تیراهی (قبیله) ۱۳۰، ۱۳۱

تیلک ۱۰۷

ج

جای چندر ۱۱۹

جلال الدین خوارزمشاه ۱۵۶

جلال الدین (فرزند محمود خان) ۷۳، ۷۹

جلال الدین علی بامیانی ۱۳۸ تا ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۵۴

چ

چالوکیه (قبیله ای در هند) ۱۲۴

چندله (قبیله) ۱۲۶

چنگیز ۱۷۴

چوهان (چاهمونا) ۱۱۳، ۱۱۸

چاهان (پریتوی راج) ۱۷۶

چهارکاردو (حکمران جمو) ۱۱۰

ح

حبشی (لقب غیاث الدین غوری) ۹۷

حجاج بن یوسف ۵۰۴

حره جلالی ۵۲

حره نور ملک ۶۹

حسن ارنال ۱۲۷

حسین بایقرا ۱۷۴

حسن بن ابراهیم علوی ۴۳، ۴۲

حسین خرمیل ۱۴۷، ۱۴۲، ۱۱۲، ۱۱۱

حنفی ۱۷

خ

خسرو شاه غزنوی ۶۳، ۶۲

خسرو ملک ۱۱۰، ۶۹ تا ۱۱۳

خلیفه الناصر ۱۴۶، ۱۴۳، ۱۰۵، ۱۰۴، ۹۲، ۹۱

خواجه ابوالموید ۶۰

خوارزمشاه ۸۲، ۶۶، ۴۸ تا ۸۴، ۸۸، ۹۰ تا ۹۴، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۲ تا ۱۰۴، ۱۱۸

د

درمیش بن شیث ۷۳، ۷۲

دولت‌شاه غزنوی ۵۴

دهاراورش پرمار ۱۲۴، ۱۲۵

دهور راجپوت ۱۲۰

ر

راجپوتانا ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۳ تا ۱۲۵

رای کرن ۱۲۴

رکن الدین محمود ۱۵۱

ز

زنگی (لقب معز الدین غوری) ۹۷

ژ

ژونبیل ۵۰۴

س

سام بن حسین غوری ۴۱

سامانیان ۲۵

سپهسالار خروش ۱۳۹

سپهسالار سلیمان شیث ۱۳۹

سلطان شاه ۸۱، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۱۳

سلطان عثمان (رک ملک عثمان)

سنجر سلجوقى ٤٥،٣٤ ، تا ٤٨،٥٠،٥١،٥٣،٥٢ تا ٦٩،٧٨،٨٢،٨٥،٨٢،١٥٢،١٦١

سید حسن ٤٨

سید قریشی ١١٦

سيف الدين محمد ٧١ تا ٧٣،٧٥،٧٧

سيف الدين محمد سوری ٢٨،٣٥ تا ٣٧،٤١ تا ٥١،٥٥،٦٣،٧٥،٧٧

ش

شاذان بن اسحق ١٧،١٦٣

شافعى ١٧

شجاع الدين على بن حسين غورى ٣٨

شمس الدين (رك غياث الدين محمد غورى)

شمس الدين التتمش ١٤٦،١٤٧،١٧٥،١٧٧

شمس الدين سيستانى ٩٩

شنب ٢٥،٢٢،٢٧

شيثانيان (قبيله) ٢٩

شيث بن بهرام ٢٩

شيث (پسر ملك محمد) ٣

ص

صاحب الزمانى ، ناصر الدين ١١

صفا ، ذبيح الله ٢٣،٢٥

ض

ضحاک ۲۷، ۲۱، ۲۰

ضیاء الدین محمد ابی علی شنسبانی ۱۳۶، ۱۰۰، ۹۶

ط

طوغان شاه ۸۸، ۸۷، ۸۴

ع

عباس سوری ۳۳، ۳۲

عز الدین حسین ۳۶، ۳۴

علاء الدین آتسز ۱۵۱، ۱۴۸ تا ۱۵۴

علاء الدین ابو علی ۳۸

علاء الدین حسین غوری (جهانسوز) ۱۹، ۱۷، ۲۴، ۳۵، ۳۸، ۵۱، ۵۳ تا ۵۸، ۵۶ تا ۷۱

۱۸۴، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۵۱، ۱۴۸، ۹۸، ۷۸، ۷۷، ۷۵، ۷۴

علاء الدین خلج ۱۷۵

علاء الدین قجاج ۷۶ تا ۷۸

علاء الدین محمد بامیانی ۱۳۸ تا ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۵

علاء الدین محمد (ضیاء الدین) ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۴ تا ۱۵۶

علامه کرمانی ۱۴۵

علی (۴) ۲۰، ۱۶

علی بن امیر محمد ... ۱۷۳

علی چتری ۶۶،۶۵،۶۳

علی شاہ (پسر نکش) ۹۵

عمر بن یزان ۱۰۵

غ

غز ۶۴،۴۷ تا ۷۵،۷۳،۶۹ تا ۷۹،۷۷ تا ۸۲،۸۴،۸۸،۸۹

غلام جیلانی داوری ۱۶۰

غیاث الدین کرت ۱۷۴

غیاث الدین محمد غوری (شمس الدین) ۱۷،۱۹،۲۵،۴۲،۵۲،۶۲،۶۹،۷۱،۷۴

تا ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۷۳

غیاث الدین محمود ۱۰۰، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹ تا ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۴

ف

فخر الدین ۸۸

فخر الدین رازی ۱۷۳

فخر الدین مبارکشاه ۱۷، ۱۹، ۲۴، ۵۳، ۷۱

فریدون ۲۷

فوما ۸۱، ۸۶ تا ۸۸

ق

قتلغ تگین ۱۵۵

قراحتائیان ۴۶، ۴۸، ۶۶، ۸۰ تا ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۹۲، ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۳ تا ۱۰۵، ۱۲۹ تا —

۱۳۱، ۱۳۳، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۴

قرايطه ۹

قطب الدين ابيك ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸ تا ۱۲۴، ۱۲۵ تا ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۴ تا -

۱۴۷، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۷۵

قطب الدين محمد (ملك الجبال) ۳۵، ۳۷ تا ۴۱، ۴۹، ۱۵۹، ۱۶۰

ک

کراميان ۱۸

کنورپال ۱۲۲، ۱۲۳

کهزاد ، احمد علي ۱۵۹، ۶

کهوکهر ۱۱۰، ۱۳۰ تا ۱۳۴

ک

گورخان ۸۶

ل

لک لک (امير رخج) ۳۰

م

مجد الدين ربيع ۱۴۳

مجد الدين موسى ۴۲، ۴۴، ۵۵

محمد بن ابي علي ۱۳۰

محمد بن عباس سوري ۱۵، ۱۶

محمد بن خرنگ ۳۸، ۱۰۰، ۱۰۱

محمد خوارزمشاه ۹۴، ۹۵، ۱۰۱، تا ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۴ تا ۱۵۰، ۱۵۲ تا ۱۵۶

محمد سوری ۸

محمود خان ۷۱، ۷۳، ۷۹، ۸۵

محمود غزنوی ۸، ۱۰، ۱۵، ۱۶، ۳۰ تا ۳۲، ۵۷، ۱۰۶ تا ۱۱۵، ۱۰۹

معز الدین غوری (شهاب الدین) ۱۷، ۱۹، ۲۴، ۳۸، ۴۲، ۵۲، ۶۲، ۶۹، ۷۱، ۷۴ -

۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۹، ۹۳ تا ۹۸، ۱۰۰ تا ۱۰۶، ۱۰۹ تا ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲ -

۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۹ تا ۱۳۶، ۱۳۴ تا ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹ -

تا ۱۵۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۷۷

مغول ۵۸، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۷

ملک تاج الدین زنگی ۹۶

ملک الجبال الغ خان ابی محمد ۱۴۸

ملک بدر الدین گیلانی ۹۷

ملک حسام الدین آغل بیگ ۱۲۷

ملک خان (حاکم هرات) ۱۵۲

ملک حسام الدین حسین ۱۵۴

ملکشاه سلجوقی ۵۱

ملکشاه غزنوی ۱۱۱

ملک شجاع الدین غوری ۳۵

ملک شمس الدین ۸۹

ملک شمس الدین آتسز حاجب ۱۴۸

ملک شنسب خرنگ ۲۹

- ملک شهاب الدین علی مادینی ۱۵۱
- ملک شهاب الدین محمد خرنگ ۳۵
- ملک علاء الدین علیشاه ۱۴۹ تا ۱۵۲
- ملک عثمان (حاکم سمرقند) ۱۰۳، ۱۰۴
- ملک فخر الدین مسعود ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۷۵ تا ۷۸، ۹۸
- ملک قطب الدین ۱۵۴
- ملک قطب الدین تمرانی ۱۵۱
- ملک قطب الدین حسن ۱۶۱
- ملک مبارز الدین سیزواری ۱۶۰، ۱۶۱
- ملک محمد سوری ۳۰ تا ۳۲
- ملک ناصر الدین آلپ غازی ۱۰۰، ۱۰۱
- ملک نصیر الدین حسین امیر شکار ۱۵۴
- ملکه تاج الجریر جوهر ملک ۷۸
- ملکه جبال ۵۲
- ملکه خراسان ۵۲
- ملکه گیلان ۵۲
- ملکه معزیه ۱۵۱
- مندیشیان شنسبانی ۳۰
- مولا راجا دوم ۱۰۹
- موید ای ابه ۷۱، ۷۳، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۵، ۸۶
- موید الملک وزیر ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱
- مهر (قبیلہ) ۱۲۴

میر علیشیر نوائی ۱۷۴

ن

ناصر الدین حسین مادینی ۷۲،۶۸

ناصر الدین قباچه ۱۴۷

نصیر الدین محمد خرنگ ۹۶

نظامی عروضی ۶۷،۶۵،۵۳،۴۸

و

وجیه الدین ۱۷

وحید الدین ۱۷

ه

هارون الرشید ۲۹،۸

هری راجا ۱۲۰،۱۱۸

هزبر الدین حسین ادیب ۱۲۷

هندو خان ۹۴

هوشنگ ملک ۲۱

هیوانتسانگ ۶

ی

یعقوب ۳۰،۹،۸

یهودی ۱۶۳،۱۷

فهرست نام جایها

الف

- ایبورد ۹۶
اجمر ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۶۴، ۱۷۷
اجی گره ۱۲۷
ارغنداب ۵۸
ارهاردن کاجهومیوا ۱۲۰، ۱۲۲
آستیه ۳۷، ۷۶، ۹۹
اسفزار ۱۰۰، ۱۳۶
اسنی ۱۱۹، ۱۲۶
اسیردره ۷۵
اشیار ۱۴۲، ۱۵۴
افغانستان ۴۱، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۷۴
آمودریا (رک جیحون)
اندخود ۸۰، ۸۴، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۲۹
اندرپات ۱۱۴
انهیل واره ۱۲۴
اوبه ۶۵، ۱۲۱، ۱۶۲
اوجه ۱۰۹
اوده ۱۲۷
آهنگران ۳۱

ب

باخزر ۸۹

بادغیس ۱۰۵۰،۸۹،۸۴

باران (بلند شهر) ۱۱۴

بامیان ۱۵۴ تا ۱۵۲، ۱۴۸، ۱۴۰، ۱۳۸، ۷۶، ۷۵، ۶۵، ۳۵، ۲۸، ۲۷، ۱۴، ۸، ۶، ۰، ۲

بخارا ۸۰، ۶

بدایون ۱۴۶، ۱۲۷، ۱۲۵

برکوشک ۱۵۰

بست ۱۴۵، ۱۳۶، ۱۰۰، ۷۷، ۶۸، ۵۹، ۵۸

بسطام ۱۵۶، ۷۹

بغداد ۸۵

بلخ ۱۴۸، ۱۳۸، ۱۰۳، ۹۳، ۸۲ تا ۷۹، ۷۷، ۷۶، ۶۸، ۶۷، ۶۵، ۶۴، ۴۷

بلروان ۱۱۲، ۶۹

بنارس ۱۱۹، ۱۰۸

بندار ۵۰

بنگال ۱۲۸

بیانه ۱۲۲

پ

پنجاب ۱۴۶

پنج ده ۸۴

پوشنگ ۸۹

پیشاور ۱۲۹، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۳۰

ت

تبت ۱۲۸

تخارستان ۶۸، ۶۴، ۳۵، ۶

تراین ۱۱۳

ترمد ۱۳۸

تکاب ۳۴

تگینا باد ۱۴۵، ۷۹، ۶۲، ۵۴، ۳۰

توس ۱۰۰، ۸۸، ۷۳

توغتگین ۴۳

تولک ۶۸

تهانگره ۱۲۳

تیوره ۱۶۱، ۱۶۰

ج

جام ۸۸

ججا کانهکتی ۱۲۶

جرماس ۳۸

جروم ۷۹، ۶۸

جزروان ۷۹

چمو ۱۱۱، ۱۱۰

جمونا ۱۲۶

جند ۸۱

جوش آب گرم ۵۴

جہلم ۱۳۱

جیحون ۱۰۳۰۱۰۲۰۹۳۰۸۰

ج

چند اور ۱۱۹

چندراواتی ۱۱۹

خ

ختلان ۴۷،۴۶

خراسان ۱۰۲۰۹۷۰۹۵۰۹۲۰۸۹ تا ۸۷۰۸۵۰۸۴۰۸۱ تا ۷۹۰۷۳۰۷۰۰۶۸۰۴۶۰۳۵

۱۴۸۰۱۱۳۰۱۰۴

خلم ۴۸

خوارزم ۱۵۵۰۱۵۲۰۱۴۸۰۱۰۳ تا ۱۰۰۰۹۵۰۹۴۰۹۰۰۸۷ تا ۸۵۰۸۱۰۷۹

د

دامغان ۷۹

دامیاک ۱۳۸۰۱۳۷۰۱۳۳

داور ۶۸

دره اسماعیل خان ۱۰۹

دره گمل ۱۰۹

دره مرغاب ۶۹

دزق (دزق) ۸۴،۷۳

دمیک (رک دامیاک)

دوآب ۱۲۳،۱۱۸

دهستان ۸۶،۸۱،۷۹

دهلی ۱۴۷،۱۲۴،۱۲۰،۱۱۸،۱۱۵،۱۱۳

دیواکوت ۱۲۹

ر

راغ زد ۷۷

رخج ۵۴،۳۰

رنتمبور ۱۱۸

رودبار مرو ۱۴۸،۸۹

ز

زمین داور ۱۴۲،۱۰۰،۵۸،۵۴،۶،۲

س

سالت ۱۳۲

سالموره ۱۴۸

سبجی ۶۹

سدر ۱۳۱

سرپل مرغاب ۱۴۲

سرخس ۱۴۸، ۱۰۰، ۹۴، ۹۰، ۸۸، ۸۴، ۸۲، ۷۹

سر سوتی ۱۱۳

سرهند ۱۱۳

سلاکشانا ۱۲۳

سلطان کوت ۱۲۳

سمرقند ۱۰۳، ۵۳

سنا ۱۲۸

سند ۱۰۶

سنگ سوراخ ۱۴۶، ۴۴

سنگه ۱۵۴، ۷۰، ۶۲، ۴۹، ۳۸

سنوران ۸۳

سوران ۱۳۸

سه گوشه ناب (رک به اویه)

سیالکوت ۱۱۱

سیفروود ۱۱۲، ۷۸

سیستان ۱۴۶، ۹۹، ۸۴، ۲۱، ۱۸

ش

شقان ۲۷

شهر افشین ۷۵

شورسنگ ۵۰

ط

طاق مسجد بست ۱۸۴، ۱۷۷

طالقان ۱۴۸، ۸۴، ۷۹

طوس (رک توس)

ع

عراق ۹۰

غ

غرجستان (غرستان) ۱۴۲، ۷۹، ۷۷، ۶۹، ۶۸، ۱۸، ۰۲

غزنه (غزنین) ۱۷۰، ۲، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۳۹، ۴۱، ۴۶، ۴۸، ۵۰ تا ۵۴

۱۱۸، ۱۱۴، ۱۱۱، ۱۰۷ تا ۱۰۵، ۱۰۱ تا ۹۹، ۸۷، ۸۴ تا ۸۰، ۶۹، ۶۳ تا ۶۰، ۵۸، ۵۶

۱۵۹، ۱۵۶ تا ۱۵۲، ۱۴۷ تا ۱۴۵، ۱۴۳، ۱۴۱ تا ۱۳۷، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۴

۱۶۲

غور ۲ تا ۸، ۶ تا ۱۰، ۱۶، ۱۸، ۲۰، ۲۷، ۲۹ تا ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۴۲، ۷۰، ۷۱، ۷۵، ۸۱

تا ۸۴، ۸۷، ۸۹، ۹۴ تا ۹۹، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۰ تا ۱۴۸، ۱۴۲

۱۵۰ تا ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱

ف

فاریاب ۱۴۸، ۸۴

فراه ۱۳۶،۱۰۰،۰۲

فوشنج ۸۴

فیروز ۵۰

فیروز کوه ۱۸،۰۱۷،۰۳۵،۰۳۷،۰۳۹،۰۴۹،۰۵۱،۰۵۵،۰۶۸،۰۷۷،۰۸۲،۰۹۸ تا ۱۱۲،۰۱۰۰

۱۶۵ تا ۱۵۹،۰۱۵۷ تا ۱۵۲،۰۱۵۰ تا ۱۴۸،۰۱۴۵،۰۱۴۴،۰۱۴۲،۰۱۴۱،۰۱۳۶

فیوار ۷۸

ق

قراسو ۱۰۳،۰۱۰۲

قندهار ۶۲،۰۲۱

قهستان ۹۶

قوت الاسلام ۱۲۰،۰۱۱۷،۰۱۱۵

ک

کابل ۱۵۶،۰۸۳،۰۴۴،۰۴۳،۰۶

کالی ۱۲۶

کالنجر ۱۲۷،۰۱۲۶

کالون ۷۸

کتهر ۱۲۵

کجوران ۹۹،۰۷۶،۰۵۰

کرمان ۱۳۹،۰۱۳۸،۰۱۳۴،۰۸۳

کشمیر ۱۰۸

کشی ۶۸،۳۸
کل (علیگره) ۱۲۰،۱۱۸
کوهرام ۱۱۳
کوهستان ابو ۱۱۰
کهجواهو ۱۲۷

ک

گازرگاه ۱۰۵
گاهد والا ۱۲۷،۱۱۹،۱۱۸
گجرات ۱۲۴،۱۱۰،۱۰۹
گردیز ۸۳
گرگان ۸۴،۷۹
گرگانج ۱۰۲
گرمسیر ۶۲،۵۰
گنگ ۱۲۸،۱۲۵
گوالیور ۱۲۳،۱۲۲
گوزگانان ۹۳،۲
گیلان ۱۳۸،۵۲

ل

لاهور ۱۴۷،۱۴۶،۱۳۴،۱۳۲ تا ۱۳۰،۱۱۲،۱۱۱،۱۰۱،۸۹،۶۳،۶۲،۴۳،۴۱
لشکری بازار ۵۸

لكهنوتى ۱۲۸

م

مادین ۳۸

ماوراء النهر ۱۵۶،۸۰

مدینه السلام ۸

مرو ۱۴۸،۱۰۲ تا ۱۰۰،۹۶،۹۴،۹۰،۸۵،۸۲،۷۹،۶۸

مرورود ۸۴،۷۳

مسجد آجر ۱۸۳،۱۸۲،۱۷۷

مسجد جامع فیروز کوه ۱۴۱

مسجد قوت الاسلام دهلی (قطب دهلی) ۱۷۴ تا ۱۸۱

مکران ۱۳۸

مگده ۱۲۸،۱۲۷

منارجام ۱۷۲ تا ۱۶۸،۱۶۶ تا ۱۵۷،۴۰،۲۶،۲۵

منار قطب دهلی ۱۶۷، ۱۶۶

مندیش ۳۸

مولتان ۱۳۱ تا ۱۲۹،۱۰۹،۱۰۵،۰۶

مہوبہ ۱۲۷،۱۲۶

میرت ۱۱۴

میمنہ ۱۴۸،۸۴

ن

ناب ۶۵

نادیا ۱۲۸

نسا ۹۶

نیشابور ۱۴۱،۹۶،۹۵،۷۳،۶۸

و

والشتان ۳۰

وجیر (اجرستان کنونی) ۳۸

وجیروستان ۷۵،۷۱،۶۱،۳۴

ورسار ۳۷

وزاورد ۷۵

وهار ۱۲۸

ه

هانسی ۱۱۴،۱۱۳

هرات ۱۰۰،۹۸ تا ۹۵،۸۹،۸۴،۸۳،۸۱،۷۸ تا ۷۶،۶۸،۶۴ تا ۶۱،۵۰،۴۷،۰۲

۱۷۳،۱۶۴،۱۶۲،۱۶۱،۱۵۲،۱۵۰،۱۴۸،۱۴۷،۱۴۵،۱۴۲،۱۳۶،۱۰۴،۱۰۱

هریرود ۱۶۲ تا ۱۵۹،۱۵۷،۷۷،۶۶،۶۵،۴۰

هزاراسپ ۱۰۳

هندوستان (هند) ۰۹۴،۸۳،۶۱،۶۰،۴۳،۴۱،۳۰،۲۸،۲۷،۲۴،۲۲،۱۰،۰۸

— ۱۴۱،۱۳۴،۱۳۱ تا ۱۲۹،۱۲۶،۱۲۴،۱۲۲،۱۱۹،۱۱۸،۱۱۵ تا ۱۰۵،۱۰۱،۰۹۹

۱۷۴، ۱۶۴، ۱۴۶، ۱۴۴

هندوکش ۲۱

هیلمند ۵۸

منابع و مآخذ کتاب

(فارسی و عربی)

- ابن اثیر ، عز الدین ابی الحسن : الكامل فی التاریخ چاپ لیڈن ۱۸۵۱ - ۱۸۵۶
ایضا " همین منبع چاپ بیروت ۱۹۶۶ و چاپ اوپسالا ۱۸۵۱
ابن بطوطہ : سفر نامہ ، ترجمہ علی موحد ، تہران ۱۳۳۷
ابن حوقل : صورت الارض ، ترجمہ جعفر شعار تہران ۱۳۴۵
ابن الندیم ، محمد بن اسحق : الفہرست ، تہران ۱۳۵۰ (چاپ افست)
ابو الفداء : تقویم البلدان ، ترجمہ عبدالمحمد آیتی ، تہران ۱۳۴۹
استخری ، ابواسحاق ابراہیم : المسالک والممالک ، ترجمہ فارسی تہران ۱۳۴۷
اندلسی ، ابوالقاسم صاعد : طبقات امم
بارتولد ، و . و . : ترکستان نامہ ، تہران ۱۳۵۲
بارتولومہ : زن در حقوق ساسانی ، ترجمہ دکتر صاحب الزمانی ، ناصرالدین ، تہران
۱۳۳۷
بروکلمن ، کارل : تاریخ ملل و دول اسلامی ، ترجمہ فارسی ، تہران ۱۳۴۶
بغدادی ، بہاء الدین محمد : التوسل الی التوسل ، چاپ احمد بہمنیار ، تہران ۱۳۱۵
بکری ، سید محمد معصوم : تاریخ سند (تاریخ معصومی) چاپ بمبئی ۱۹۳۸
بلاذری ، احمد بن یحیی بن جابر : انساب الاشراف ، چاپ اورشلیم ۱۹۳۸
بناکتی ، فخر الدین ابو سلیمان داود بن تاج الدین : تاریخ بناکتی ، بکوشش جعفر شعار ،
تہران ۱۳۴۸
بن ساعی ، تاج الدین ابوظالب : الجامع المختصر فی عنوان التاریخ ، چاپ بغداد -
۱۹۳۴

بیرونی ، ابوریحان : ماللهند (ترجمه فارسی) چاپ تهران ۱۳۵۲

بیهقی ، ابو الفضل : تاریخ بیهقی ، چاپ تهران ۱۳۴۲

پژواک ، عتیق الله : غوریان ، انجمن تاریخ افغانستان ۱۳۴۵

تویسرکانی ، قاسم : تاریخی از زبان تازی در میان ایرانیان ، چاپ تهران ۱۳۵۰

جوزجانی ، منہاج الدین عثمان بن سراج الدین : طبقات ناصری ، چاپ کابل ۱۳۴۲

جوینی ، علاء الدین عطا ملک . . . تاریخ جهانگشای جوینی ، چاپ لیدن ۱۹۱۱

جوینی اتابک ، منتجب الدین بدیع : عتبه الکتبه ، بکوش محمد قزوینی و عباس اقبال ،

تهران ۱۳۲۹

حبیب الله ، ا . ب . م . بنیاد حکومت مسلمانان در هند ، چاپ لاهور ۱۹۴۵

حبیبی ، عبد الحی : پشتو و لویکان غزنه ، یک تحقیق جدید در تاریخ ادبیات پشتو

تاریخ غزنه ، کابل ۱۳۴۱

حسینی ، صدر الدین ابو الحسن علی بن ناصر : زبده التواریخ ، نسخه خطی موزه بریتانیا

حسینی ، مجد الدین محمد الحسینی متخلص به مجدی : زینت المجالس نسخه خطی

نگارنده (رک مجدی)

حکمت ، علی اصغر : سرزمین هند ، چاپ تهران ۱۳۳۷

حمزه بن الحسن الاصفهانی : تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء چاپ پترسبورگ ولاییزیک

م ۱۸۴۴

خوافی ، محمد فصیح احمد بن جلال الدین : مجمل فصیحی ، چاپ مشهد ۱۳۴۱

خواند میر ، غیاث الدین بن همام الدین حسینی : حبیب السیر ، چاپ تهران ۱۳۳۳

درانی ، سلطان محمد خان ابن موسی : تاریخ سلطانی ، چاپ بمبئی ۱۲۹۸

راوندی ، محمد بن علی بن سلیمان : راحه الصدور و روایه السرور در تاریخ آل سلجوق ،

چاپ تهران ۱۳۳۳

زمجی الاسفزاری ، معین الدین : روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ، چاپ کلکته
۱۳۸۵ / ۱۹۶۱ م

سپهر لسان الملك، میرزا محمد تقی : کتاب احوالات سید الساجدین امام زین العابدین ،
باهتمام تقیوف ، حاجی زین العابدین چاپ ۱۹۰۶ میلادی ۱۳۲۴ هـ ق بادکوبه
سمعانی ، ابو سعید عبد الکریم بن ابی بکر مروزی : کتاب الانساب نسخه خطی (چاپ
افست ۱۹۱۲)

شیروانی ، زین العابدین : ریاض السیاحه نسخه خطی نگارنده

طبری ، ابی جعفر بن محمد بن جریر : تاریخ الرسل والملوک ، چاپ بریل ۱۸۸۵-۱۸۸۳
(چاپ افست از روی نسخه خطی) Annales, ... M.J.De Goeje

عتبی ، عبد الجبار : تاریخ یمینی ترجمه فارسی چاپ تهران ۱۳۴۵

عوفی ، محمد : لباب الالباب ، چاپ لیدن ۱۹۰۶

غبار ، میر غلام محمد : افغانستان بیک نظر ، چاپ کابل ۱۳۲۶ ش

غفاری قزوینی ، قاضی احمد : تاریخ جهان آرا ، چاپ تهران ۱۳۴۳

فدائی ، میرزا نصر الله خان دولت یار جنگ بهادر : داستان ترکنازان هند ، بمبئی ۱۸۶۷

کهویهای ، پیر غلام حسن : تاریخ حسن ، چاپ Srinagar ۱۳۳۹

گوستاو لوبون : تمدن اسلام و عرب ، ترجمه فخر داعی گیلانی ، چاپ تهران ۱۳۱۸

لین پول ، استانلی : طبقات سلاطین اسلام ، ترجمه فارسی ، چاپ تهران ۱۳۱۲

لسترنج ، گ : جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی ترجمه محمود عرفان ، چاپ

تهران ۱۳۳۷

مبارکشاه فخر مدبر ، محمد بن منصور بن سعید : آداب الحرب والشجاعه ، چاپ تهران

۱۳۴۶

- مجدی ، مجد الدین محمد الحسینی . زینت المجالس نسخه خطی نگارنده
- محمد بن ابراهیم . سلجوقیان و غزدر کرمان ، چاپ تهران ۱۳۴۳
- مستوفی قزوینی ، حمد الله . تاریخ گزیده ، چاپ تهران ۳۹ - ۱۳۳۶
- " " " . نزهت القلوب ، چاپ تهران ۱۳۳۶
- مطهری ، مرتضی . خدمات متقابل اسلام و ایران ، چاپ تهران ۱۳۴۹
- مفتی علی الدین خلف مفتی خیر الدین لاهوری . عبرت نامه ، چاپ لاهور ۱۹۶۱
- میر خواند ، میرمحمد بن سید برهان الدین خواند شاه . روضه الصفا ، چاپ تهران ۱۳۳۹
- " " . تاریخ خوارزمشاهیان
- ناظم ، محمد . حیات و اوقات سلطان محمود غزنوی ، چاپ کابل ۱۳۱۸
- نسوی ، شهاب الدین محمد خرندزی زیدری . سیرت جلال الدین مینکبری ، ترجمه فارسی از اصل عربی ، مترجم مجهول ، چاپ تهران ۱۳۴۴
- نظامی ، حسن . تاج المآثر ، چاپ کلکته ۱۹۵۳
- نظامی عروضی سمرقندی ، احمد بن عمر بن علی . چهار مقاله ، چاپ تهران ۱۳۴۱
- نهری ، جواهر لعل . نگاهی بتاریخ جهان ، ترجمه محمود تفضلی ، چاپ تهران ۱۳۴۶
- هاجسن ، مارشال گ . س . Hodgson, G.S , فرقه اسمعیلیه ترجمه فریدون بدره ای ، تهران ۱۳۴۶
- هندوشاه ، ملا محمد قاسم . تاریخ فرشته (گلشن ابراهیمی) چاپ سنگی کانپور ۱۳۰۱ /
- ۱۸۸۳
- یاقوت حموی ، شهاب الدین ابو عبد الله . معجم البلدان ، چاپ قاهره ۷ - ۱۹۰۵ م
- یزدی ، محمد بن محمد الحسینی . العراضه فی الحکایات السلجوقیه ، چاپ قاهره ۱۳۳۶
- یعقوبی ، ابن واضح ، احمد بن ابی یعقوب . البلدان ، ترجمه محمد ابراهیم آیتی
- تهران ۱۳۴۳

- Auboyer, Jeanine : Afghanistan und seine Kunst,
Übers. V. Darbois, Paris, Prague 1968
- Aziz, G.R. : Journal of the Pakistan Hist. Soc.,
vol. 23, 3 (1975)
- Bettany, G.T. : The Great Indian Religions, London
1892
- Bartholomae, Chr. : Die Frau in Sasanidischen
Recht, Heidelberg 1924
- Bary, W.M., Theoder de: Sources of Indian Tradition,
New York 1958.
- Bhandarkar, D.R. : The Temples of Osia, A.S.I.,
A.R. 1908/09, Calcutta 1912.
- Boyle, J.A. : The Cambridge history of Iran, vol.
5, Cambridge 1968.
- Boswort, C.E. : Sistan under the Arabs, Rome 1968.
- Boswort, C.E. : Central Asiatic Journal, vol. VI, Nr. 2
" " : The rise of the Karamiyyah in
Khurasan, Muslim World L, 1 (Jan. 1960).
" " : The Ghaznavids, Their Empire in
Afghanistan and eastern Iran 994-
1040, Edinburg 1963
- Brockelmann, Karl : History of the islamic people,
London 1959
" " : Geschichte der arabischen
Literatur, Leyden 1943-49
- The Cambridge History of Iran, London 1975
- Cliford, Mary Louise : The Land and People of
Afghanistan, Edinburg 1963
- Cousen, H. : The architectural antiquities of
Western India, Indian Society, London 1926

Central Asiatic Journal, vol. VI, Nr. 2, Juni 1961

" " " vol. VII, Nr. 4, Dec.
1962

Davar, F.C. : Iran and India through the ages,
Bombay 1962

East and West, New series, vol.13, 14, 15, 16

Encyclopaedia of Islam, New Edition, Leiden -
London 1965.

Enzyklopaedie des Islam, II, Leiden u. Leipzig
1913-38

The New Encyclopaedia Britannica, Macropaedie,
15.ed.vol.I

Encyclopaedia Britannica, vol. 10, Chicago, Lon-
don, Toronto 1768, Printed in U.S.A. 1959

Ferrier, J.P. : Caravan Journeys and Wanderings
in Persia, Afghanistan and Baloochistan, London
1856

Fischer Weltgeschichte Nr,17, Indien, Frankfurt
a.M. 1967

Fischel, W.J. : Judaeo-Persian in the Universal
Jewish Encyclopedia.

" " : The Jews of central Asia (Khora-
san) in Mediaeval Hebrew and Is-
lamic Literatur, VII, N.Y.1945

Fletcher, Arnold : Afghanistan Highway of Conquest,
N.Y.1965

- Flury, S. : Le décor épigraphique des monuments de Ghazna, Syria 1925
- Fraser-Tytler, W.K. : Afghanistan a study of Political development in Central Asia, London 1950
- Gaube, Heinz : Arabosassanidische Numismatik , Braunschweig 1973
- Geiger, W. : Die Sprache der Afghanen das Pashto, Grundriss der iran. Philologie I, Teil 2, Strassburg 1898-1901
- Glaserapp, Helmut von : Die Philosophie der Indier Stuttgart 1958
- Gnoli Gherardo : Le Iscrizioni Giudeo- Persiane del Gur, Serie Orientale, Roma XXX, Roma 1964
- Gnoli, Gherardo : Jewisch in Afghanistan, EW XIII, Dez. 1962, 4
- Haige, Wolsley : The Cambridge history of India, vol. III, Cambridge 1928
- Hashmi, Yusuf 'Abbās : The late Ghaznavid, Diss. Hamburg 1956
- Hoag, John : Islamische Architektur, Stuttgart 1976
- Hamilton, A. : Afghanistan , London 1906
- Journal of the Pakistan Historical Society , vol III, 1975
- Justie, Ferdinand : Iranisches Namenbuch, Marburg 1895

- Kohzad, Ahmad Ali : Along the Koh-i Baba and Hari Rud, Afghanistan, VI-IX, Kabul 1951-4
- Koymen, M.A. : Buyuk Selcukulu Imparatorlugue Tarihi, Ankara 1954
- Krause, W.Walter : Wenn es Zwölfschlägt in Kabul. Auf dem Kreuzewegen Asiens, München 1957
- Kunst des Orients IX^{1/2}, 1973-4
- Longworth-Dames : Enc. Islam, Ghazna
- G-Le Strange : The land of the eastern Caliphate, Cambridge 1905
- Malcolm, Sir John : The history of Persia, vol.I, London MDCCCXV
- Maricq, A. et G. Wiet : Le Minaret de Djam, Paris 1959
- Mazaheri, A. : Les Trésors de I'Iran, Genève 1970
- Millenary of the Abu Raihan Muhammad ibn Ahmad
- Al- Biruni, presented on the Occation of Al-Biruni International Congress, Nov.26 1973, Pakistan
- Minorsky : Abū-Dulaf Mis ar ibn Muhalhil's travel in Iran, Cairo 1955
- Muhammad Ali, M.A. : A New Guide to Afghanistan, Kabul 1958
- Mojumdar, R.C. : The struggle for the Empire..., Bombay 1957
- Moline, Judi : Kunst des Orients IX^{1/2}

- Müller, A. : Der Islam im Morgen u. Abendland 2. Abt., Berlin 1855
- Poole , Lane : The Mohammadan dynasties, London 1894
- " " : Medieval India under Muhammadan rule, London 1910
- Rau, Heimo : Die Kunst Indiens, Stuttgart 1958
- Rowland, Benjamin : Ancient art from Afghanistan, New York 1966.
- Rawlinson, H.G. : India, a short cultural history , edited by C.G. Seligman, London 1937
- Scerrato , Umberto : Monumente Grossen Kulturen, Islam, Wiesbaden 1974
- " " : East and West, vol.13, Nr. 4 Rome 1962
- Scarcia, Gianroberto : East and West, New Series, vol. 14, Nr. 1-2,1963
- Schlosser, Dr. Chr.: Weltgeschichte für das deutsche Volk, Berlin 1876
- Schlumberger, D.: Le palais ghaznavide Lashkari Bazar, Syria XXIX 1952
- Spiegel, F. : Eranische Altertumskunde, Leipzig 1871-8
- Spuler, Bertold : Iran in frühislamischer zeit, Wiesbaden 1952

- Spuler, Bertold : The Muslim World, part II, Leiden 1969, transl.
- Sourdél-Themine, J. : Stele arabes de Bust, Afghanistan (Arabica III 1956)
- Tate, G.P. : The Frontiers of Baloochistan, London 1909
- Thomas, E. : The chronicle of Pathan Kings of Delhi, London 1871
- Tille, Armin : Weltgeschichte erster Band, Leipzig und wien 1920.
- Trotter, L.J. : History of India, revised edition by W.H. Button, London 1917
- Trousdale, W. : Rock-engravings from Tang-i Tizao in Central Afghanistan E.W. XV, Sept.-Dez. 1965, 3-4
- Vincent, A. Smith : The Oxford history of India, 3.Ed. Oxford 1958
- Weeler, Mortimer : Flammen in Persepolis, Italy 1969
- Wilber, Donald : Afghanistan its people its society its culture, New York 1962 New Haren 1962
- Witfogel, K. : History of chinese society (transl of the American philosophical Society, vol. 36
- Wustenfeld, F. : Vergleichungs-Tabellen der muhammadanischen und christlichen Zeitrechnung Leipzig 1854